



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

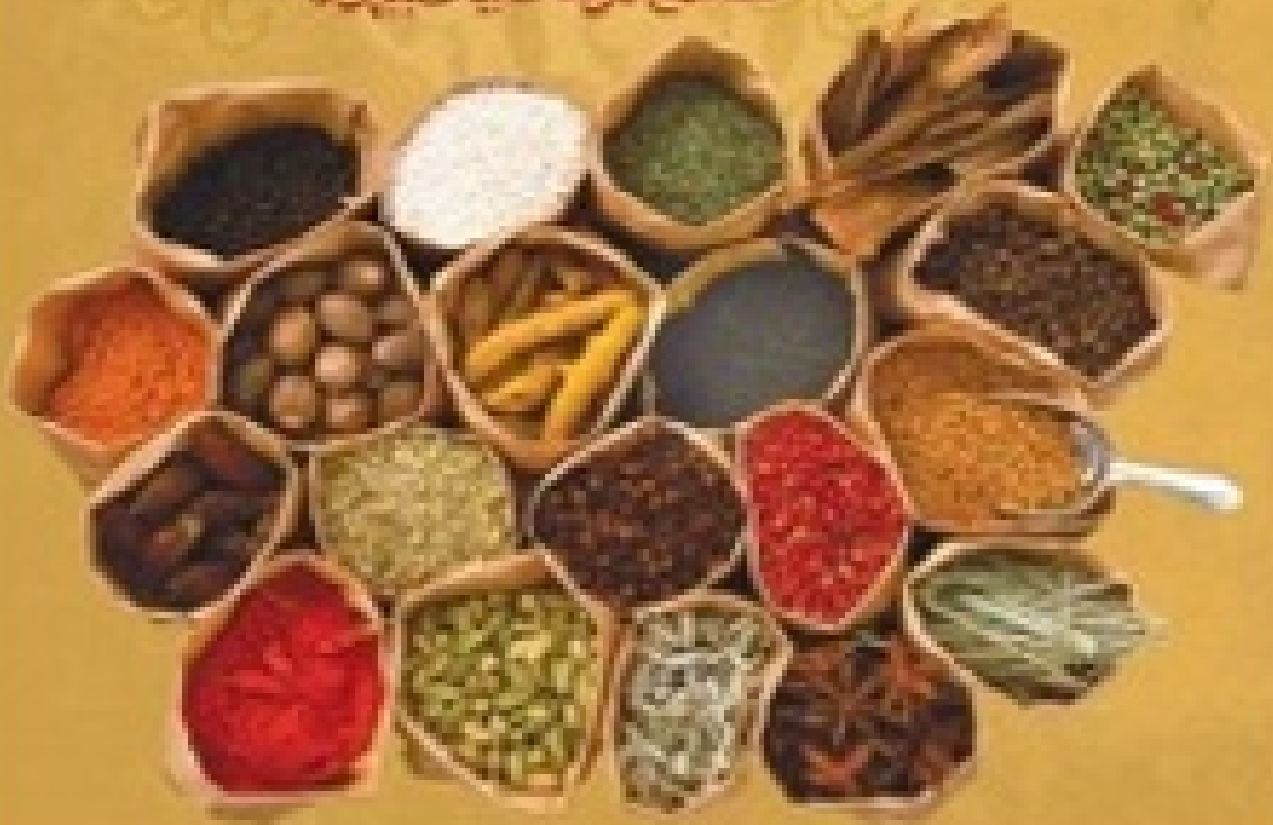


بوسلہ شہزادہ محمد شہزادہ



پراچین الہومی

صحت و تندرستی کا پتہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ریاض الادویه

نویسنده:

یوسف بن محمد یوسفی هروی

ناشر چاپی:

زعیم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۵۴	ریاض الادویه
۵۴	مشخصات کتاب
۵۴	طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران (گام بیست و سوم)
۵۵	مقدمه ستاد توسعه علوم و فناوری گیاهان دارویی و طب ایرانی
۵۶	فهرست مطالب
۵۷	مقدمه مصحح
۵۷	نگاهی اجمالی به وضع علم پزشکی در دوره حیات یوسفی
۵۹	نگاهی به زندگی یوسفی هروی
۶۰	پدر او
۶۱	شخصیت او
۶۱	وفات او:
۶۱	آثار او
۶۵	ریاض الادویه
۶۷	نسخ مورد استفاده و روش کار
۶۸	[متن کتاب ریاض الادویه]
۶۸	اشاره
۶۹	مقدمه در بیان مراتب کیفیات ادویه و غیر آن
۶۹	الباب الاوّل در ذکر ادویه مفرده
۶۹	اشاره
۷۰	حرف الالف
۷۰	افریشم
۷۰	آبنوس

۷۰	ابهل
۷۰	ابیل
۷۰	ابن آوی
۷۰	ابن عرس
۷۱	آبار
۷۱	ابق
۷۱	اترج
۷۱	اُثمَد
۷۱	اذرک
۷۱	اجاص
۷۲	اذاراقی
۷۲	اختاء البقر
۷۲	اذن الفار
۷۲	اذخر
۷۲	ابر کاکیا
۷۲	ارز
۷۳	ارنب
۷۳	آزاد درخت
۷۳	اسفیداج الرصاص
۷۳	اسارون
۷۳	اسطوخودوس
۷۴	اسبغول
۷۴	شیره کشیده، اسبغول دو نوع است
۷۴	اسفناج

۷۴	اسقیل
۷۵	آس
۷۵	اسد
۷۵	اشنه
۷۵	انقر دیا
۷۵	افلاطون
۷۵	ابراز
۷۵	اسقوردیون
۷۶	اصل الفلفل
۷۶	ارقان
۷۶	ارمیان
۷۶	ارسانیقون
۷۶	استرخا
۷۶	اسقورون
۷۶	اصل النرجس
۷۶	اصل السوس الابيض
۷۶	اصل القصب
۷۷	اصف
۷۷	اخراس الكلب
۷۷	اظفار الطیب
۷۷	افربيون
۷۷	افسنتين
۷۷	اشق
۷۸	افتيمون

۷۸	اشنان
۷۸	اصل التسوس
۷۸	افیون
۷۸	اقاقیا
۷۹	اقحوان
۷۹	اقلیمیای زر
۷۹	اقلیمیای نقره
۷۹	اکلیل الملک
۷۹	الیه
۷۹	املج
۷۹	امعاء الأرض
۸۰	انبر باریس
۸۰	انجبار
۸۰	انجره
۸۰	افرنجمشک
۸۰	انیسون
۸۰	انزروت
۸۱	انفخه الإرنب
۸۱	انفخه الإبل
۸۱	انبه
۸۱	اوّز
۸۱	انجدان
۸۱	اهلیلج اصفر
۸۲	اهلیلج اسود

۸۲	اهلیج کابلی
۸۲	ایتل
۸۲	ایرسا
۸۲	حرف الباء
۸۲	بابونج
۸۳	بادروج
۸۳	بادرنجبویه
۸۳	باقلا
۸۳	باقلاى مصرى
۸۳	بارزد
۸۳	پازهر
۸۳	بادنجان
۸۴	اُبرنگ کابلی
۸۴	پرسیاوشان
۸۴	برغب
۸۴	بزر قطونا
۸۴	بذر الكرفس
۸۴	بذر الخبازی
۸۵	بذر الخس
۸۵	بذر الخطمی
۸۵	بذر الرطبه
۸۵	بذر الجرجیر
۸۵	بذر الخرفج
۸۵	بذر الجزر

۸۵	بذر الشداب
۸۶	بذر الکراث
۸۶	بذر البنج
۸۶	برنجاسف
۸۶	بذر الفجل [۴۲]
۸۶	بذر المرو
۸۷	بذر القتب
۸۷	بذر الحمّاض
۸۷	بذر الكتّان
۸۷	بذر الهليون
۸۷	بذر الكشوث
۸۷	بذر الهندباء
۸۸	بذر الانجره
۸۸	بذر الرازيانج
۸۸	بذر الحندقوقی
۸۸	بذر اللفت
۸۸	بذر البصل
۸۸	بذر القثد
۸۸	بذر القثاء
۸۹	بذر اللسان الحمل
۸۹	بذر البطیخ
۸۹	بذر السلق
۸۹	بذر السّلم
۸۹	بذر الفنجنکشت

۸۹	بذر الورد
۹۰	بذر الزیحان
۹۰	بذر الشبث
۹۰	بسر
۹۰	بسفایج
۹۰	بسد
۹۰	بذر الکرنب
۹۱	بستان افروز
۹۱	بسباسه
۹۱	بصل
۹۱	بصل الفار، و بصل العنصل
۹۱	بصل الترجس
۹۲	بطیخ
۹۲	بطیخ هندی
۹۲	بعر الضبّ
۹۲	بعر المعز
۹۲	بعر الضان
۹۲	بعر الجمل
۹۳	بقله الحمقاء
۹۳	بقم
۹۳	بلوط
۹۳	بلیلج
۹۳	بلاد
۹۳	بیل

۹۴	بلسان
۹۴	بنفسج
۹۴	پنچنگشت
۹۴	بندق
۹۴	بندق هندی
۹۵	بوزیدان
۹۵	بورق
۹۵	بوش دربندی
۹۵	بهرامج
۹۵	بهمن
۹۵	بیض
۹۶	بیش
۹۶	حرف التاء
۹۶	تنبول
۹۶	ترمس
۹۶	ترید
۹۷	ترنجبین
۹۷	تفاح
۹۷	تمر هندی
۹۷	تمر
۹۷	توت حلو
۹۷	توت حامض
۹۸	تودری
۹۸	توتیا

۹۸	توفال النَّحاس
۹۸	تین
۹۸	حرف الثاء
۹۸	ثدی
۹۸	ثعلب
۹۹	ثمره الطّرفاء
۹۹	ثمره الکبر
۹۹	ثوم
۹۹	حرف الجیم
۹۹	جاورس
۹۹	جاوشیر
۱۰۰	جاکسو
۱۰۰	جبن
۱۰۰	جدوار
۱۰۰	جرجیر
۱۰۰	جراد
۱۰۰	جزر
۱۰۱	جزر بّری
۱۰۱	جزمازج
۱۰۱	جصّ
۱۰۱	جفت بلوط
۱۰۱	جلنار
۱۰۱	جلغوزه
۱۰۱	جنطیانا

- ۱۰۲ جند بیدستر
- ۱۰۲ جوز
- ۱۰۲ جوز هندی
- ۱۰۲ جوزبوا
- ۱۰۲ جوز المائل
- ۱۰۳ جوز القی
- ۱۰۳ جوز السرو
- ۱۰۳ جعده
- ۱۰۳ حرف الحاء
- ۱۰۳ حبّ التیل
- ۱۰۳ حبّ السفرجل
- ۱۰۳ حبّ الزّلم
- ۱۰۴ حاشا
- ۱۰۴ حبّ السمنه
- ۱۰۴ حبّ الخروع
- ۱۰۴ حبّ بلسان
- ۱۰۴ حبّ السوداء
- ۱۰۴ حبّ القطن
- ۱۰۴ حبّ الغار
- ۱۰۵ حبّ الصنوبر کبار
- ۱۰۵ حبّ الصنوبر صغار
- ۱۰۵ حبّ القلت
- ۱۰۵ حبّ الآس
- ۱۰۵ حبّ الرّمان

۱۰۵	حبّ البان
۱۰۵	حبّ الملوک
۱۰۶	حبّ القرع
۱۰۶	حبّ الخضراء
۱۰۶	حبّ الزّیّب
۱۰۶	حبّ الذّیّب
۱۰۶	حبّ الکمثری
۱۰۷	حبّ الزّیّاس
۱۰۷	حبّ المحلب
۱۰۷	حبّ القلقل
۱۰۷	حبّ الزّشاد
۱۰۷	حجر التّیس
۱۰۷	حجر الحیّیه
۱۰۷	و بر چند نوع بود
۱۰۸	حجر البقر
۱۰۸	حجر الیهود
۱۰۸	حجر الیشف
۱۰۸	حجر البلور
۱۰۸	حرمل
۱۰۸	حسک
۱۰۸	حصرم
۱۰۹	حضض
۱۰۹	حلبه
۱۰۹	حلتیت

۱۰۹	حَمَص
۱۱۰	حمام
۱۱۰	حماما
۱۱۰	حمام اهلی
۱۱۰	حمام وحشی
۱۱۱	حَنَّا
۱۱۱	حنطه
۱۱۱	حنظل
۱۱۱	حرف الخاء
۱۱۱	ختازی
۱۱۱	خیز
۱۱۲	خبث الحديد
۱۱۲	خبث الذهب
۱۱۲	خبث الفضة
۱۱۲	خبث التحاس
۱۱۲	خبث الزصاص
۱۱۳	خبه
۱۱۳	خروع
۱۱۳	خراطین
۱۱۳	خرنوب
۱۱۳	خردل
۱۱۴	خریق ابیض
۱۱۴	خریق اسود
۱۱۴	خرء الدیک

- ۱۱۴ خرد الدجاج
- ۱۱۵ خرد الفار
- ۱۱۵ خرد الضفادع
- ۱۱۵ خرد الذئب
- ۱۱۵ خرمیان
- ۱۱۵ خس
- ۱۱۵ خسرو دارو
- ۱۱۵ خشخاش ابيض
- ۱۱۶ خشخاش اسود
- ۱۱۶ خصيه الثعلب
- ۱۱۶ خصيه البقر
- ۱۱۶ خصيه الإبل
- ۱۱۶ خطمی
- ۱۱۷ خطاف
- ۱۱۷ خفّاش
- ۱۱۷ خلال مأمون
- ۱۱۷ خلاف
- ۱۱۷ خلّ
- ۱۱۸ خلّ العنصل
- ۱۱۸ باشند. صفت آن
- ۱۱۸ خمر
- ۱۱۹ خمیر ترش
- ۱۱۹ خولنجان
- ۱۱۹ خوخ

۱۲۰	خون سیاوشان
۱۲۰	خیار
۱۲۰	خیارزه
۱۲۰	خیار شنبدر
۱۲۰	خواتیم الملک
۱۲۰	خیربوا
۱۲۱	حرف الدال
۱۲۱	دارفلفل
۱۲۱	دارچینی
۱۲۱	دجاج
۱۲۱	دخن
۱۲۲	دخان
۱۲۲	دزاج
۱۲۲	درونج
۱۲۲	دلب
۱۲۲	دفلی
۱۲۳	دوقو
۱۲۳	دیو دار
۱۲۳	دار شیشعان
۱۲۴	دماغ
۱۲۴	دماغ الدیک و الدجاج
۱۲۴	دماغ البعیر
۱۲۴	دماغ الاوز
۱۲۴	دماغ الخیل

۱۲۴	دماغ الخفّاش
۱۲۴	دماغ ابن عرس
۱۲۴	دم الاخوان
۱۲۵	دم
۱۲۵	دم الإنسان
۱۲۵	دم الأرنب
۱۲۵	دم الأیئل
۱۲۵	دم السلحفات
۱۲۵	دم الحمام
۱۲۵	دم البقر
۱۲۵	دم الضفدع
۱۲۶	دم الخفّاش
۱۲۶	دم الحایض
۱۲۶	دم الدّب
۱۲۶	دم التیس
۱۲۶	دم المعز
۱۲۶	دم الحمل
۱۲۶	دم الفار
۱۲۶	دم الحریر
۱۲۷	دهنج
۱۲۷	دهن الحل
۱۲۷	دهن البلسان
۱۲۷	دیک
۱۲۷	حرف الدّال

۱۲۸	ذباب
۱۲۸	ذراریج
۱۲۸	ذنب الفار
۱۲۸	ذو خمسه الاوراق
۱۲۸	ذو ثلاث حبات
۱۲۸	ذهب
۱۲۹	ذئب
۱۲۹	حرف الراء
۱۲۹	راوند
۱۲۹	رازیانج
۱۳۰	رازیانج رومی
۱۳۰	راسن
۱۳۰	راتینج
۱۳۰	رجله
۱۳۰	رمان حلو
۱۳۰	رمان حامض
۱۳۱	رمان مزّ
۱۳۱	رماد خشب البلوط
۱۳۱	رماد خشب الكرم
۱۳۱	رماد القصب
۱۳۱	رماد السرطان
۱۳۱	رأس
۱۳۱	روسختج
۱۳۲	رصاص ابيض

- ۱۳۲ رصاص اسود
- ۱۳۲ روث الحمار
- ۱۳۲ ریه التعلب
- ۱۳۲ ریاس
- ۱۳۲ حرف الزاء
- ۱۳۲ زاج
- ۱۳۲ زبيب
- ۱۳۳ زبيب الجبل
- ۱۳۳ زبد البحر
- ۱۳۳ زبد
- ۱۳۳ زباد
- ۱۳۳ زبل الأطفال
- ۱۳۴ زبل اللقلق
- ۱۳۴ زبل الجراد
- ۱۳۴ زبل الذئب
- ۱۳۴ زبل العصفور
- ۱۳۴ زبل الحمام
- ۱۳۴ زبل الفيل
- ۱۳۴ زبرجد
- ۱۳۴ زجاج
- ۱۳۵ زدوار
- ۱۳۵ زرنباد
- ۱۳۵ زرین درخت
- ۱۳۵ زراوند مدحرج

۱۳۵	زراوند طویل
۱۳۵	زرشک
۱۳۶	زرنیخ
۱۳۶	زرنب
۱۳۶	زعفران
۱۳۶	زعرور
۱۳۶	زفت رومی
۱۳۷	زفت یابس
۱۳۷	زفت رطب
۱۳۷	زمرد
۱۳۷	زنجبیل
۱۳۷	زنبق
۱۳۷	زنجار
۱۳۸	زنجفر
۱۳۸	زوفای یابس
۱۳۸	زیبق
۱۳۹	زوفای رطب
۱۳۹	زیتون
۱۳۹	زیت
۱۳۹	حرف السین
۱۳۹	سالج
۱۴۰	ساج
۱۴۰	ساق البقر
۱۴۰	سپستان

۱۴۰	سدر
۱۴۰	سداب
۱۴۰	سرخس
۱۴۱	سرطان
۱۴۱	سیسالیون
۱۴۱	سعد
۱۴۱	سفرجل
۱۴۱	سقمونیا
۱۴۲	سقنقور
۱۴۲	سکر
۱۴۲	سکر العشیره
۱۴۳	سکبینج
۱۴۳	سک
۱۴۳	سلق
۱۴۳	سلیخه
۱۴۳	سلخ الحیه
۱۴۴	سلحفات
۱۴۴	سماق
۱۴۴	سمین
۱۴۴	سمسم
۱۴۵	سمّ الفار
۱۴۵	سمک
۱۴۵	سنای مکی
۱۴۵	سنبیل

۱۴۵	سندروس
۱۴۶	سورنجان
۱۴۶	ستور
۱۴۶	سوسن
۱۴۶	سویق الشعیر
۱۴۶	سویق الحنطه
۱۴۶	سویق الأرز
۱۴۶	حرف الشّین
۱۴۷	شارج
۱۴۷	شاه بلوط
۱۴۷	شادنج
۱۴۷	شبّ یمانی
۱۴۷	شهدانج
۱۴۷	شعیر
۱۴۸	شعر
۱۴۸	شقاقل
۱۴۸	شقایق النعمان
۱۴۸	شک
۱۴۸	شلجم
۱۴۸	شمع
۱۴۹	شنج
۱۴۹	شونیز
۱۴۹	شوکران
۱۴۹	شیطرج

۱۴۹	شیخ
۱۵۰	شیلیم
۱۵۰	شیرج
۱۵۰	شیرخشت
۱۵۰	حرف الصاد
۱۵۰	صابون
۱۵۰	صبر
۱۵۰	صدف
۱۵۱	صعتر
۱۵۱	صمغ
۱۵۱	صمغ البطم
۱۵۱	صندل ابيض
۱۵۱	صندل احمر
۱۵۲	صوف
۱۵۲	حرف الضاد
۱۵۲	ضأن
۱۵۲	ضبع
۱۵۲	ضبّ
۱۵۲	ضرع
۱۵۲	ضرب
۱۵۳	ضفدع
۱۵۳	حرف الطاء
۱۵۳	طاووس [۱۵۴]
۱۵۳	طباشیر

۱۵۳	طحلب
۱۵۳	طحال
۱۵۴	طرائیث
۱۵۴	طرخون
۱۵۴	طرفا
۱۵۴	طلع
۱۵۴	طرخشقوق
۱۵۴	طلق
۱۵۵	طیهوج
۱۵۵	طیب العرب
۱۵۵	طینوث
۱۵۵	طین حکمت
۱۵۵	طین مختوم
۱۵۵	طین ارمنی
۱۵۶	طین قبرسی
۱۵۶	طین قیمولیا
۱۵۶	طین فارسی
۱۵۶	حرف الطاء
۱۵۶	ظلف المعز
۱۵۶	ظلف التیس
۱۵۶	حرف العین
۱۵۶	عافر قرحا
۱۵۷	عجم الذیب
۱۵۷	عبهر

۱۵۷ عدس
۱۵۷ غسل التحل
۱۵۷ عروق المعصر
۱۵۸ عصفور
۱۵۸ عصاره المامیثا
۱۵۸ عصاره افسنتین
۱۵۸ عصاره انبرباریس
۱۵۸ عصاره خشخاش
۱۵۸ عصاره القرظ
۱۵۸ عظم
۱۵۹ عقص
۱۵۹ عقیق
۱۵۹ عقرب
۱۶۰ عقار
۱۶۰ عقاب
۱۶۰ عقق
۱۶۰ عکر الزیت
۱۶۰ علق
۱۶۰ عنب
۱۶۰ عنب الثعلب
۱۶۰ عناب
۱۶۱ عنبر
۱۶۱ عود
۱۶۱ عود الوج

- ۱۶۱ عود بلسان
- ۱۶۱ عیون الدیک
- ۱۶۲ حرف الغین
- ۱۶۲ غافت
- ۱۶۲ غار
- ۱۶۲ غاریقون
- ۱۶۲ غبیرا
- ۱۶۲ غبار الرّحی
- ۱۶۲ غرب
- ۱۶۳ غری
- ۱۶۳ غزاله
- ۱۶۳ غوک
- ۱۶۳ حرف الفاء
- ۱۶۳ فانیز
- ۱۶۳ فاغیه
- ۱۶۳ فاخته
- ۱۶۳ فاونیا
- ۱۶۳ فاره
- ۱۶۴ فاره البیش
- ۱۶۴ فجل
- ۱۶۴ فریبون
- ۱۶۴ فراسیون
- ۱۶۴ فرصاد
- ۱۶۵ فرفنج

۱۶۵	فرخ الحمام
۱۶۵	فستق
۱۶۵	فصفصه
۱۶۵	فضّه
۱۶۵	فطر اسالیون
۱۶۵	فلفل مویه
۱۶۶	فلفل ابيض
۱۶۶	فلفل اسود
۱۶۶	فجنکشت
۱۶۶	فوفل
۱۶۶	فوتنج
۱۶۶	فوّه
۱۶۷	فیجن
۱۶۷	فیلزهرج
۱۶۷	فیروزج
۱۶۷	فیل
۱۶۷	حرف القاف
۱۶۷	قاقله
۱۶۷	قاقیا
۱۶۸	قبح
۱۶۸	قرع
۱۶۸	قرنفل
۱۶۸	قردمانا
۱۶۸	قرطم

۱۶۹	قنطوریون
۱۶۹	قرط
۱۶۹	قثاء الحمار
۱۶۹	قراصیا
۱۷۰	قرطاس
۱۷۰	قسط
۱۷۰	قصب السکر
۱۷۰	قصب الدیره
۱۷۰	قشر البيض
۱۷۱	قشر الاترج
۱۷۱	قشور الکندر
۱۷۱	قشور اصل الزمان
۱۷۱	قشر الزمان
۱۷۱	قلقند
۱۷۱	قیصوم
۱۷۲	قصب
۱۷۲	قطران
۱۷۲	قطن
۱۷۲	قلقطار
۱۷۲	قلت
۱۷۲	قلب
۱۷۳	قلی
۱۷۳	قلیمیا
۱۷۳	قمل

- ۱۷۳ قنابری
- ۱۷۳ قنطوریون کبیر
- ۱۷۳ قنطوریون صغیر
- ۱۷۳ قنّیط
- ۱۷۴ قنه
- ۱۷۴ قنبیل
- ۱۷۴ قنغد
- ۱۷۴ حرف الکاف
- ۱۷۴ کافور
- ۱۷۴ کاکنج
- ۱۷۴ گاوزهرج
- ۱۷۵ کبر
- ۱۷۵ کبابه
- ۱۷۵ کاشم
- ۱۷۵ کبر
- ۱۷۵ کزمازج
- ۱۷۵ کبریت
- ۱۷۶ کبد
- ۱۷۶ کبد المعز
- ۱۷۶ کبد الحمار
- ۱۷۶ کبد الضأن
- ۱۷۶ کبد الحجل
- ۱۷۶ کبد الذئب
- ۱۷۶ کبد الأیل

۱۷۶	کباب
۱۷۷	کتان
۱۷۷	کتیره
۱۷۷	کثیر الأرجل
۱۷۷	کرفس
۱۷۷	کزاث
۱۷۷	کزاث جبلی
۱۷۷	کرم
۱۷۸	کرنب
۱۷۸	کرسنه
۱۷۸	کرشف
۱۷۸	کرویا
۱۷۸	کرکی
۱۷۸	کرگ
۱۷۹	کرکم
۱۷۹	کرش
۱۷۹	کزبره
۱۷۹	گزانگبین
۱۷۹	کشمش
۱۷۹	کلیه
۱۸۰	کمتری
۱۸۰	کمون
۱۸۰	کندر
۱۸۰	کندش

۱۸۰	کمافیطوس
۱۸۰	کمادریوس
۱۸۱	کنگر
۱۸۱	کنگرزد
۱۸۱	کوک
۱۸۱	کهربا
۱۸۱	حرف اللام
۱۸۱	لادن
۱۸۲	لازورد
۱۸۲	لبلاب
۱۸۲	لبن
۱۸۲	لبن التّساء
۱۸۲	لبن البقر
۱۸۲	لبن المعز
۱۸۲	لبن اللقاح
۱۸۲	لبن الضّان
۱۸۳	لبن الأتان
۱۸۳	لبن الخیل
۱۸۳	لبأ
۱۸۳	لبان
۱۸۳	لبن الیتوع
۱۸۳	لحم
۱۸۳	لحم البعیر
۱۸۳	لحم الحمل

۱۸۴	لحم التّعاج
۱۸۴	لحم الجداء
۱۸۴	لحم المعز
۱۸۴	لحم العجل
۱۸۴	لحم البقر
۱۸۴	لحم الجاموش
۱۸۴	لحم الخیل
۱۸۴	لحم الغزال
۱۸۵	لحم الإرنب
۱۸۵	لحم الخنزیر
۱۸۵	لحم الدّب
۱۸۵	لحم الأیل
۱۸۵	لحم الكبش جبلی
۱۸۵	لحم الحمار الوحشی [۱۸۳]
۱۸۵	لحم الحمار اهلی
۱۸۵	لحمه التّیس
۱۸۶	لسان الحمل
۱۸۶	لسان الثّور
۱۸۶	لسان العصافیر
۱۸۶	لعبت بربری
۱۸۶	لفت
۱۸۶	لقّاح
۱۸۶	لك
۱۸۷	لوز حلو

۱۸۷	لوز مَرّ
۱۸۷	لوبیا
۱۸۷	لؤلؤ
۱۸۷	لیمون
۱۸۸	حرف المیم
۱۸۸	مامیثا
۱۸۸	ماهودانه
۱۸۸	ماهیزهرج
۱۸۸	ماش
۱۸۸	ماش هندی
۱۸۸	ماس
۱۸۸	مامیران
۱۸۹	ماء
۱۸۹	ماء اللحم
۱۸۹	ماء الشّعیر
۱۸۹	ماء الجبن
۱۸۹	ماء الورد
۱۸۹	ماء العسل
۱۸۹	مچ
۱۸۹	مثلث
۱۹۰	مخلّصه
۱۹۰	مخیز
۱۹۰	مخ
۱۹۰	مرجان

۱۹۰	مرزنجوش
۱۹۰	مَرِّ مَكِّي
۱۹۱	مرقشيثا
۱۹۱	مردارسنج
۱۹۱	مَرِّي
۱۹۱	مراوه
۱۹۱	مراوه الطّبي
۱۹۱	مراوه الأرنب
۱۹۲	مراوه المعز جبلي
۱۹۲	مراوه الكبش الجبلي
۱۹۲	مراوه الحمار الوحشي
۱۹۲	مراوه الدّب
۱۹۲	مراوه الخنزير
۱۹۲	مراوه البقر
۱۹۲	مراوه المعز
۱۹۲	مراوه الضأن
۱۹۲	مراوه الكبش
۱۹۳	مراوه الضبع
۱۹۳	مراوه الأسد
۱۹۳	مراوه الفهد
۱۹۳	مراوه الكرك
۱۹۳	مراوه الزخمه
۱۹۳	مراوه الصّفدع
۱۹۳	مراوه القبج

۱۹۳	مراره القنفذ
۱۹۳	مراره الدّجاج
۱۹۴	مراره الحمام
۱۹۴	مراره الدّیک
۱۹۴	مراره الدّجاج
۱۹۴	مراره العصفور
۱۹۴	مسک
۱۹۴	مشمش
۱۹۴	مشکک
۱۹۴	مشکطرامشیع
۱۹۵	مصطکی
۱۹۵	معاء
۱۹۵	مقل ازرق
۱۹۵	مقل مکی
۱۹۵	ملح
۱۹۵	است
۱۹۶	موز
۱۹۶	ملوخیا
۱۹۶	بود. اسحق گوید
۱۹۶	موم
۱۹۶	مومیایی
۱۹۶	مویزج
۱۹۷	حرف التّون
۱۹۷	نارجیل

۱۹۷	نانخواه
۱۹۷	نارنج
۱۹۷	نحاس محرق
۱۹۷	نخاله
۱۹۷	نرجس
۱۹۸	نسرین
۱۹۸	نسر
۱۹۸	نشا
۱۹۸	نظرون
۱۹۸	نعناع
۱۹۸	نعام
۱۹۸	نقط
۱۹۹	نمل
۱۹۹	نمر
۱۹۹	نوره
۱۹۹	نوشادر
۲۰۰	نوی التمر
۲۰۰	نوی الإهلیج کابلی
۲۰۰	نیلوفر
۲۰۰	نیل
۲۰۰	حرف الواو
۲۰۰	وبر الإرنب
۲۰۰	وبر اللقاح
۲۰۰	وج

۲۰۱	وخشیزق
۲۰۱	ودع
۲۰۱	ورد
۲۰۱	ورد الفجار
۲۰۱	ورق الخوخ
۲۰۱	ورق الطرفا
۲۰۲	ورشان
۲۰۲	ورق الدلب
۲۰۲	ورق الغرب
۲۰۲	ورق الكرم
۲۰۲	ورق السرو
۲۰۲	ورق الاجاص
۲۰۲	ورق التمسیم
۲۰۲	ورق السوسن
۲۰۳	ورق الخلاف
۲۰۳	ورد اللوز
۲۰۳	ورد الشفرجل
۲۰۳	ورد التفاح
۲۰۳	ورد الكمثری
۲۰۳	وسمه
۲۰۳	ورد الخشخاش
۲۰۳	وسخ الاذن
۲۰۳	حرف الهاء
۲۰۳	هدهد

۲۰۴	هندبا
۲۰۴	هلیون
۲۰۴	هوفاریقون
۲۰۴	حرف الیاء
۲۰۴	یاسمین
۲۰۴	یاقوت
۲۰۵	یربوع
۲۰۵	یقطین
۲۰۵	باب دویم در ادویه مرکبه
۲۰۵	اشاره
۲۰۵	حرف الألف
۲۰۵	اطریفل کبیر
۲۰۵	اطریفل صغیر
۲۰۵	اطریفل گشنیزی
۲۰۶	اطریفل مقل
۲۰۶	افلونئیای رومی
۲۰۶	افلونئیای فارسی
۲۰۶	اغبر لؤلؤ
۲۰۶	ایارج فیکرا
۲۰۶	بنفسج مرتبی
۲۰۷	باسلیقون
۲۰۷	برود حصرم
۲۰۷	برود کافور
۲۰۷	اشاره

- ۲۰۷ برودی که درد چشم را نافع بود
- ۲۰۷ برودی که خارش چشم و سوزش را ببرد
- ۲۰۷ بخوری که سدّه بینی بگشاید
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ بخور دیگر
- ۲۰۸ برشعنا
- ۲۰۸ حرف الباء
- ۲۰۸ حرف التاء
- ۲۰۸ تریاق ثمانیه
- ۲۰۸ تریاق اربعه
- ۲۰۸ حرف الجیم
- ۲۰۸ جلنجبین
- ۲۰۹ جوارش خبث الحديد
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۰۹ نوع دیگر، جوارش خبث الحديد
- ۲۰۹ جوارش اترج
- ۲۰۹ جوارش عود
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۰ جوارش عود، نسخه دیگر
- ۲۱۰ جوارش عود، نسخه دیگر
- ۲۱۰ جوارش عنبر
- ۲۱۰ جوارش مصطکی
- ۲۱۰ جوارش کّمون
- ۲۱۰ جوارش زیره، به نوعی دیگر

- حرف الحاء ۲۱۱
- حبّ ابارج ۲۱۱
- حبّ صبر ۲۱۱
- حبّ شبیار ۲۱۱
- اشاره ۲۱۱
- نوع دیگر ۲۱۱
- حبّ اصطمخیقون ۲۱۱
- حبّ قوقایا ۲۱۲
- حبّ اسطوخودوس ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲
- نوع دیگر، حبّ اسطوخودوس ۲۱۲
- حبّ الذهب ۲۱۲
- حبّ بنفشه ۲۱۲
- حبّ منتن ۲۱۳
- اشاره ۲۱۳
- نوع دیگر، حبّ منتن ۲۱۳
- حبّ غاریقون ۲۱۳
- حبّ سکینج ۲۱۳
- حبّ شیطرج ۲۱۳
- حبّ المسک ۲۱۴
- حتی که طبیعت را قبض کند و اسهال دموی را نفع دهد ۲۱۴
- حبّ السعال ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴
- نوع دیگر، حبّ السعال ۲۱۴

- ۲۱۴ حبّ السعال
- ۲۱۴ حقنه لینه
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ نوع دیگر، حقنه لینه
- ۲۱۵ نوع دیگر، حقنه لینه
- ۲۱۵ حقنه‌ای که اخراج بلغم کند و درد پشت را نفع دهد
- ۲۱۵ حقنه‌ای که قولنج ریجی را مفید بود
- ۲۱۵ حقنه‌ای که سحج را نفع دهد
- ۲۱۶ حرف الخاء
- ۲۱۶ خضابی که موی را سیاه گرداند
- ۲۱۶ حرف الذال
- ۲۱۶ دواء المسک حلو
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۶ نوع دیگر، دواء المسک حلو
- ۲۱۶ دواء المسک مژ
- ۲۱۷ دوائی که صفرا را به قی دفع کند
- ۲۱۷ دوائی که صفرا و بلغم را به قی دفع کند
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ دوائی دیگر که اخلاط ثلاثه را به قی دفع کند
- ۲۱۷ دوائی که قی صفراوی را دفع کند و غثیان را تسکین دهد و نافع آید
- ۲۱۷ دوائی که قی صفراوی را و بلغم را نفع دهد
- ۲۱۷ دوائی که قی صفراوی و بلغمی و سوداوی را سودمند آید
- ۲۱۷ دوائی که رعاف را دفع کند
- ۲۱۸ دوائی دیگر که رعاف را نفع دهد

- ۲۱۸ دواى ديگر كه رعا ف را نفع دهد
- ۲۱۸ دوايى كه عسر البول را مفيد بود
- ۲۱۸ دوايى كه ادرار بول كند
- ۲۱۸ دوايى كه حبس البول را مفيد بود
- ۲۱۸ دوايى كه حيض را براند
- ۲۱۸ دوايى كه حيض بگشايد
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را فربه كند
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را فربه كند
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را فربه كند
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را لاغر كند
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را لاغر كند
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را لاغر كند
- ۲۱۹ دوايى كه بدن را لاغر كند
- ۲۱۹ دوايى كه زن را فرزند شود
- ۲۲۰ دوايى كه زن را فرزند شود
- ۲۲۰ دوايى كه اخراج جنين ميت و دفع عسر ولادت كند
- ۲۲۰ دهن الورد
- ۲۲۰ دهن البابونج
- ۲۲۰ دهن القرع
- ۲۲۰ دهن البنفسج
- ۲۲۰ دهن الآس
- ۲۲۱ دهن القسط
- ۲۲۱ حرف الذال
- ۲۲۱ ذرور اصفر كبير
- ۲۲۱ ذرور اصفر صغير

- ۲۲۱ ذروری که قروح را نفع دهد و دفع کند
- ۲۲۱ ذروری که مورسرج و قروح العین را سودمند آید
- ۲۲۱ ذروری که جرب و خارش چشم را مفید بود
- ۲۲۱ ذرور شادنج
- ۲۲۲ ذروری که بیاض را قلع کند
- ۲۲۲ حرف الراء
- ۲۲۲ رامک
- ۲۲۲ روشنایی
- ۲۲۲ ربّ ترنج
- ۲۲۲ ربّ لیمون
- ۲۲۲ ربّ انار می خوش
- ۲۲۲ ربّ انار ترش
- ۲۲۳ ربّ انار شیرین
- ۲۲۳ ربّ به
- ۲۲۳ ربّ سیب
- ۲۲۳ ربّ حبّ الّاس
- ۲۲۳ ربّ آلو
- ۲۲۳ ربّ غوره
- ۲۲۳ ربّ ریواج
- ۲۲۴ ربّ شاتوت
- ۲۲۴ ربّ زرک
- ۲۲۴ حرف السّین
- ۲۲۴ سفوف مسهل
- ۲۲۴ اشاره

- ۲۲۴ نوع دیگر، سفوف مسهل
- ۲۲۴ سفوف هلیله
- ۲۲۴ سفوف سورنجان
- ۲۲۵ سفوف سورنجان دیگر
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ نوع دیگر، سفوف سورنجان
- ۲۲۵ سفوف طین
- ۲۲۵ سفوف بزور
- ۲۲۵ سعوطی که سده دماغ را بگشاید
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۶ سعوط، نوع دیگر، که همین عمل کند
- ۲۲۶ حرف الشّین
- ۲۲۶ شربت لیمو
- ۲۲۶ شربت لیموی سفرجلی
- ۲۲۶ شربت نارنج
- ۲۲۶ شربت ریواج
- ۲۲۶ شربت غوره
- ۲۲۷ شربت زرک
- ۲۲۷ شربت زرک نعنایی
- ۲۲۷ شربت تمر هندی
- ۲۲۷ شربت آلو
- ۲۲۷ شربت حمّاض ترنج
- ۲۲۷ شربت پوست ترنج
- ۲۲۷ شربت انار شیرین

- ۲۲۸ شربت انار ترش
- ۲۲۸ شربت انار و پودنه
- ۲۲۸ شربت سیب
- ۲۲۸ شربت سیب و صندل
- ۲۲۸ شربت به
- ۲۲۸ شربت امروود
- ۲۲۹ شربت حبّ الآس
- ۲۲۹ شربت فواکه
- ۲۲۹ شربت خرغوله
- ۲۲۹ نفت الدّم را دفع کند. صفت
- ۲۲۹ شربت انجبار
- ۲۲۹ شربت عنّاب
- ۲۳۰ شربت بنفشه
- ۲۳۰ شربت نیلوفر
- ۲۳۰ شربت گاوزبان
- ۲۳۰ شربت بادرنجبویه
- ۲۳۰ شربت خشخاش
- ۲۳۰ شربت زوفا
- ۲۳۱ شربت دینار
- ۲۳۱ شربت بزوری سرد
- ۲۳۱ شربت سکنجبین بزوری سرد
- ۲۳۱ شربت بزوری گرم
- ۲۳۱ شربت سکنجبین بزوری گرم
- ۲۳۱ شربت سکنجبین سفرجلی

- ۲۳۲ شیاف علایی
- ۲۳۲ شیاف آبار
- ۲۳۲ شیاف ابیض ابیونی
- ۲۳۲ شیاف دیزج
- ۲۳۲ شیاف احمر حادّ
- ۲۳۲ شیاف احمر لّین
- ۲۳۳ شیاف اخضر
- ۲۳۳ شیاف اسود
- ۲۳۳ شیاف برء یوما
- ۲۳۳ شیاف درد رمد عتیق
- ۲۳۳ شیاف درد رمد عتیق
- ۲۳۳ شیاف که قولنج را بگشاید و درد پشت را نفع دهد
- ۲۳۴ حرف الضّاد
- ۲۳۴ ضمادی که آماس را سودمند آید
- ۲۳۴ ضمادی که فتق را نفع دهد
- ۲۳۴ ضمادی دیگر که همین عمل کند
- ۲۳۴ ضمادی که عرق التّسا را مفید بود
- ۲۳۴ ضمادی که اعضای را که متحرّج شده باشد، نفع رساند
- ۲۳۴ ضمادی که نقرس گرم را سودمند آید
- ۲۳۴ ضمادی که دمامیل را منفجر سازد
- ۲۳۵ حرف الطاء
- ۲۳۵ طلایی که صداع گرم را نفع دهد
- ۲۳۵ طلایی که سرسام را سودمند آید
- ۲۳۵ طلایی که سرخ بار را مفید بود

- حرف العین ۲۳۵
- عطوسی که فالج و خدر و ریشه را سودمند آید ۲۳۵
- عطوسی که لقوه و تمدد و تشنج را نفع رساند ۲۳۵
- عطوسی که صرع را مفید بود ۲۳۵
- عطوسی که صداع ببرد و سبات را نفع دهد ۲۳۵
- عبیر ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- عبیر به نسخه دیگر ۲۳۶
- عرقچین مردار سنگ ۲۳۶
- حرف الغین ۲۳۶
- غالبه ۲۳۶
- غرغره که خناق دموی و صفاوی را نفع رساند ۲۳۶
- غرغره که ذبحه را دفع کند ۲۳۶
- غرغره که خناق بلغمی را مفید بود ۲۳۶
- غرغره که دماغ را از اخلاط فاسد پاک گرداند ۲۳۷
- غرغره دیگر که همین خاصیت دارد ۲۳۷
- حرف الفاء ۲۳۷
- فالودج ۲۳۷
- فرزجه که حیض بیارد و درد چشم را که از سردی بود، نفع رساند ۲۳۷
- فرزجه که حیض را ببندد ۲۳۷
- فرزجه دیگر که همین عمل کند ۲۳۷
- فتیله عود ۲۳۷
- حرف القاف ۲۳۷
- قرص طباشیر ملین ۲۳۸

- ۲۳۸ قرص طباشیر قابض
- ۲۳۸ قرص کهربا
- ۲۳۸ قرص کافور
- ۲۳۸ قرص بنفشه
- ۲۳۸ قرص بنفشه دیگر که همین عمل کند
- ۲۳۹ قرص کبر
- ۲۳۹ قرص کاکنج
- ۲۳۹ قرص کاکنج، نسخه دیگر که همین عمل کند
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ قطوری که درد گوش را که از گرمی بود، نفع دهد
- ۲۳۹ قطوری که دودی و طنین را سودمند آید
- ۲۳۹ حرف الکاف
- ۲۳۹ کحل زعفرانی
- ۲۴۰ کحل بنفشه
- ۲۴۰ کمادی که درد معده که از باد بود، مفید آید
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ کمادی دیگر که همین عمل کند
- ۲۴۰ کمادی دیگر که همین عمل کند
- ۲۴۰ حرف اللام
- ۲۴۰ لعوق
- ۲۴۰ لعوق اسقیل
- ۲۴۱ حرف المیم
- ۲۴۱ مفرّح یاقوتی
- ۲۴۱ مفرّح گرم

- ۲۴۱ مفرّح سرد
- ۲۴۱ مفرّح جوانی
- ۲۴۲ مفرّح دلگشای
- ۲۴۲ معجون رشیدی
- ۲۴۲ معجون فلاسفه
- ۲۴۲ درد پشت را سودمند آید. صفت
- ۲۴۲ معجون انقروبی کبیر
- ۲۴۲ معجون انقروبی صغیر
- ۲۴۳ معجون حلتیث
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۳ معجون نجاج
- ۲۴۳ معجون نجاج، به نوع دیگر
- ۲۴۳ معجون نجاج، نسخه دیگر
- ۲۴۳ معجون خیار شنبر
- ۲۴۴ معجون سورنجان
- ۲۴۴ معجون مسیحی
- ۲۴۴ معجون شاهترج
- ۲۴۴ معجون خبث الحديد
- ۲۴۴ معجون کّمونی
- ۲۴۴ مطبوخ هلیله
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۵ نوع دیگر، که تب ربع را مفید بود
- ۲۴۵ نوع دیگر، که جرب و قوبا و خارش اعضا را دفع کند
- ۲۴۵ مطبوخ افتیمون

- ۲۴۵ مضیق مستخن قبل
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ نوع دیگر
- ۲۴۶ نوع دیگر
- ۲۴۶ مرهم مقل
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ نوع دیگر، که همین عمل کند
- ۲۴۶ مرهم ابیض
- ۲۴۶ مرهم شجره
- ۲۴۶ مرهم خل
- ۲۴۷ حرف التون
- ۲۴۷ نوش دارو
- ۲۴۷ نقوع فواکه
- ۲۴۷ نقوع هلیله
- ۲۴۷ نطولی که صداع گرم را نفع رساند و بی‌خوابی را دفع کند
- ۲۴۷ نطولی که صداع سرد را سودمند آید
- ۲۴۸ نطولی که وسواس و مالیخولیا را نفع دهد
- ۲۴۸ نطولی که صداع ریجی را دفع کند
- ۲۴۸ حرف الواو
- ۲۴۸ ورد مرتبی
- ۲۴۸ ورد سفرجل مرتبی
- ۲۴۸ ورد تفاح مرتبی
- ۲۴۸ ورد طرفا مرتبی
- ۲۴۸ حرف الیاء

- ۲۴۸ یاسمین مرتبی
- ۲۴۹ خاتمه در امتحان جودت و ردائت تریاق فاروق و غیر آن
- ۲۴۹ منابع و مأخذ
- ۲۶۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ریاض الادویه

مشخصات کتاب

سرشناسه: یوسفی هروی، یوسف بن محمد - ، ۹۵۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور: ریاض الادویه / اثر یوسف بن محمد یوسف هروی (متوفی ۹۵۰ ق.)؛ تصحیح معصومه مبلی ... [و دیگران].

مشخصات نشر: تهران: زعیم، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۰۳ ص.

شابک: ۱۰۰۰۰۰ ریال ۵-۱۰۴-۲۴۰-۶۰۰-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: تصحیح معصومه مبلی، زهرا معمارایانی، شکوه سادات حامدی، محبوبه بزرگی، علی قبادی، محمدحسین فرزایی.

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت: عنوان دیگر: ریاض الادویه (بستان داروها).

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۲ - ۲۰۳.

عنوان دیگر: ریاض الادویه (بستان داروها).

موضوع: پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: پزشکی اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: مبلی، معصومه، ۱۳۶۳، - مصحح

رده بندی کنگره: R۱۳۵/۹۹۹ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۶۱۰

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۱۵۵۱۴

طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران (گام بیست و سوم)

طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران قصد دارد با جذب حمایت‌های مادی و معنوی مراکز علمی و دانشگاهی در سطوح داخلی و بین‌المللی، در راستای توسعه منطقی و ماندگار مبانی و تاریخ طب سنتی، و در ورای آن، هویت اسلامی و ایرانی این دانش، گام‌های مؤثری بردارد.

در حال حاضر، این رویکرد دو جنبه اساسی را دنبال می‌کند: یکی آنکه با تشکیل ساختاری مجازی و پرهیز از ایجاد تشکیلات متمرکز و پرهزینه اداری، به بازیابی و تربیت نیروهای متخصصی بپردازد که هر یک با تکیه بر توان علمی و تجربی خود بتوانند به سوی یک هدف مشترک گام بردارند: دوم آنکه با ارائه الگویی مناسب از همکاری بین بخشی، توأم با اعتماد و سرعت و گرفتار نیامدن در مسیرهای پریچ‌وخم داری، آثاری را عرضه بدارد که حاصل همکاری چندین مرکز علمی داخلی باشند، زیرا این رویه سبب افزایش مخاطبان و پیوند هرچه بیشتر و نزدیک‌تر دستداران این علم خواهد شد.

همچنین، این طرح در نظر دارد با انتشار کتاب‌های مهم و مرجع طب سنتی ایران این میراث فراموش شده را احیا سازد و بدین منظور، تصحیح، ترجمه و انتشار کتاب‌های اصیل مبانی آموزشی و کاربردی طب سنتی ایران، و آثار مرتبط با آن را در دستور کار قرار داده است.

بیست و سومین گام این حرکت، انتشار کتاب «ریاض الادویه» اثر یوسف بن محمد هروی (متوفی ۹۵۰ ه.ق.) است که به تصحیح آقای دکتر سید محمد نظری رسیده و اینک تقدیم دوستداران گرامی حکمت و طب ایرانی می‌شود.

در پایان، از همکاران و حامیان طرح در گام بیست و سوم، دکتر سید محمود آقا میری، دکتر محمد حسن عصاره، دکتر زهرا کیاسالاری، دکتر عبد الله بهرامی، دکتر محمد هادی مؤذن و دکتر محمد رضا جلالی ندوشن تشکر و سپاسگزاری می‌شود.

دکتر محسن ناصری / مجری طرح

ریاض الادویه، ص: ۴

مقدمه ستاد توسعه علوم و فناوری گیاهان دارویی و طب ایرانی

هر ملتی، پیشینه تاریخی خویش را جزئی از هویت خویش می‌داند و از آن به عنوان میراث گران‌بهایی حفاظت و حراست می‌نماید. رجعت به خویشتن و شناخت ژرف و عمیق از ریشه‌های فرهنگی، تاریخی و علمی، در استعلا و اصلاح جامعه، نقش ارزنده‌ای دارد. از جمله میراث گران‌سنگ و تمدن افتخارآمیز ایرانی-اسلامی، غنای دانش پزشکی و وجود علما، فضلا و حکمای شهیر جهانی است. کمتر کسی است که آوازه شیخ الرئیس ابو علی سینا، زکریای رازی، جرجانی و صدها عالم دیگر را نشنیده باشد. آثاری فاخری چون شفا، قانون، الحاوی و ذخیره خوارزمشاهی، قرن‌ها به عنوان مهم‌ترین منابع علم طبابت، خدمات بی‌ظیر و بی‌بدیلی را به بشریت ارائه و موجب مباهات ایرانیان در سرتاسر جهان شده‌اند.

سرزمین ایران از نظر تنوع گیاهی، به خصوص از منظر گیاهان دارویی، جایگاه منحصر به فردی در جغرافیای گیاهی جهان دارد. براساس نظر گیاه‌شناسان و پژوهشگران علوم مرتبط منابع طبیعی، تعداد گونه‌های گیاهی ایران در حدود ۸۰۰۰ گونه است و تحقیقات دانش پژوهان کشور نشان داده است که از این تعداد، بیش از ۲۵۰۰ گونه دارای خواص دارویی، عطری، ادویه‌ای، آرایشی و بهداشتی است. به علاوه اینکه، از تعداد کل گونه‌های شناخته شده، نزدیک ۱۷۳۰ گونه به عنوان گیاهان بومی ایران (اندمیک) می‌باشند که تنها در سرزمین ایران رویش کرده و به عنوان یک ظرفیت انحصاری در کشور محسوب می‌شوند.

با التفات به ضرورت راهبردی توسعه گیاهان دارویی و طب ایرانی اسلامی در کشور، مقام معظم رهبری؛ در سال ۱۳۸۶ در دیداری که با رؤسای دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی سراسر کشور داشتند، بر لزوم تبدیل علم‌گرایی و علم‌محوری به گفتمان مسلط جامعه در همه بخش‌ها تأکید فرموده و همچنین ترسیم نقشه جامع علمی کشور را به عنوان یک ضرورت ملی، به منظور تحقق اهداف چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور برای رسیدن به رتبه اول علمی منطقه، مورد اشاره قرار دادند. علاوه بر آن، معظم له در همان سال، طی نامه‌ای خطاب به ریاست محترم جمهور فرمودند: «جناب آقای رئیس جمهور محترم! این گیاهان دارویی و طب سنتی، از جمله کارهایی است که می‌تواند باب جدیدی در مسائل کلان مربوط به بهداشت و درمان بگشاید. توجه و اهتمام جناب عالی در این کار بسیار مفید خواهد بود، ان شاء الله».

متعاقب این امر ولایی، با همت دولت محترم و معاون محترم علمی و فناوری ریاست جمهوری، «ستاد توسعه پژوهش و کاربرد گیاهان دارویی و طب ایرانی (سنتی)» در سال ۱۳۸۷ تشکیل شد و فعالیت خود را آغاز نمود. این ستاد

ریاض الادویه، ص: ۵

با هدف ارتقاء جایگاه کشور در حوزه گیاهان دارویی، داروهای گیاهی و احیاء طب ایرانی، تدوین نقشه راه، سند راهبردی و سیاست‌گذاری در سطح کلان، ساماندهی، هدایت و هماهنگی بین نهادهای مرتبط، بنیان نهاده شده است.

ستاد مذکور در حوزه عملکردی خود، برنامه‌های راهبردی مختلفی را در دست تهیه و اجرا دارد. از جمله برنامه‌های حمایتی ستاد در حوزه وظایف، احیاء منابع و مدارک طب سنتی ایران، شامل کتب و رسالات حکمای ایرانی است که تعداد آنها بر هزاران نسخه

بالغ می‌گردد و به عنوان میراثی گران‌بها و گنجینه‌ای مکتوب برای محققان در ایران و جهان به شمار می‌آیند. این مجموعه اسناد مشتمل بر کتاب‌های مختلفی در حوزه تشریح، کلیات، مفردات، قرآبادین، تشخیص و درمان است. مستند نمودن و تأمل و تدقیق در این آثار، ما را در بازشناسی، صیانت از میراث طب سنتی و گسترش ثبت و نگهداری دانش بومی و روش‌های درمانی طب سنتی مدد خواهد رساند.

گروهی از شیفتگان و علاقمندان به میراث مکتوب گذشته، همت عالی مبذول داشته‌اند تا تجربیات ارزشمند مشاهیر و مفاخر طب سنتی و ایرانی کشور جمع‌آوری گردد و به عنوان اسنادی ماندگار و منابعی ارزشمند برای علاقه‌مندان و آیندگان باقی بماند. این گروه با احساس مسئولیتی عمیق، کار ترجمه، تدوین و تصحیح این اندوخته‌های علمی و تجربی تاریخی را آغاز نمودند و تاکنون چندین مجلد از این آثار به زیور طبع آراسته گردیده است و نوشتار حاضر، یکی از نتایج این اقدام مهم می‌باشد و ان شاء الله تعالی، نهضت احیاء و نشر آثار مکتوب طب سنتی اسلامی و ایرانی و رجعت به خویشتن خویش، ادامه خواهد داشت.

امید است انتشار کتاب حاضر، پاسخگوی بخشی از نیازهای علاقه‌مندان و متخصصان علوم و فناوری گیاهان دارویی و طب سنتی، به ویژه پزشکان جوان خلاق و مستعد در گوشه و کنار میهن اسلامی باشد و به یاری خداوند متعال بتواند در تکوین و درخشش توانایی‌های آنان برای پایه‌ریزی شرایط مطلوب‌تری در آینده طب سنتی ایران، نقشی تأثیرگذار بر جای نهد. بی‌شک تهیه و انتشار هر نوشتاری کاری است گسترده که جز از رهگذر تلاش و جدیت جمعی و گروهی میسر نمی‌گردد، از این رو فرصت مغتنمی است که صمیمانه‌ترین سپاس‌ها و قدرشناسی‌های خود را از همه سروران و فرهیختگانی که در گردآوری، تدوین، تصحیح، ویرایش و چاپ این مستند کوشا بودند، ابراز نمایم.

دکتر محمد حسن عصاره

دبیر ستاد توسعه علوم و فناوری گیاهان دارویی و طب ایرانی

ریاض الادویه، ص: ۶

فهرست مطالب

۷ مقدمه مصحح

۷ نگاهی اجمالی به وضع علم پزشکی در دوره حیات یوسفی

۱۲ نگاهی به زندگی یوسفی

۱۳ پدر او

۱۴ شخصیت او

۱۵ وفات او

۲۱ ریاض الادویه

۲۴ نسخ مورد استفاده و روش کار

۲۶ نمونه صفحات کتاب

۳۳ متن ریاض الادویه

۳۴ مقدمه: در بیان مراتب کیفیات ادویه و غیر آن

۳۶ باب اول: در ذکر ادویه مفرده

۱۷۰ باب دوم: در ادویه مرکبه

۲۱۲ خانمه: در امتحان جودت و ردائت تریاق فاروق و غیر آن

۲۱۳ منابع

ریاض الادویه، ص: ۷

مقدمه مصحح

نگاهی اجمالی به وضع علم پزشکی در دوره حیات یوسفی

از قرن اول هجری به بعد ایرانیان در چندین شاخه از علوم برتری یافته بودند؛ از آن جمله بود: فلسفه، منطق، پزشکی، ریاضیات، اخترشناسی، طالع‌بینی، موسیقی، مکانیک و شیمی. پزشکی از میان دیگر علوم بیشتر مورد توجه قرار گرفت و از بین همه شاخه‌های پزشکی در دوره اسلامی، داروسازی بیش از بقیه به حیات خود ادامه داد. ایرانیان همواره در رشته داروسازی پیشتاز بوده‌اند؛ کتاب قرابادین شاپور بن سهل در قرن سوم هجری و تریاق‌ها اثر ابن الترمذی در قرن ششم هجری اساس همه کتب دیگر داروسازی و فهرست‌های گیاهان طبّی را که بعدها نوشته شدند، تشکیل می‌دادند.

در دوره صفویه که اوج ترویج و قدرت گرفتن مذهب تشیع بعد از حمله مغول بود، در سایه حمایت سلاطین صفویه بسیاری از علوم، بالأخص طبّ، قدرتمندانه به حیات خود ادامه داد و ما شاهد به وجود آمدن آثار عظیم گیاه‌شناسی از جمله تحفه حکیم مؤمن و قرابادین شفایی و غیره در این دوره هستیم. اهمیت این آثار بالأخص کتاب قرابادین یا طبّ شفایی که در ۹۶۳ هجری تدوین شد، تا جایی بود که گفته‌اند اساس کتاب داروسازی ایران اثر پدر آنگلس (آنجلو) را تشکیل داد که در ۱۶۸۱ م. / ۱۰۹۲ هجری در فرانسه به طبع رسید (برای اطلاع بیشتر، نک: سیوری، ایران عصر صفوی، صص ۲۱۸-۲۲۴).

سلاطین صفویه در احترام و قدردانی از پزشکان شهره هستند؛ مخصوصاً

ریاض الادویه، ص: ۸

شاه طهماسب اول و شاه اسماعیل دوم و شاه عباس کبیر. می‌گویند وقتی در سال ۱۰۰۰ ق. کوبه شاه عباس می‌گذشت در راه حکیم شفایی از مقابل می‌آمد. شاه عباس خواست که برای احترام او از اسب پیاده شود، اما شفایی وی را از این امر باز داشت. با این حال امرا و اعیان حکومت که هم‌رکاب او بودند، از اسب‌هایشان پیاده شده، به ادب ایستادند. صاحب شمع انجمن و مؤلف سرو آزاد هر دو این حکایت را به تفصیل آورده‌اند. (نک: شمع انجمن، ص ۲۲۶؛ سرو آزاد، ص ۴۷) و باز به قول همین‌ها شاه عباس اغلب به منزل حکیم رکنای کاشی برای ملاقاتش می‌رفته است. (نک: شعر العجم، ج ۳، ص ۴)

از طرفی با توجه به این که بخشی از عمر یوسفی در هند گذشته، بی‌فایده نخواهد بود که قبل از پرداختن به سیرت علمی و عملی وی، نیم‌نگاهی هم به وضعیت هند در این دوره داشته باشیم. در هند دوره اسلامی، رفتار سلاطین دهلی با پزشکان و خانواده‌هایشان آن قدر فیاضانه بوده است که مجلدات وقایع و سوانح مثل مآثر الکرام، مآثر رحیمی، مآثر الأمرا، توزک بابری، توزک جهانگیری، آئین اکبری، منتخب التواریخ، پادشاهنامه، سیر المتأخرین و غیره از ذکر آن مشحون است. سلاطین هند اسلامی پزشکان را بر حسب مراتبشان مواجب هنگفت می‌داده‌اند. مناصب پزشکان «ده هزاری» و «بیست هزاری» بوده است و در جشنهای شاهانه هزاران هزار روپیه به عنوان انعام به آنان داده می‌شد. در این باب نکته قابل توجه این است که بسیاری از پزشکان که از ایران به هند اسلامی می‌آمدند، همان جا متوطن گردیده و بعضی از ایشان که به میهن خود باز می‌گشتند نیز مورد الثفات قرار می‌گرفته‌اند. یکی از آنان حکیم رکنای کاشی است که وقت مراجعت خلعت و پنج هزار روپیه به عنوان انعام دریافت کرد، و بعد هم تا حیات داشته از فیاضیهای شاهانه شاه جهان تمتع می‌یافته است.

در این باب اسم حکیم داود هم مخصوصاً قابل ذکر است که بنا بر قول صاحب مطرح الأنظار (ج ۱، ص ۳۶۳) از هندوستان آن‌چنان مال و مکنت حاصل کرد و در مراجعت به اصفهان مسجد جامعی بنام «مسجد حکیم» بنا کرد که تا امروز از آثار عالی به شمار می‌رود.

سلاطین هند اسلامی که نسبت به پزشکان، این قدر رعایت احترام می‌نمودند

ریاض الادویه، ص: ۹

، غالب آنان خود آشنایی با طب داشته‌اند و حتی با پزشکان شخصی خود راجع به مسایل پزشکی مباحثه نموده، و گاهی نیز معالجه می‌کرده‌اند. آنها کتاب‌هایی طبی می‌نوشتند یا دیکته می‌نمودند و به تأسیس بیمارستانها و مراکز دیگر پزشکی توجه کاملی مبذول می‌داشتند.

قابل ذکر است مبادله علوم و دانش و هنرهای اسلامی، به خصوص علوم پزشکی بین شبه قاره هند و ایران از قرن چهارم هجری با سفر ابو ریحان بیرونی به هند آغاز شد که اهمیت زیادی دارد. پس از آن چون در غزنه، سلطنت آل سبکتگین با جهان‌سوزی علاء الدین جهانسوز از هم گسیخت و آخرین تاجدار این خانواده خسرو ملک پسر خسرو شاه در ۱۱۶۰ میلادی لاهور را دار السلطنه خود قرار داد و سریر آرای سلطنت شد؛ ضیاء الدین عبد الرافع هروی طبیب شخصی او بود و به قول مؤلف مآثر لاهور، بعد از وی تا وقتی که زمام سلطنت به دست معز الدین غوری معروف به شهاب الدین غوری بود او در پزشکی مقام شامخی داشت. (نقل از: واسطی، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، صص ۹-۱۲)

خانواده‌های پزشکانی که از ایران به هند اسلامی وارد و طرح اقامت افکندند، در استحکام و گسترش روابط و مناسبات ایران و پاکستان و هند سهم بزرگی دارند. آنان یک سلسله تألیفات پزشکی را انجام دادند و با درس و تدریس سبب انتشار و اشاعت علم پزشکی شده، این فن را رواج دادند و به وسیله معالجه و درمان خلق خدا را بهره‌مند ساختند. البته داستانهای پزشکان دانشمند و حاذقی که از ایران وارد هند اسلامی گردیدند و به تشویق و پشتیبانی سلاطین هند اسلامی خدمات بزرگ پزشکی انجام دادند، همه جا در تاریخ و تذکره‌ها مشهود است.

سلسله ورود پزشکان از دوره غزنویان آغاز گردید و در زمان علاء الدین خلجی، به گفته‌ی برنی مؤلف تاریخ فیروز شاهی (صص ۳۵۲-۳۶۶)، پزشکان متعددی از اصفهان و شیراز و سمرقند وارد دهلی گردیدند.

در قرنهای دهم و یازدهم هجری که آفتاب اقبال دولت صفوی بر نصف النهار بود، گیلان، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، سمرقند و بخارا بزرگترین مراکز علم و دانش بودند و اساتید بزرگ دانش و هنر آن نقاط ایران در

ریاض الادویه، ص: ۱۰

درمانگاه‌های خود داد حذاقت می‌دادند و مسندهای بزرگ و رفیعی برای خود آراسته بودند. حکیم عماد الدین محمود شیرازی، حکیم غیاث الدین منصور شیرازی، حکیم فخر الدین معروف به میرزا محمد جمال الدین محمود و حکیم ملاجان شیرازی به سبب کارهای شایان خود شهرت بسیار داشتند.

مرحوم محمد تقی میر می‌نویسد که عماد الدین محمود بن مسعود شیرازی از پزشکان حاذق و مؤلفین شهیر قرن دهم هجری است. (میر، پزشکان نامی فارس، صص ۱۲۷-۱۳۴) بنا به گفته صاحب هفت اقلیم، حکیم مزبور از اقسام فضایل و کمالات بهره‌مند بود، به خصوص در طب، ثانی بطلیموس و فیثاغورث یونانی است. شاه طهماسب وی را به مشهد احضار کرد. وی در رشته پزشکی کتابهای خوبی تألیف نمود، مثل رساله افیونیه، کتاب التشریح، مفرح یاقوتی، رساله در بیان جدوار، رساله در دفع آتشک و غیره.

دربارهای سلاطین و اعیان دهلی از ارباب دانش و هنر روشن بود. این ارباب دانش بیشتر از مراکز دانش ایران به اینجا آمده بودند، دانشمندانی همچون ملا میرزا جان شیرازی، کمال الدین حسین شیرازی، میر قابل تبریزی، حکیم فتح الله شیرازی شاگرد میر غیاث

الدین شیرازی و حکیم صدرا، آقازاده علامه زمان فخر الدین معروف به میرزا محمد. آنان مجالس دانش و حکمت را زینتی بخشیدند و سپس این سلسله به ویژه از دوره ظهیر الدین بابر تا اواخر ادامه داشت.

وقتی که بابر در ۹۳۲ ق. بر هند تسلط کافی یافت، در حضورش علاوه بر دولتمردان و مشیران سلطنت و غیره، گروهی از پزشکان هم بودند، مانند میر نظام الدین علی خلیفه، حکیم ابو البقا و یوسف بن محمد بن یوسف الهروی معروف به مولانا یوسفی که شهرت دانش‌پروری بابر را شنیده، از خراسان و هرات و نقاط دیگر ایران به اینجا رسیدند.

حکیم ابو البقا در زمان همایون هم پزشک بزرگی بود. وی همراه بابر از خراسان به آگره آمد و همان‌جا متوطن گردید. همین‌طور خواجه خواند محمود از سمرقند به هند اسلامی وارد شد. یوسفی هروی که پزشک نامی و مؤلف بلندپایه کتب پزشکی در این دوره بود، در دوره بابرین اولین

ریاض الادویه، ص: ۱۱

کسی بود که وسیله گسترش روابط و دوستی از راه پزشکی بین اهل فارس و هند اسلامی گردید. چنان که خواهیم گفت یوسفی در هند در خدمت بابر و همایون بوده است.

قبل از آن تا اواخر دوره مغولان پزشکان متعددی از کشور ایران از شهرهای هرات، گیلان، شیراز، اصفهان و تبریز به هند اسلامی آمد و شد داشته و به واسطه پزشکی وسیله تحکیم و استواری روابط هر دو کشور گردیدند.

در عهد مغولان هند، اولین کسی که سلسله تصنیف و تألیف را آغاز کرد یوسفی بود. وی تألیفات مفید و پرارزشی نمود. بنا به گفته دکتر الگود، اولین تألیف تحقیقی وی جامع الفوائد است که در هرات به منصفه شهود درآمد. سپس کتاب دیگری به نام فواید الأخیار و بعد از آن رساله منظومی درباره حفظ الصحه و کتابی در علم بلاغت و ان شاء به نام بدایع الإنشاء و کتاب ریاض الادویه و طب یوسفی و غیره را تألیف نمود. چنان که پس از این هم بدان خواهیم پرداخت، یوسفی ریاض الادویه را به نام همایون تألیف نموده است.

در شبه قاره، معروف‌ترین کتاب یوسفی، رباعیات یوسفی است که به شرح حکیم محمد عبد العلیم و دپتی (DEPUTY) نصر الله خورجوی در ماه مارس ۱۹۱۳ میلادی در چاپخانه نولکشور لکهنو چاپ گردید.

پدرش محمد بن یوسف هروی که پزشک و دانشمندی از هرات بود، کتابی در علم لغت موسوم به بحر الجواهر به امر امیر بیگ وزیر نوشت. این کتاب در پاکستان و هند بسیار معروف بوده و در ۱۸۷۲ میلادی در چاپخانه علوی لکهنو چاپ گردیده است.

در دوره صفویان، ایران مرکز بزرگ اهل فضل و کمال و دانش بود؛ به خصوص گیلان و شیراز از بزرگترین مراکز علوم معقول و منقول به ویژه علوم پزشکی ایران به شمار می‌آمدند و حتی برتر از بغداد و دمشق بودند.

در این دوره در هند اسلامی، مغولان هند در اوج قدرت بودند؛ البته به دلایلی بعضی از پزشکان و خانواده‌های پزشکی از ایران به این کشور مسافرت و مهاجرت نموده و در آنجا سکنی گزیدند (جهت اطلاع بیشتر در این زمینه، نک: واسطی، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، صص ۳۱-۳۷).

ریاض الادویه، ص: ۱۲

نگاهی به زندگی یوسفی هروی

از حیات یوسفی اطلاع زیادی در دست نیست، جز اینکه وی یکی از مشاهیر پزشکان و کاتبان معروف قرن نهم هجری در ایران بوده (نک: تهامی، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۱۶۵) که از پایان عهد تیموری باقی مانده و در آغاز این عهد (صفویه) چند اثر فارسی در طب از خود به جا نهاده.

یوسف بن محمد بن یوسف طیب هروی مشهور به «یوسفی» است. (نک:)

نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۳۹۹)

وی اصلاً از اهل خواف بود. خواف، ناحیتی است در خراسان، مشهور و متصل است از شرق به باخرز، از غرب به قهستان، از شمال به زاوه و اعمال نیشابور، و از جنوب به بیابانی که میان قهستان و فراه و سیستان است. (نک:)

حافظ ابرو، جغرافیا، ص ۱۷۰؛ اسفزاری، روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۸۹) در جنوب باختری باخرز، ناحیه خواف (خواب قدیم) است که کرسی آن به همین نام می‌باشد و شهر سلموک در زمانهای قدیم از بزرگترین شهرهای آن ناحیه بوده است. (نک: لسترنج، جغرافیای تاریخی، ص ۳۸۳)

یوسفی قسمت عمده‌ای از دوران حیاتش را در هرات گذراند و گفته‌اند که در اواخر زندگانی خود به هند رفت و در دربار ظهیر الدین بابر (بابور) (۹۱۲-۹۳۷ ه.ق.) و همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه.ق.) به سر می‌برد و به نام آن دو، چند کتاب تألیف کرده و مدتی در همان دیار بود.

یوسفی ظاهراً اشعاری نیز در مدح بابر شاه و دیگران سروده است؛ چنان که در خصوص جلوس بابر شاه آورده است:

بابر شه داد کیش دادارپرست آن شاه همایون که در ظلم بیست

در نهصد و سی و هفت ناگه ز قضا آن شد ز جهان و این به جایش بنشست

(طباطبایی مجد، تعلیقات اکبرنامه، ج ۱، ص ۵۷۳)

بنا به روایت صاحب اکبرنامه، یوسفی را به خاطر فضل و دانشی که بالأخص در پزشکی و کتابت داشت، از خراسان طلب کردند و به دیار هند به دربار بابر شاه بردند. (ناگوری، اکبرنامه، ج ۱، ص ۱۸۷)

ریاض الادویه، ص: ۱۳

اهمیت وی به ویژه در آن است که برای آسان کردن دانش پزشکی چند منظومه در این فن سروده است. وی علاوه بر اشعار طبی در مضامین دیگری نیز شعر می‌گفت و تخلص او «یوسفی» بود. وی بیشتر مطالب پرکاربرد طب را به شعر درآورده است؛ از این رو آثار او بسیار معروف بود و از قدیم الأیام مردم آن‌ها را حفظ می‌کردند. (نک: نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۸۲؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱/۵، ص ۳۵۶)

اگرچه یوسفی در زمانی به سر می‌برد که سلسله صفویه می‌رفت تا قدرتی به دست بیاورد، اما در تمام دوران حکمرانی صفویه از چنان شهرتی برخوردار بود که به حق باید او را بزرگترین نویسنده مطالب پزشکی دوره مزبور محسوب نمود. (صفا، همان، صص ۳۵۶-۳۵۷)

یوسفی سالهای زیادی از عمرش را در هرات گذراند و در ماوراء النهر (فرارود) دانش آموخت و در سال ۹۱۸ ه.ق. در شهر هرات کتابی در پزشکی به نام جامع الفوائد یا طب یوسفی تألیف کرد. (نویسی، اثرآفرینان، ج ۶، ص ۱۶۸)

پدر او

چنان که گفته شد، پدر یوسفی، محمد پسر یوسف طیب هروی، از مشاهیر پزشکان قرن نهم هجری است. او در هرات می‌زیسته و در پایان زندگی همراه ظهیر الدین بابر نخست، پادشاه مغول، به هندوستان رفته و رساله غرایب و عجایب هندوستان را در آنجا تألیف کرده است. (نک: نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۸۲؛ حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، ج ۲، ص ۱۰۲۷؛ الگود، تاریخ پزشکی ایران، ص ۴۲۵)

وی آثار خود را فقط به نثر می‌نوشت. رساله‌ای درباره امور پزشکی تألیف و آن را به نام ظهیر الدین محمد ارمک، که از وزرای

دربار هرات بود، تقدیم کرد. اما معروفیت او بیشتر به خاطر تألیف دو کتاب لغت است که یکی جواهر اللغات و دیگری بحر الجواهر است. تا سال‌های متمادی چنین تصور می‌شد که این دو کتاب یکی هستند و فقط اسمشان با هم فرق دارد. ریاض الادویه، ص: ۱۴

بحر الجواهر، فرهنگ واژه‌های پزشکی و زندگی‌نامه برخی پزشکان و فرزندان است. این کتاب که به نام جلال الدین ملک دینار شده است. در سال ۱۲۴۶ هجری در کلکته و در سال ۱۲۸۸ هجری در تهران و در سال ۱۳۳۰ هجری در دهلی چاپ سنگی شده است و چندان قطور نیست؛ با این وجود برخی از لغات آن دارای توضیح مختصر طبی می‌باشد. در این کتاب به پزشک شاعر دیگری به نام اسماعیل هروی که می‌گوید از اطبای تراز اول است و دیوان‌های متعدد شعر دارد، نیز اشاره شده است و ما فقط به همین دلیل با نام او آشنایی پیدا کرده‌ایم؛ چه هیچ کتاب یا نوشته‌ای از او در دست نیست. بحر الجواهر قسمتی به عربی و قسمتی به فارسی است.

او این کتاب را نخست به نام جلال الدین ملک دینار، از امرای زمان خود تألیف کرده و سپس روایت دیگری از آن منتشر نموده است. (نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۸۲)

گفته‌اند که بحر الجواهر تحریر مفصل‌تری از جواهر اللغات اوست؛ به عبارت دیگر، یوسفی ابتدا جواهر اللغات را در سال ۹۲۶ ه ق به نام ملک دینار تألیف نمود و سپس در سال ۹۳۸ ه ق همین کتاب را گسترش داد و صورت مفصل آن را به ظهیر الدوله محمد امیر بیگ وزیر تقدیم نمود و آن را بحر الجواهر نامید. (طبری، زبده الآثار، ص ۹۳)

یوسفی همراه با پدرش به هند رفت و چنان که ذکر شد، در شمار پزشکان و دبیران دربار بابر (۹۳۲-۹۳۷ ه ق.) و سپس پسرش همایون گورکانی (۹۳۷-۹۶۳ ه ق.) درآمد و چندین اثر به نام آن دو تألیف کرد. (گلچین معانی، کاروان هند، ص ۱۵۵۸؛ الگود، تاریخ پزشکی ایران، ص ۴۲۵)

شخصیت او

تخلص وی در شعر «یوسفی» بود. امیر علیشیر نوایی او را مردی خوش خلق و جهانگشته و شعرش را پاکیزه دانسته است. (نک: نوایی، مجالس النفایس، ص ۱۵۶) و ابو الفضل ناگوری، یوسفی را در شمار اصحاب قرب و ارباب کمال زمان ظهیر الدین بابر آورده و در این باره گوید: «مولانا یوسفی طیب ...، در مکارم اخلاق، میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود.» (ناگوری، اکبرنامه، ج ۱، ص ۱۸۷)

ریاض الادویه، ص: ۱۵

وفات او:

وفات یوسفی را برخی ۹۵۰ ه ق. یاد کرده‌اند و قول صاحب هدیه العارفین (ج ۲، ص ۵۶۴) که مرگ وی را به سال ۹۶۶ ه ق. ذکر کرده (نوایی، اثر آفرینان، ج ۶، ص ۱۶۸) به احتمال زیاد نادرست است.

آثار او

از آثارش می‌توان چنین یاد کرد:

۱. ریاض الادویه که به نوبه خود درباره آن بحث خواهیم کرد.

۲. علاج الأمراض که منظومه‌ای به فارسی شامل ۲۸۹ رباعی در نشانه‌های بیماری و درمان آنهاست و در ۹۱۴ ق. سروده شده است.

از این اثر نسخه‌هایی در دانشگاه تهران، کتابخانه ملی، و غیره موجود است. این کتاب در سال ۱۲۸۵ ق. به صورت چاپ سنگی در تهران منتشر شده است.

۳. جامع الفوائد یا طب یوسفی در شرح علاج الأمراض که در پنج مقاله می‌باشد و تاریخ تألیف آن ۹۱۷ ق. است. حکیم عبد العلیم نصر الله خان احمدی این اثر را در کتابی به نام «المعالجه الموربه بالنسخ المجره» شرح کرده که در هند چاپ شده است. همچنین دکتر لیثت وارد، پاره‌ای از این اثر را به انگلیسی ترجمه و در «وقایع تاریخ پزشکی» چاپ نموده است. یوسفی در تاریخ فراغت از تألیف این اثر چنین گفته:

به روز هجده ماه مبارک رمضان به سال نهصد و هفده ز هجرت نبوی این کتاب در برخی نسخ آن، بیست و هفت باب است و هر باب در چند فصل. نخست نام بیماری، سپس تعریف کوتاه آن، آن‌گاه «رباعی» آورده شده است.

آغاز آن چنین است: حمدنا محدود حکیمی را که به قانون حکمت کامله ...

اما بعد چنین گوید ...

نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه‌های ملی، مجلس، دانشگاه تهران، مرعشی و غیره موجود است که از این شمار نسخه محفوظ در کتابخانه ملی تبریز از همه کهن‌تر و تاریخ کتابت آن ۱۰۰۲ ق. است. این کتاب به صورت چاپ سنگی در تهران به سال ۱۲۸۵ ق.

۱۲۹۴ ق.، و ۱۳۱۸ ق. و

ریاض الادویه، ص: ۱۶

در گانپور هند به سال ۱۳۲۲ ق. منتشر شده است. (منزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۳۶؛ ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۸۲؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۵، ص ۶۸ و ج ۹، ص ۱۳۲۱؛ الگود، تاریخ پزشکی ایران، ص ۴۲۶؛ مشار، مؤلفین کتب فارسی و عربی، ص ۹۰۴)

۴. قصیده در حفظ الصحه که به نظم فارسی سروده شده در حفظ سلامتی بدن انسان و چند قصیده در مسائل عمومی پزشکی و تندرستی و بهداشتی مانند خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، جنبش و آرامش، خواب و بیداری، آب و هوا، استفراغ و جز آن که در ۹۳۷ ق. به نام ظهیر الدین بابر سروده شده است. وی دو گفتار در این باره دارد: یکی سته ضروریه به نثر، و این یکی به نظم که چند قصیده است در موضوعات مذکور.

آغاز آن چنین است: بعد از حمد حکیم دانا و تحیت زبده رسل و انبیا ...

ای که خواهی (داری) تندرستی از در حکمت در آتا به علت‌های گوناگون نگریدی مبتلا

نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه‌های ملی، ملک، دهخدا، گلپایگانی، ملی تبریز، و مرعشی و غیره موجود است که نسخه کتابخانه ملی تبریز به تاریخ کتابت ۱۰۰۲ ق. از همه کهن‌تر می‌باشد و به صورت چاپ سنگی در لاهور به سال ۱۹۲۴ ق. منتشر شده است. (منزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۴۵؛ گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۵۸؛ ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۱۰۷)

۵. دلایل النبض رساله‌ای بسیار مختصر است در شناخت بیماری‌ها به دلالت نبض که در ۹۴۲ ق تألیف شده است. این رساله برای طالبان این فن در ده جنس از انواع نبض، نوشته شده است:

جنس اول: مقدار انبساط که ده است؛ دوم: قرع نبض؛ سوم: زمان حرکت، چهارم: زمان سکون؛ پنجم: قوام تپش؛ ششم: کیفیت جسم عرق؛ هفتم:

رطوبت ما فی العروق؛ هشتم: استوا و اختلاف در احوال نبض؛ نهم: انتظام و عدم انتظام؛ دهم: وزن.

آغاز آن چنین است: الحمد لله النافع الحکیم العلام ... و بعد پوشیده نماند که این سطری چند است از صناعت طب در ادله نبض ...

ریاض الادویه، ص: ۱۷

نسخه‌هایی از آن در دانشگاه تهران، کتابخانه اصغر مهدوی، مجلس، ملک، و مرعشی و غیره موجود است که نسخه مجلس در ۱۰۵۰ ق. کتابت شده و قدیمی‌تر از نسخ دیگر است. این رساله به صورت چاپ سنگی در کانپور به سال ۱۲۹۱ ق. و در لاهور به سال ۱۹۲۴ م. منتشر شده است. (ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۱۲۷؛ منزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۷۵ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۳۷؛ مشار، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ص ۹۰۴)

۶. دلایل البول درباره شناخت بیماری‌ها با رؤیت و آزمایش کردن پیشاب در هفت نوع: یعنی لون بول، قوام بول، صفا و کدورت بول، رایحه بول، زبد (کف) در بول، رسوب آن، مقدار بول، این اثر در ۹۴۲ هجری نوشته شده است. یوسفی این اثر را پس از تألیف «دلایل النبض» به خواهش برخی از دوستان و بزرگان نوشت.

این رساله در هفت نوع یا جنس تنظیم شده است: ۱. لون بول، در پنج اصل ۲. قوام بول ۳. صفا و کدورت بول ۴. رایحه بول ۵. زبد در بول ۶.

رسوب آن ۷. مقدار بول.

آغاز آن چنین است: بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود ...

مخفی نماند که چون رساله دلایل النبض به اختتام انجامید، به خاطر عاطر ...

از این اثر نسخه‌هایی در دانشگاه تهران، دهخدا، مرعشی و کتابخانه خصوصی اصغر مهدوی و غیره موجود است که نسخه مهدوی در ۱۰۵۷ ق. کتابت شده و قدیمی‌تر از نسخ دیگر است. این رساله در کانپور به سال ۱۲۹۱ ق. و در لاهور به سال ۱۹۳۴ م. منتشر شده است. (ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ منزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۷۲-۵۷۳ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۳۶؛ گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۵۹)

۷. سته ضروریه، این نوشتار مجموعه‌ای از دستورهای کوتاه پزشکی است؛ درباره شش چیز ضروری حفظ تندرستی (هوا، خوردنی و نوشیدنی، حرکت و سکون بدنی، حرکت و سکون نفسانی / آرامش خاطر، خواب و بیداری، استفراغ). این کتاب در ۹۴۴ ق. تألیف شده است. یوسفی در آغاز این رساله همایون پادشاه را در چند بیت مثنوی ستایش کرده است.

ریاض الادویه، ص: ۱۸

چند نسخه از آن در کتابخانه مرعشی، دانشگاه تهران و ملک موجود می‌باشد. این رساله در هند به همراه علاج الأمراض (بی‌تا) و نیز در لاهور به سال ۱۹۲۴ م. به صورت سنگی به چاپ رسیده است. (منزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۹۶ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۵۰؛ ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۱۶۶)

۸. قصیده در لغت هندی یا لغت یوسفی یا فرهنگ یوسفی یا قصیده در اسمای اجناس ادویه که به صورت فرهنگی است که واژه‌های پزشکی هندی را به فارسی به نظم گزارش کرده و در سال ۹۱۷ ق. سروده شده است. در پاره‌ای از مآخذ این اثر به نامهای لغات یوسفی و لغت یوسفی دانسته‌اند. این منظومه در قافیه «ر» است و بیشتر واژه‌های پزشکی هندی مستعمل در متون پزشکی فارسی و عربی را دارد. (منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۷۳؛ ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۲۱۶)

۹. منظومه فرهنگ یوسفی یا اسماء اجناس ادویه که واژه‌های پزشکی است در قافیه «ن».

۱۰. منظومه فواید الأخیار یا فواید یوسفیه، که منظومه‌ای به فارسی است و در آن هر مسئله پزشکی را در یک قطعه یا در دو یا سه بیت و گاه در شش بیت شرح داده است. این منظومه را در سال ۹۱۳ ق. سروده، نام کتاب با حساب جمل (ابجد) همان تاریخ است و در واقع راهنمایی برای درمان و بهداشت است. چنین آغاز می‌شود:

غرض از طب دو چیز آمده است بشنو از یوسفی به سمع رضا

و چنین پایان می‌یابد:

قوت از وی به قوی و ارواح ضعف دل هم شودش دفع و رسد

و در انتهای نسخه دیگری از آن به روایت آقا بزرگ چنین آمده است:

تا که اخیار از آن شوند مفیدنام این شد «فوائد الأخیار»

از این اثر نسخه‌های خطی پراکنده‌ای در دانشگاه تهران، مجلس، آستانه قم، ملک، مدرسه سپهسالار، دهخدا و مرعشی و غیره موجود است. این کتاب در سال ۱۲۸۵ ق. به اهتمام عبدالمطلب کاشانی در تهران و بار دیگر در ۱۳۱۸ ق. به کوشش محمد حسین بن محمد کاشانی به چاپ رسیده

ریاض الادویه، ص: ۱۹

است. (مشار، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ص ۹۰۴؛ منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۷۵؛ ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۱۰۸۸؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۵، ص ۶۸ و ج ۹، ص ۱۳۲۱ و ج ۱۶، ص ۳۶۳؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۳۵۷)

۱۱. رساله منظوم ماکول و مشروب، منظومه‌ای است به فارسی در خواص خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها. نسخه‌هایی از این اثر در دانشگاه تهران، سپهسالار، ملک، مرعشی، مجلس، ملی، و غیره موجود است. این منظومه به صورت چاپ سنگی در لاهور به سال ۱۹۲۴ م. منتشر شده است. (منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۹۲؛ ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۳۵۷)

۱۲. مناجات منظوم که مثنوی عرفانی درباره عشق صوفیانه است.

۱۳. نصیحت‌نامه که مثنوی اخلاقی در سرزنش بخل و بخیل در ۳۱ بیت است.

۱۴. بدایع الإنشاء که در ۹۴۰ ق. برای پسرش رفیع‌الدین حسن نوشته و مجموعه‌ای از نامه‌ها و توقیعات و محاورات است. (چاپ سنگی، دهلی، ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ م.)

۱۵. انوار حکمت یا کلمات یوسفی یا نصایح یوسفی که در سال ۹۱۹ ق.

تألیف شده و در دستورهای اخلاقی و سخنان پندآموز صوفیانه است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران موجود می‌باشد.

(دانشنامه در ادب فارسی، ج ۳، صص ۱۱۲۸-۱۱۲۹؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۴۸۶)

۱۶. بهداشت منظوم که برای ظهیرالدین بابر ساخته شده است. (آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۲۱)

۱۷. فرهنگ عربی به فارسی.

۱۸. بدایع الإنشاء، که آن را در ۹۴۰ ق. برای پسرش رفیع‌الدین حسن نوشته است. نامه‌هایی به فارسی به عنوان سرمشق برای مردم از مرتبه‌ها و مقامهای گوناگون نوشته و مرتب کرده است. این کتاب در سال ۱۸۷۰ م. به نام «بادی الإنشاء» به جای بدایع الإنشاء و بار دیگر به نام انشای یوسفی در دهلی چاپ شده است. (گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۵۹؛ الگود، تاریخ پزشکی ایران، ص ۴۲۵؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۴۰۶؛ منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۳۵۸)

ریاض الادویه، ص: ۲۰

۱۹. کلیات یوسفی، که گویا مجموعه‌ای از آثار اوست و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی تبریز موجود است که در سال ۹۱۷ ق. نوشته شده است.

(منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، ص ۵۸۸)

۲۰. رساله کوتاهی به نظم در یازده بیت، به نام رساله شناختن قاروره نیز از وی در دست هست که همراه قصیده یوسفی در ۹۴۲ ق. سروده که جزء رساله دلایل النبض اوست. (منزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۷۵)

چنان که می‌بینیم یوسفی یک نویسنده پرکار بود و برخلاف پدر به تألیفات معدود قناعت نکرد. او صرفاً به فارسی شعر می‌سرود و چنان که ذکر شد، قدیمی‌ترین کتابی که از او به دست ما رسیده فواید الأخیار نام دارد که در سال ۹۱۲ هجری قمری تصنیف یافته است و شامل ۱۲۸ بیت شعر مربوط به داروهاست. البته کتابهای غیر پزشکی دیگری هم از وی باقی مانده که از جمله آنها بدایع الإنشاء نام دارد.

بسیاری از اشعار یوسفی به صورت قصیده هستند و در بین این قصاید سلسله اشعاری وجود دارد که با این مطلع شروع می‌شوند:

نام هر چیزی به هندی بشنو از من ای پسر! خاصه نام هر دوايي، نفع برداری مگر
این کتاب در واقع نوعی فرهنگ فارسی به هندی است. از او همچنین اشعاری درباره اطعمه و آشربه و اسم داروهای مختلف وجود دارد.

چنان که ذکر شد، یوسفی همچنین دو کتاب کوچک دیگر در زمان همایون شاه تصنیف کرد که یکی دلایل البول و دیگری دلایل النبض نام دارد. این دو کتاب در سال ۹۴۱ هجری قمری نوشته شده‌اند و هر دو نیز به زبان اردو ترجمه شده‌اند.

قسمت اعظم اشعار یوسفی به صورت دو بیتی است و مهم‌ترین مجموعه رباعیات او طبّ یوسفی نام دارد که اگر آن را در جوار کتاب دیگر وی به نام جامع الفواید قرار دهیم، یک مجموعه بهداشتی کامل و یک راهنمای خوب فیزیولوژی و درمان‌شناسی می‌شود.

«طب یوسفی» با این اشعار شروع می‌شود:

بدان، چون که گفתי سپاس و درود که در علم طب است این قطعه‌ها
فواید شدش نام هر حرف از اوز دریای حکمت دُری بی بها ...
ریاض الادویه، ص: ۲۱

یوسفی رساله دیگری هم دارد به نام مأكول و مشروب که با این ابیات شروع می‌شود:

زبان را چو در اوّل این کلامز حمد و تحیت رساندی به کام
بدان، ای خردمند روشن ضمیر! که گوید چنین یوسفی حقیر ...

گفتیم که جامع الفواید در سال ۹۳۴ هجری در هرات نوشته شده است. این کتاب برای کسانی که بخواهند مطالعات بیشتری در زمینه طبّ عمومی داشته باشند، به آسانی قابل حصول است.

یوسفی در دوران حکومت جانشین بابر یعنی سلطان همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه. ق.) به سمت وزارت برگزیده شد و ان شاء و کتابت دربار نیز به دست وی انجام می‌گرفت و علاوه بر آن پزشک دربار نیز بود و این حاکی از اهمیت و منزلت والای اطبا در نزد سلاطین بوده، خاصه طبیعی چون یوسفی که طبع شعر نیکویی داشت و مدیحه نیز می‌گفت.

و گفتیم که در میان آثار غیر طبی یوسفی، از همه معروف‌تر بدایع الإنشاء است که برای فرزند خویش نوشته است. این کتاب در سال ۹۴۰ هجری در هند تألیف یافت. از این مجموعه که حاوی نمونه‌های نامه‌ها و توقیع‌ها و محاورات است، نسخه‌هایی در کتابخانه دیوان هند و کتابخانه موزه ملی پاکستان و جز آنها موجود است. یک نسخه از چاپ سنگی این کتاب نیز در کتابخانه سنا به شماره (۵۹ و ۶۳۱۲) موجود است.

کتابی که هم‌اکنون درباره آن سخن خواهیم گفت، یکی از آثار مهم و ارزنده طبّی دوره صفویه است که در شبه قاره به زبان فارسی نوشته شده و علی‌رغم آثار طبی دیگر یوسفی، که به شعر یا تلفیقی از شعر و نثر است، صرفاً به نثر می‌باشد. برای پرداختن به جنبه‌های مختلف این کتاب، آن را از جهاتی اجمالاً بررسی خواهیم کرد:

ریاض‌الادویه مهمترین اثر یوسفی در مفردات ادویه محسوب می‌شود.

مفردات در اصطلاح، دواهایی است که در آن ترکیب صناعی نباشد. مفردات یا نباتی است و آن میوه‌ها و تخم‌ها، گلها، برگها، شاخه‌ها، ریشه‌ها، پوستها، ریاض‌الادویه، ص: ۲۲

عصاره‌ها، شیرهای نباتی و صمغ‌ها باشد؛ و یا اینکه حیوانی است، مانند ذراریح، اعضای حیوانات و احشای آنها و زهره‌شان؛ و یا معدنی است و آن نیز خود حجری است، مانند گل ارمنی؛ و یا از چیزهایی است که از زمین بجوشد، مانند قیر و نفت و امثال آن. (دهخدا، لغتنامه، ذیل: «مفردات»)

این کتاب در بیان مراتب کیفیات ادویه در یک مقدمه و دو باب و خاتمه‌ای ترتیب یافته است: مقدمه در بیان تحمید و تقدیم کتاب به همایون شاه و منظومه‌ای در مدح وی و مباحث کلی در خواص و امزجه و نظایر آن است. باب اول در ادویه مفرده به ترتیب حروف تهجی؛ و باب دوم در ادویه مرکبه به ترتیب حروف تهجی؛ و خاتمه مختصری در «امتحان جودت و ردائت تریاق و جز آن». سال تألیف این کتاب سنه ۹۴۶ ق. است.

تعداد ادویه مفرده در این کتاب، ۷۸۷ مفرده است که در باب اول بدان پرداخته شده است. تعداد ادویه مرکبه که در باب دوم بدان پرداخته شده، ۲۵۷ مرکبه اعم از معجونات و نطولات و مطبوخات و غیره می‌باشد.

البته در ترتیب اسامی داروها در هر بخش صرفاً به حرف اول آن توجه شده و همچون فرهنگهای واژگانی به ترتیب حروف دوم و سوم و غیره کلمات توجه نشده است و این امر باعث چینش نامرتب و نافرهنگوارهای آن شده است.

یکی از امتیازات مهم این کتاب، پیش از هر چیز، ضبط واژگان غیر فارسی (متداول عامّه) در اسامی داروهاست که از بسیاری جهات مهم و قابل توجه است. اغلب واژگان معادل داروهای ذکر شده در این کتاب، به ترتیب بسامدی: هندی، شیرازی، عربی، ترکی، یونانی و گاه به‌ندرت سریانی و عربی و نبطی است. او با صرافت تمام، گاه معادل‌های گوناگون یک واژه را یاد می‌کند و گاه دیده می‌شود که برای یک واژه دو و گاه سه معادل هندی می‌آورد. این امر به خاطر اقامت یوسفی در هند و آشنایی او با زبان هندی بسیار مهم است. گاه واژگان هندی‌یی را ضبط می‌کند که در منابع دیگر دیده نمی‌شود و این امر اهمیت جنبه زبان‌شناسانه اثر را چند برابر می‌کند.

نامهای مترادف مواد دارویی نه تنها اهمیت علمی محض، بلکه اهمیت زیاد عملی نیز دارند؛ زیرا در نوشته‌های پزشکی و دیگر علوم در این دوره، نام داروها به دیگر زبان‌ها آن‌چنان فراوان بود که اهمیت واقعی آنها بر پزشک ریاض‌الادویه، ص: ۲۳

و داروشناس آشکار نبود. این امر، آن‌گاه پیچیده‌تر می‌شد که یک دارو در جاهای گوناگون به نام‌های گوناگون ضبط می‌شد و برعکس، یک نام را به چیزهای گوناگون داده بودند که اغلب به سوء تفاهم‌های جدی می‌انجامید.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که یکی از مسایل اساسی که یوسفی در تدوین و تألیف ریاض‌الادویه در نظر داشته، آشکار ساختن و روشن نمودن نام‌های مترادف مواد دارویی موجود بود، وانگهی به نامهای محلی نیز توجه فراوانی نموده است.

او همه‌ی خواص مزاجی داروها را به دقت تمام ذکر نموده و مضرات، مصلحات و بدلیات هریک را با صرافت خاص خود، به ترتیب آورده شده است.

یوسفی در بسیاری از عنوان‌ها و مدخل‌های مفرد از گیاهان یا ادویه‌ای سخن می‌گوید که در سرزمین‌های گوناگون وجود دارند و اغلب آنها را یا در کتب پیشینیان دیده، یا خود، البته به ندرت، مشاهده کرده است. این خود حاکی از آن است که از سال‌های جوانی در هرات، علاقه او به داروهای گیاهی شکل گرفته و علاوه بر آثار طب منظومش که بیشتر جنبه آموزشی برای نوآموزان داشته، در زمان پختگی حیات علمی‌اش اثری به نثر خلق کرده که یکی از مهمترین آثار پزشکی دوره صفویه محسوب می‌شود.

یوسفی در ضمن این کتاب به برخی اطبا و کتابهای طبّی اشاره کرده و از آنها نقل قول نموده است. او از کتابهایی چون المنهاج ابن جزله، قانون ابن سینا نقل قول کرده است. درست است که از منابعی نیز که مورد استفاده وی بوده، یاد نکرده، اما کاملاً تأثیر این آثار بر این کتاب مشهود است. یکی از این آثار اختیارات بدیعی حاجی زین العطار است که تمام اصطلاحات پزشکی شیرازی از آن نقل قول شده است. البته از آثار مشابه چون قرابادین شاپور بن سهل و مفردات ادویه‌ای که در ذخیره خوارزمشاهی جرجانی و صیدنه ابو ریحان و کتب نظیر آن آمده، غافل نبوده و تقریباً اکثر منابع مهم ادویه مفرد و مرکب را دیده است. (نک: ارجح و دیگران، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ مزوی، فهرست مشترک، ج ۱، ص ۵۴۵؛ گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۵۹) به گفته حجتی این اثر به نام شاه طهماسب صفوی نوشته شده است (حجتی، «ریاض ادویه یوسفی هروی»، در: نامه مینوی، ص ۱۲۴) که جای تأمل بیشتر دارد.

ریاض الادویه، ص: ۲۴

نسخ مورد استفاده و روش کار

ما در تصحیح این کتاب از سه نسخه خطی استفاده نموده‌ایم که ذیلاً بدانها اشاره می‌شود:

الف) نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی (سنای سابق)، به شماره ۷۲۹، به تاریخ کتابت ۱۱۴۲ ه. ق. این نسخه بسیار کم غلط و کامل می‌باشد و نسبت به نسخه‌های دیگر کهن‌ترین آن‌هاست. این نسخه در تصحیح حاضر اساس کار قرار گرفته و نشان آن در پاورقی‌ها «س» می‌باشد.

ب) نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۸۲۰۰، به تاریخ کتابت ۱۲۳۰ ه. ق. این نسخه به عنوان نسخه بدل اول در نظر گرفته شده و در مواردی که نسخه اساس کاستی یا نارسایی‌ها و اغلاطی داشته، از این نسخه استفاده شده و موارد اضافه شده از آن در متن داخل دو قلاب [] مشخص شده است.

ج) نسخه خطی متعلق به مجمع ذخائر اسلامی، به شماره ۴۳۲۸، به تاریخ کتابت ۱۲۳۳ ه. ق. و به خط نستعلیق تحریری است. این نسخه به عنوان نسخه بدل دوم در نظر گرفته شده و در مواردی که لازم می‌شد، از آن استفاده شده است.

نکته قابل توجه در مورد دو نسخه بدل موجود از این کتاب این است که هر دو نسخه از نظر کم و کیف کتابت، شباهت‌های بسیار زیادی به هم دارند. بدین گونه که اگر مثلاً در جایی از نسخه دانشگاه مطلبی از قلم افتاده یا به غلط ضبط شده، عیناً در نسخه مجمع نیز همان کاستی و ناصوابی تکرار شده است.

از قرآینی این چنین که بسیار نیز هست، می‌توان نتیجه گرفت که نسخه مجمع از روی نسخه دانشگاه کتابت شده است؛ لذا در تصحیح متن حاضر، بر آن شدیم که فقط در موارد خاصی به این نسخه مراجعه کنیم.

تا جایی که امکان داشته، کوشیده‌ایم تا همه‌ی داروهای مفرد با مراجعه به منابع معتبر حرکه گذاری شود تا حتی المقدور صورت صحیح واژگانی ضبط شود و هر مراجعه‌کننده‌ای بتواند با اطمینان و آسودگی خاطر از آن بهره گیرد؛ حتی در ضبط واژگان هندی نیز تا حد ممکن با مراجعه به منابع مزبور و درج زیرنویس به صحت و غنای کار افزوده شده است.

ریاض الادویه، ص: ۲۵

در پایان بر خود فرض می‌دانیم که از زحمات فاضل ارجمند، جناب آقای دکتر محسن ناصری، مجری محترم طرح احیای میراث مکتوب مرکز تحقیقات طب سنتی دانشگاه شاهد، تقدیر و تشکر نماییم که اگر همت ایشان نبود، این کار هرگز بدین مرحله نمی‌رسید و به زیور طبع آراسته نمی‌شد.

همچنین از دانشمند فرزانه، حجت الاسلام سید صادق حسینی اشکوری، ریاست محترم مجمع ذخائر اسلامی، که نسخه‌ای از این اثر را در اختیار ما قرار دادند سپاسگزاریم.

و از جناب آقای حجت الاسلام دکتر رسول جعفریان، ریاست محترم کتابخانه مجلس و نیز جناب آقای یکه زارع مسئول محترم بخش خطی کتابخانه مجلس و همچنین از مسئولین محترم بخش خطی کتابخانه دانشگاه تهران که با سعه صدر و در اسرع وقت نسخه‌ای از این اثر گرانقدر را در اختیار ما قرار دادند کمال تشکر و قدردانی را داریم.

و السلام علیکم

دکتر سید محمد نظری

تهران/ بهار ۱۳۹۰

ریاض الادویه، ص: ۳۳

[متن کتاب ریاض الادویه]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق لكل داء دواء، و جعل حبيبه لعل القلوب شفاء، محمد- صلى الله عليه و آله- و اصحابه و سلم و على آله و عترته الأطهار و أصحابه الأخيار و سلم تسليما ابدا كثيرا كثيرا.

[و بعد]، بر ضمائر صافیه محجوب نماند که این نسخه‌ای است مجلی به عبارات جلیه، مسمی به ریاض الادویه، که به قلم شکسته رقم ترتیب داده و بنایش بر مقدمه‌ای و دو باب و خاتمه‌ای نهاده: مقدمه: در بیان کیفیات ادویه و غیر آن.

باب اول: در ذکر ادویه مفرده، بر ترتیب حروف تهجی.

باب دوم: در [ذکر] ادویه مرکبه، بر ترتیب حروف [تهجی] مذکوره.

خاتمه: در امتحان جودت و ردائت تریاق فاروق و غیر آن.

نظم

به هفتصد و چهل و شش شد این رساله تمام به یمن عاطفت شاه معدلت آیین
سکندر آینه‌دارا! نشان همایون شاه! که کان دانش و فضل است و منبع تمکین
شهنشهی که خرد می‌نویسد القابش سپهر لطف و کرم آفتاب دولت و دین
زحل یکی ز غلامان در گهش باشد که بر فراخت از آن گونه سر به علین
نمود میل صبحی چو صبح عیش از مهر فلک ز بهر وی آورده ساغر رنگین
جبین ماه ندارد کلف، که فرسوده بر آستانه او بس که سوده ماه، جبین
کمان صولت او تا قضا بزه کرده به قصد دشمن او تیر چرخ کرده کمین

مباد دشمن او در جهان و باقی بادزمان و دولت او، تا بود زمان و زمین
چو یوسفی ز دل و جان دعای او گویدعجب مدار که روح الامین کند آمین
ریاض الادویه، ص: ۳۴

مقدمه در بیان مراتب کیفیات ادویه و غیر آن

بباید دانست که هرچه وارد می‌شود بر بدن و منفعل می‌گردد از حرارت غریزی، خالی از آن نیست که احداث می‌کند در بدن
کیفیتی زاید بر چیزی که انسان راست، یا نمی‌کند؛ اگر احداث نمی‌کند، آن چیز را معتدل گویند؛ و اگر احداث می‌کند،
محسوس می‌شود و یا نمی‌شود؛ و اگر نمی‌شود، می‌گویند که در درجه اول است، و دانسته می‌شود تأثیرش از تکرار تناول مقدار یا
به تکرار زیاد از مقدار؛ و اگر محسوس می‌شود، به حدی می‌رسد که ضرر می‌کند، یا نمی‌رسد؛ اگر نمی‌رسد، در درجه دوم؛
و اگر می‌رسد، منحصر به هلاکت می‌شود، یا نمی‌شود؛ اگر نمی‌شود در درجه سوم، و اگر می‌شود، در درجه چهارم؛ و چیزی را
که در درجه چهارم است، دوی سَمی گویند، و آن غیر سَم است؛ زیرا آن که قتل دوی سَمی به کیفیت است و قتل سَم به صورت
نوعیه، و اطلاق سَم بر وی تشبیه است او را به سَم در اهلاک، و الا در حقیقت دوی سَمی است.

و هر درجه‌ای را مراتب اعتبار کرده‌اند: دو طرف عالی و سافل، و متوسط بینهما؛ و چیزی که مؤثر است در بدن، اگر تأثیرش فقط به
کیفیت است، آن را دوی مطلق گویند، چون زنجبیل؛ و اگر به ماده فقط است، غذای مطلق [گویند]، چون نان گندم؛ و اگر به
صورت نوعیه فقط است، ذو خاصیت است؛ و ذو خاصیت [را] اگر موافق طبیعت بود، پازهر گویند، و اگر مخالف
ریاض الادویه، ص: ۳۵

طبیعت بود، سَم [گویند]؛ و اگر تأثیرش به ماده و کیفیت است، پس اگر قوت غذایی غالب است، غذای دوی گویند، چون کاهو؛
و اگر قوت دوی غالب است، دوی غذایی [گویند]، چون زیره؛ اگر به کیفیت و صورت است، دوی ذو خاصیت است، چون
کاسنی؛ و اگر به ماده [۲] و صورت است، غذای ذو خاصیت، چون روغن گاو؛ و اگر به ماده و کیفیت و صورت است، پس اگر
قوت غذایی غالب است، غذای دوی ذو خاصیت گویند، چون سیب؛ و اگر قوت دوی غالب است، دوی غذایی ذو خاصیت،
چون پودنه باغی.

و غذا لطیف می‌باشد و غلیظ می‌باشد؛ و هریک از اینها صالح الکیموس می‌باشد و فاسد الکیموس می‌باشد؛ و هریک از اینها
کثیر الغذا می‌باشد و قلیل الغذا می‌باشد:

و غذای لطیف آن را گویند که مولد می‌شود از او خون رقیق از جهت غلبه عنصر لطیف بر ماده او، چون شراب؛ و غذای غلیظ آن
را گویند که متولد می‌شود از او خون غلیظ از جهت غلبه عنصر کثیف، چون گوشت گاو.
و صالح الکیموس آن را گویند که متولد می‌شود از او خلطی که بدن را سزاوار باشد، چون انگور؛ و فاسد الکیموس آن را گویند
که متولد می‌شود از او خلطی که بدن را سزاوار نباشد، چون ترب.

و کثیر الغذا آن را گویند که اکثری از او جزو بدن شود، چون گوشت تغلی [۳]؛ و قلیل الغذا آن را گویند که کمتری از او جزو بدن
شود، چون پنیر؛ و الله اعلم.

ریاض الادویه، ص: ۳۶

الباب الاول در ذکر ادویه مفرده

به ترتیب حروف تهجی:

حرف الالف

افریشم

: به پارسی ابریشم و به ترکی ایپک و به هندی ریشم و یات گویند.

معتدل است در گرمی و سردی، و گویند گرم و خشک است در درجه اول، و گویند گرم و تر است در درجه دوم، و گویند در خشکی و تری معتدل است. دل و دماغ را قوی کند و ارواح را قوت دهد و روشنی چشم بیفزاید و بدن فربه کند و قوت باه و نعوظ تمام آورد؛ و مقدار شربتی از او یک درم است؛ و مضر است به شش و معده، و مصلحش رب ریاس و اترج بود.

آبنوس

: بهترینش سیاه آگین بود و طبیعتش گرم و خشک است در اول.

چون به آب بادیان سوده، در چشم کشند، بیاض و شب کوری را ببرد. مصلحش صمغ عربی است یا شاهسفرم.

ابهل

: به پارسی بار سرو کوهی و به هندی هوبیر [۴] گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در درجه سیوم. بهترین آن سیاه رنگ فربه است.

چون به روغن زیت و یا کنجد در ظرف آهنین چندان جوشانند که روغن سیاه شود، پس نیم گرم در گوش چکانند، ازاله گرانی گوش کند؛ و اگر دو مثقال از او بکوبند و ببیزند و به ده مثقال عسل و سه مثقال روغن گاو سرشته، بلیسند، حیض براند و بچه بیندازد و تنگی نفس را سودمند بود؛ و مضر است به جگر؛ مصلحش اکیر است، و بدلش به وزن او دارچینی.

ریاض الادویه، ص: ۳۷

ابل

: به پارسی شتر و به ترکی تنوه و به هندی اونتهه گویند. چون پشمش را بسوزانند و در بینی دمنند، رعاف را دفع کند؛ و چون لعابی که او را در سطح ظاهر کبد متحسب است، در چشم چکانند، شب کوری را ببرد.

ابن آوی

: به پارسی شغال و به هندی سبال گویند. زبانش به خانه هر که بگذارند، در میان آن خانه جنگ شود؛ و چشم راست او را هر که با خود دارد، چشم زخم به وی نرسد.

ابن عرس

: به پارسی راسو و به هندوی نیول گویند. چون مغز سر او [را] به سرکه آمیخته، به مصروع دهند، سودمند بود؛ و خون ابن عرس را به انگبین آمیخته بر خنازیر یا نقرس طلا کنند، نفع دهد؛ و طعامی که زهر داشته باشد، چون ابن عرس آن را بیند، فریاد کند و موی بر اعضای او راست بایستد.

آبار

: به پارسی سرب و هندوی شیشه گویند. سرد و خشک است در دویم. چون بسوزند و صلایه کنند و بر جراحت پاشند، سودمند بود. بدلش ائمد است.

ابق

: زیق است و گفته شود، در حرف زاء.

اترج

: به پارسی ترنج و به هندوی بجزوه [۵] گویند. طبیعت قشر او گرم است و خشک در دویم. چون دو مثقال از او بکوبند و ببیزند و به چهار مثقال عسل سرشته میل کنند، بادها را بشکند و دل و دماغ و معده را قوت دهد و تب لرزه را سودمند آید؛ [و گوشت وی گرم و تر در اول]؛ و حماض او سرد و خشک است در آخر دویم. کلف و قوبا را دور گرداند و جرب را نفع دهد شربا و طلاء؛ و شربت او خفقانی را که از حرارت باشد، مفید بود و صفرا فرونشاند و اشتهای طعام آورد و مالیخولیا ببرد و دل را قوت دهد و عصب را زیان دارد؛ و مصلحش عسل است، و بدلش آب لیمون.

ائمد

: به پارسی سرمه گویند. سرد است در اول و خشک است در دویم. چون در چشم کشند آب رفتن [چشم] را باز دارد و حفظ صحت چشم کند.

اذرک

: به پارسی آلوچه گویند و آلوی جبلی و آلو کشته نیز گویند؛ و طبیعتش سرد و تر است در اول. مسکن حرارت بود و مسهل صفرا، اما معده را سست گرداند؛ و مصلحش قند است.

اجاص

: به پارسی آلوی سیاه گویند. حامض سرد و خشک است در دویم. دفع عطش کند و شکم ببندد؛ و حلوش مایل است به گرمی و تر است

در اول. مرخی معده و مسهل صفر است؛ و مزّ او نزدیک است به اعتدال، مسکن التهاب معده و مسهل صفر است و اسهالش کمتر است از حلو؛ و صمغ او به سرکه مقطّع بریون [۶] است؛ و مضمضه به آب برگ او [۷] مانع نوازل به سوی لهات و لوزتین، [و سنگ مثانه را بریزاند]؛ و مضرّ است به سپرز، و مصلحش گلگند است، و بدلش در اسهال تمر هندی.

اذراقی

: دوابی هندی [۸] است که آن را به هندی کچله گویند و از جمله سموم است و در طلا استعمال کنند، مانند کلف و جرب و قوبا؛ و اگر بر عرق النساء ضماد کنند، نافع بود؛ و بعضی در قولنج ریخی استعمال کنند. طبیعتش گرم است. به غایت نافع بود سمّ مجموع حیوانات را که دنبال داشته باشند.

اختاء البقر

: به پارسی سرگین گاو و هندوی گویر گویند. محلّ اورام بود، خصوصا اورام مغابن [۹] و خلف اذنین؛ و چون مستسقی با قدری نوره بر موضع ورم طلا کند و چندان در آفتاب نشیند که خشک شود، نفع تمام یابد.

اذن الفار

: مرزنگوش است، و گفته شود.

اذخر

: به پارسی گور گیاه و خلال مأمون، و به هندوی روهینس و سکنده و سوندهی و کندهیس و مرجیاکد گویند [۱۰]؛ بهترینش سرخ رنگ و باریک و خوشبوی بود؛ و طبعش گرم و خشک است در اول، و گویند در دویم. سنگ گرده و مثانه را بریزاند و ادرار بول کند و حیض براند و باد را تحلیل دهد و مضرّ است به گرده؛ و مصلحش گلاب است، و بدلش به وزن او قصب الذریره، و مقدار شربتی از او یک مثقال است.

ابر کاکیا

: و ارکاکیا نیز گویند، به عربی نسج العنکبوت و به پارسی کلاش خانه و به هندوی مگری جالا [۱۱] گویند. چون بر جراحت شمشیر یا کارد بگذارند، خون [رفتن] باز دارد و جراحت را نگذارد که ورم کند؛ و چون به سرکه تر کرده، بر دامیل طلا کنند، دامیل را برگرداند؛ و چون به سرکه فتیله ساخته، به سیاهی دوات یا سفیدی تخم مرغ تر کرده، در سوراخ بینی نهند، رعاف را سودمند بود.

ارژ

: به پارسی برنج و به هندوی چاونول [۱۲] گویند. سرد و خشک است در دویم، و گویند معتدل است؛ و گویند گرم است در اول و خشک است در دویم. رنگ روی را صاف دارد و بدن فربه کند و زحیر را نفع دهد؛ و برنج

سرخ شکم محکم بندد؛ و اگر آبی که برنج سرخ بدان شسته باشند، با بعضی [از] ادویه قابضه کنند، جهت سحج روده سودمند آید؛ و مضرّ است به اصحاب قولنج، و مصلح آن شیر و شکر است؛ و بدلش جو است.

ارنب

: به پارسی خرگوش و به ترکی توشقاق و به هندوی کره‌سا گویند.

بهترینش آن است که رنگش به سیاهی زند و بیابانی باشد. لحمش گرم و خشک است و گویند سرد و خشک؛ و پنیر مایه او را چون زن بعد از طهر سه روز به سرکه خورد، منع آبستن کند؛ و زنی که آبستن نشود، چون بعد از طهر سه روز فرزجه ساخته، بردارد، آبستن شود. مضرّ است به خواب.

مصلحش به داروهای گرم بود.

آزاد درخت

: به پارسی طاق، و هندوی درخت نیم [۱۳] گویند. از کبار شجره معروف است. در زمین هند بسیار بود. گرم است در دویم و گویند در سیوم، و خشک است در آخر اول؛ و پوست او تفتیح سده کند و اعصاب را قوت دهد. چون به آب برگ او موی را بشویند، دراز کند و سیاه گرداند؛ و چون به عسل، شیرین کرده، بیاشامند، قولنج را بگشاید؛ و اگر هم چنان که آبی که شیرین نکرده بیاشامند، جرب و قوبا و خارش اعضا و جمیع جوشش [ها] را نفع دهد.

اسفیداج الرصاص

: به پارسی سفیده کاشغری گویند. بهترینش پاک و سفید و خوشبوی بود. طبعش گرم و خشک است در دویم، و گویند خشک است در سیوم. چون بشویند و به نبات سوده در چشم کشند، جرب و خارش و سوزش چشم را ببرد. چون به موم کافوری و روغن گل مرهم سازند و بر جراحت‌ها نهند، زخم‌ها را فراهم آورد و سعه و نم‌ه را دفع کند؛ و بدل اسفیداج الرصاص، خبث الرصاص بود.

اسارون

: به هندوی تکر [۱۴] گویند. گرم است در سیوم و خشک است در دویم؛ و گویند خشک است در سیوم. محلّ صلابت طحال و مفتح سده کبد و مسکن عرق النساء و وجع الورك بود و علّتهای بارد را که در اعضای عصبانی باشد، نفع دهد؛ و سه مثقال از او به ماء العسل، اسهال بلغم لزج و ادرار بول و حیض کند؛ و چون کوفته و بیخته، به شیر تازه بسرشند و در میان دو سرین طلا کنند، نعوذ تمام آورد؛ و گویند مضرّ است به شش، و

ریاض الادویه، ص: ۴۰

مصلحش مویزج است، و بدلش به وزن او زنجبیل.

اسطوخودوس

: به عربی موقف الارواح، و به پارسی گیاه جالینوس گویند.

گرم است در اوّل و خشک است در دویم. دماغ را از خلط غلیظ پاک کند و صرع و سدر و دوار و سده روده را سود دهد و سده بگشاید و باد را تحلیل دهد و مژه سودا و بلغم لزج را براند؛ و شربتی از او سه درم است و گویند یک درم و نیم است؛ و مضر است به شش، و مصلحش کثیر است، و بدلش به وزن آن، افیمون.

اسبغول

: به پارسی سیوس و اسفیوس، و به عربی بزر قطونا گویند. سرد و تر است در دویم، و گویند در سیوم، و گویند معتدل است در خشکی و تری. دفع حرارت کند و تشنگی بنشانند، و لعابش چون مضمضه کنند، خشکی دهان و جوشش زبان را که از گرمی بود، دفع کند؛ و چون به آب گشنیز تر آمیخته، زنی که سوزاک داشته باشد، به پنبه کهنه بردارد، نفع دهد؛ و مردی را که سوزاک بود، چون آلت خود را در لعابش نهد، سودمند آید؛ و شربتی از او دو درم است، و بدلش در تلین و ترطیب، خرفه خام

شیره کشیده. اسبغول دو نوع است

: سفید و سرخ؛ و بهترین وی سرخ است که میل به سیاهی زند و فربه بود، و چون در آب کنند، در ته آب بنشیند؛ اما سفید از سیاه سردتر به غایت بود، و طبیعت نیکو سرد و تر است در دویم، و گویند معتدل است در خشکی و تری. حرارت بنشانند و تشنگی ساکن گردانند؛ و اگر بریان ناکرده دو درم به جلاب گرم بیاشامند، طبیعت براند؛ و اگر بریان کرده بود، با روغن گل شکم ببندد و سحج را نافع بود؛ و کوفته نشاید خورد که کشنده بود، و مداوای کسی که نیکو کوفته خورده باشد، به اسفیداج و فلفل و حلیث یا به مثلث کند و دواء المسک بدهند.

اسفناج

: به پارسی اسفاناخ گویند و به هندوی ساک پالک [۱۵]. سرد و تر است در اوّل، و گویند معتدل است در سردی و گرمی. سرفه و درد سینه را نفع دهد و طبیعت را نرم گرداند و از معده زود بگذرد و سرد مزاج را مضرّ باشد و مصلحش فلفل و دارچینی است.

اسقیل

: به عربی بصل الفار و به پارسی پیاز دشتی یا عنصل گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. چون مشوی کرده، یک مثقال از او

ریاض الادویه، ص: ۴۱

به ده مثقال عسل خورند، ضیق النفس و سعال مزمن بلغمی و صلابت سپرز و استسقا را نفع دهد و تقویت معده کند و بول براند؛ و مشوی چنان سازند که در میان خمیر گندم کرده، در گل گیرند و در تنور تافته نهند تا پخته شود. پس از میان خمیر بیرون آورده، پوست از او باز کنند و به کارد چوبین، دوپاره ساخته، در رشته کتان کشند، چنان که از هم دور باشد، و در سایه بیاویزند تا خشک شود؛ اما غیر مشوی قطعا استعمال نکنند مگر پخته، مضرّ است به سفل، و مصلحش کرسنه است؛ و گویند مصدّع است و دوار آورد، و گویند مصلحش سکنجبین قندی، و بدلش اسقوردیون و قردمانا است.

آسی

: به پارسی مورد و به رومی مرسکین و هندوی سل موره گویند. [۱۶] طبعش سرد است در اوّل و خشک است در دویم. چون آب برگش به شربت صندل شیرین کرده، میل کنند، عرق ببرد و خون که از جمله اعضا روان بود، باز دارد و کوفت اعضا را که از ضربه یا سقطه باشد، نفع دهد.

چون برگش را کوفته، بیخته، بر سوختگی اعضا که از آتش باشد، نهند، سودمند بود. چون عصاره برگ او را در چشم کشند، باصره را قوت دهد و آب رفتن چشم را زایل گرداند؛ و چون در آب برگ آن نشینند، خروج مقعد و نتو رحم [۱۷] را مفید بود؛ و شربت ثمره او که حبّ الآس گویند، قی و غثیان را [نفع دهد و] دفع کند. سرفه و طپیدن دل را مفید آید و شکم ببندد و تشنگی بنشانند؛ و مصلحش بنفشه تازه است.

اسد

: به پارسی شیر و به ترکی سوت [۱۸] و به هندوی باکله گویند. هر که روغن پیه او را بر تن خود بمالد، جانوران دژنده همه از او بگریزند و به او ضرر نرسانند؛ و هر که مقداری از پوست او در صندوق رخت بنهند، از آسیب خوره ایمن باشد؛ و هر که از پوست او طاقیه ساخته، بر سر طفلی که صرع داشته باشد، نهد، نفع رساند.

اشنه

: به پارسی الک و دوالک و به هندوی چهروله [۱۹] گویند. گرم است در اوّل و خشک است در دویم؛ و گویند در گرمی و سردی معتدل است. چون جوشانیده و در آب آن نشیند، حیض براند و درد رحم را تسکین دهد؛ و چون بخور کنند، صرع و اختناق رحم را نفع دهد و شربتش مقوی دل و معده و محلّل اخلاط بود و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و کمر و گرده را ریاض الادویه، ص: ۴۲

محکم سازد و شربتی از او یک درم تا دو درم است و مضر است به روده، و مصلح آن انیسون است.

انقردیا

: به فارسی بلادر و به هندوی بلاوه گویند. [۲۰] در «حرف باء» گفته شود.

افلاطون

: [۲۱] به فارسی مقل، و هندوی کوکل گویند. در «حرف میم» گفته شود.

ابراز

: به لغت بربری، بالفتح، زرک و زشک گویند، در «حرف زاء» گفته شود.

اسقوردیون

: به پارسی ثوم الحیّه و ثوم بڑی و سیر نیز گویند. گرم و خشک است در اوّل سیوم، و بڑی آن در چهارم گرم و خشک است. منفعت آن حیض براند و از جمله ادویه تریاق فاروق است. منافع آن در «ثاء» گفته شود؛ بدلش عنصل کوچک است.

اصل الفلفل

: به پارسی فلفل مویه، و هندوی پیلامول گویند. در «حرف فاء» گفته شود.

ارقان

[۲۲]: به فارسی حنا و هندوی مهندی گویند. در «حرف حاء» گفته شود.

ارمین

: هندوی نشادر گویند. در «حرف نون» گفته شود.

ارسانیقون

: به فارسی زرنیخ زرد، و هندوی هرताल طیقی گویند.

استرخا

: به پارسی زرنیخ سرخ گویند. در «حرف زاء» گفته شود.

اسقورون

: به پارسی خبث الحديد و هندوی لوه سنگهان گویند. در «حرف خاء» گفته شود.

اصل النرجسی

: بصل النرجس است. در «باء» گفته شود.

اصل السوس الابيض

: قسط شیرین است. تحقیق کرده شد. در «حرف قاف» گفته شود. [۲۳]

اصل القصب

: به پارسی بیخ نی گویند، و بعضی هندوی کریر بانس [۲۴] خوانند.

به اعتدال نزدیک است. چون بکوبند و ببیزند و به عسل سرشته و قدری روغن زعفران [۲۵] با او ضم ساخته، هر عضوی که پیکان در او مانده باشد، بگذارند، پیکان بیرون آید؛ و اگر کوفته و بیخته، به سرکه طلا کنند، درد مفاصل را نفع دهد؛ و اگر خاکسترش به آب حنا و آمله و قدری زرده تخم مرغ سرشته، ضماد سازند، موی را برویاند و قوت دهد.

اصف

: به پارسی کبر و هندوی کریل گویند. گرم و خشک است در سیوم.

چون پوست بیخس را بکوبند و ببیزند و به سرکه سرشته، بر خنازیر طلا

ریاض الادویه، ص: ۴۳

کنند، سودمند آید؛ و چون به سرکه سوده، بر کلف و بهق سفید بمالند، نفع تمام دهد؛ و مضر است به مثانه، و مصلح او عسل است. بدلش در ادویه سرد یک درم حلتیت با سکنجبین.

اخراس الکلب

: بسفایج است، و گفته شود.

اظفار الطیب

: به پارسی ناخن دیو و به هندوی نکه سینا [۲۶] خوانند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. چون در زیر خود دود کنند، حیض بگشاید و اختناق رحم را نفع دهد و خفقان و معده و جگر را سودمند بود؛ و بدلش قصب الزریه است.

افریون

: فریون است، و گفته شود.

افستین

: گرم است در اول و خشک است در دویم. معده سرد و درد چشم را که مزمن شده باشد، نافع بود و اسهال صفرا کند و بدن را قوت دهد و رنگ روی را نیکو گرداند و گزیدگی عقرب را سودمند آید و بواسیر و شقاق مقعد را نافع بود؛ و اگر بکوبند و ببیزند به آب کلم و قدری روغن بابونه سرشته، نیم گرم ضماد کنند، صلابت معده و سپرز را ببرد؛ و گویند صداع آورد؛ و مصلحش مصطکی است، و بدلش به وزن آن اسارون و نیم وزن آن پوست هلیله زرد و شربت از او یک درم تا دو درم.

اسق

: به عربی لُزاق الذهب و به پارسی کرغ [۲۷] خوانند. گرم است در دویم و خشک است در اول. چون یک درم از او در پنج درم سرکه حل کرده، میل نمایند، سده جگر بگشاید و سنگ کرده بریزاند و ورم سپرز را بگدازد.

چون به عسل خلط کرده، رغبت نمایند، وجع المفاصل و عرق النساء را نفع دهد و کرم معده را بکشد؛ و چون در آب کشک جو

حلّ کرده، نیم گرم بیاشامند، تنگی نفس را سودمند آید؛ و چون در آب بادیان حلّ کرده، در چشم چکانند، بیاض را ببرد؛ و مضرّ است به گرده، و مصلحش زوفا است.

افیمون

: بهترینش مایل به سرخی است. جهت صرع و تشنج و مالیخولیا سودمند آید. باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوت آن مبدل شود.

غثیان و قی آورد. شربتی از او در مطبوخ پنج درم تا هفت درم و تا نه درم و ده درم نیز بود؛ و گویند بدل او در مسهل سودا به وزن آن تربد و دو دانگ حاشا است. مصلحش کتیرا و گویند شراب صندل و یا ربّ سیب است.

ریاض الادویه، ص: ۴۴

اشنان

: به پارسی اشلان و به هندوی کتول [۲۸] گویند. گرم و خشک است در دویم. چون دو مثقال از او جوشانیده و صاف کنند و به عسل شیرین کرده، نیم گرم بیاشامند، بول بگشاید و حیض براند و بچه بیندازد و استسقا را نفع دهد.

اصل السوس

: به پارسی بیخ مهک [و بیخ] بویه شیرین و مهک شیرین و به هندوی مهلتی [۲۹] گویند. معتدل است. خشونت حلق و سینه و قصبه شش را مفید بود و دفع تشنگی کند و سوزاک و جرب مثانه و انواع سرفه را سودمند بود؛ و چون در وقتی که تازه باشد، مقشّر کرده، بکوبند و آبش را [گرفته]، نیم گرم در چشم چکانند، ناخن را ببرد. شربتی از او دو مثقال تا سه مثقال؛ و بدلش نیم وزن آن ربّ السوس است.

افیون

: عصاره خشخاش است. بهترینش آن بود که چون در آب گرم اندازند، حلّ شود. سرد است در چهارم و خشک است در سیوم؛ و گویند سرد و خشک است در چهارم. چون بکوبند و ببیزند و بر زرده تخم مرغ سرشته، بر نقرس طلا کنند، نفع دهد؛ و چون در روغن بنفشه و بادام حلّ کرده، نیم گرم در گوش چکانند، درد گوش را زایل گرداند؛ و شربتی از او یک دانگ تا دو دانگ است، و دو درم از او مهلک، و مصلحش فلفل و روغن گاو، و بدل او سه وزن آن بزر البنج و یک وزن آن لفّاح است.

اقاقیا

: عصاره [قرظ یا] خار مغیلان است، و قرظ تخم خاری است که ادیم را به وی دبّاغت کنند. سرد و خشک است در دویم؛ و نزد بعضی سرد است در اوّل و خشک است در سیوم. چون یک مثقال از او در دو و نیم مثقال شربت حبّ الآس حلّ کرده، میل کنند، اسهال دموی و نفث الدّم را نفع دهد و استرخای مقعد و رحم را دفع کند؛ و اگر در آب گشنیز تر حلّ کرده، طلا کنند، ورم‌های گرم را سودمند آید؛ و اگر به نهایت سوده، در چشم کشند، روشنی چشم بیفزاید. مضرّ است به روده، و مصلحش انیسون، و بدلش

قرمانا است و گویند حضض بود.

اقحوان

: به شیرازی بابونه کوهی گویند. بهترینش آن بود که برگ سبز بود و بیرون گل وی سفید و اندرون زرد و در طعم وی تلخی بود. طبعش گرم و خشک است در دوم. مفتّح سدّه جگر و محلّل رطوبات و مسهل ریاض الادویه، ص: ۴۵

بلغم و سودا باشد و سنگ گرده را بریزاند و عرق براند و محلّل خون‌های فاسد بود؛ و اگر در آب آن نشیند، صلابت رحم را سود دارد؛ و اگر برای احتباس طمث فرزجه از وی کنند، نافع بود؛ و اگر خشک کرده، بکوبند و با سکنجبین و نمک او را بیاشامند، مسهل بلغم و سودا بود. شربتی از او سه درم است. مضرّ است به معده، و مصلحش انیسون است و گشنیز و قند.

اقلیمیای زر

: خبث الذهب، و گفته شود.

اقلیمیای نقره

: خبث الفضة، و در «حرف خاء» گفته آید.

اکلیل الملک

: به پارسی شاه افسر و هندوی اسبرک [۳۰] گویند. بهترین وی تازه و رسیده مایل به سپیدی بود و چون بشکافند دانه وی زرد بود. گرم و خشک در اول. چون بجوشانند و صاف کنند و به قند سفید شیرین کرده، بیاشامند، اورام صلب که در مفاصل و احشا بود، نرم گرداند و درد معده را سودمند آید؛ و مضرّ است به شش، و مصلحش عسل است؛ و بدلش به وزن آن فراسیون است.

البه

: به پارسی دنبه و به ترکی قیرق گویند. گرم و تر است در دویم. چون بکوبند و بر بالای سپرز نیم گرم طلا کنند، صلابت سپرز را دفع کند. مضرّ است به معده، و مصلحش فلفل و زنجبیل است.

املج

: به پارسی آمله و به هندوی انوله گویند. سرد و تر است در دویم.

گویند سرد است در اول و خشک است در دویم. مقوی دل و معده بود و اشتها پیدا کند و بواسیر را نفع دهد و ذهن را جلا دهد و روشنی چشم بیفزاید؛ و شربتی از او سه درم است، و مضرّ است به سپرز، و مصلحش عسل است؛ و بدلش شیر آملج است.

امعاء الأرض

: خراطین است، و در «حرف خاء» گفته شود.

انبر باریس

: به پارسی زرشک خوانند. سرد و خشک است در دویم. معده و جگر گرم را قوت دهد و دفع قی و تشنگی کند که از گرمی بود و سحج را نافع بود؛ و مضر است به سرد [۳۱] مزاج، و مصلحش جلاب است، و بدلش حب الزمان است.

انجار

: سرد است در اول و خشک است در دویم؛ و منقی قروح شش و دافع بواسیر و حابس دم بود، و با وجود حبس دم، طبیعت را نرم دارد؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است.

ریاض الادویه، ص: ۴۶

انجره

: گرم و خشک است در دویم. چون دو مثقال از او بکوبند و با شیر تازه بیامیزند، باه برانگیزد؛ و چون با عسل آمیخته، بر قضیب طلا کنند، قضیب را سطرگرداند؛ و چون با سکنجبین رغبت نمایند، ورم سپرز و درد گرده را نفع دهد؛ و گویند مضر گرده است، و مصلحش کتیرا و بدلش به وزن آن بزرگندنا؛ و شربتی از او نیم مثقال تا دو مثقال.

افرنجمشک

: افرنجمشک است. به پارسی قرنفل بستانی و به شیرازی بالنگوی خودروی خوانند. طبیعتش گرم و خشک است در آخر. بوییدن [آن] سده دماغ بگشاید و خفقان بلغمی و سوداوی را نفع دهد و بواسیر را نافع بود و جگر و دل و معده را قوت دهد. اما بوییدن آن مضر است به دماغ، و مصلحش بنفشه، و بدلش قرنفل است.

انیسون

: به پارسی بادیان رومی گویند. گرم و خشک است در سیوم. بول براند و استسقا را نفع دهد و ادرار حیض و عرق کند و تشنگی بنشانند و سده جگر بگشاید و نعوظ تمام آرد و شکم ببندد. مضر است به امعاء، و مصلحش بذر رازیانج است، و بدلش به وزن آن کراویه و گویند شبت است.

شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است.

انزروت

: معرب انزروت است. به پارسی کنجده خوانند؛ و اول سفید مایل به زردی بود. گرم است در دویم و خشک است در اول. اسهال بلغم لزج و صفرا کند؛ و چون در سفیده تخم مرغ پرورده، صلایه کنند تا هم چون غبار شود، پس در چشم کشند، درد چشم را نفع دهد؛ و چون با موم کافوری و روغن گل مرهم سازند، جراحت را در هم آرد و مضر بود به روده، و مصلحش صمغ عربی است، و

بدلش به وزن آن صبر؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است.

انفخه الإرنب

: به پارسی پنیرمایه خرگوش گویند. گرم و خشک است در اول چون نیم دانگ از او به خورد کودک دهند، از صرع ایمن شود. چون زن از او یک مثقال بکوبد و ببیزد و به نیم دانگ مشک سوده آمیزد و به غسل سرشته، بعد از آنکه از حیض پاک شود، بردارد، آبستن شده باشد، فرزند نرینه آرد.

انفخه الإبل

: به پارسی پنیرمایه شتر گویند. چون مقدار نخودی در آب نیم گرم [حلّ] کرده، بیاشامند، باه را قوت تمام دهد. ریاض الادویه، ص: ۴۷

انبه

: به فارسی نغزک [۳۲] و به هندوی آنب گویند. حامضش گویند سرد و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و صفرا فرونشاند و دفع عطش کند؛ و حلوش به قولی گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم؛ و گویند گرم و تراست در دویم. رنگ روی را برافروزد و بدن فربه کند و طبیعت را نرم دارد؛ و مزّش نزدیک است به اعتدال و دفع صفرا کند و دل و دماغ را قوت دهد.

اوّز

: به پارسی بط گویند. چون [روغن] پیه‌اش را بر سر سفل مالند، بواسیر و شقاق مقعد را نفع دهد؛ و چون به اسفیداج مغسول مرهم ساخته، بر لب طلا کنند، تشقّق لب را دفع کند.

انجدان

: بیخ اشترغار است. طبیعتش گرم و خشک است در سیوم. سودمند بود جهت زهرها و عرق النسا و پادزهر ادویه کشنده بود. چون بیاشامند، عسر البول و سردی معده را نافع بود و حیض براند و نعوظ آرد و مسخّن امعا و کلیه بود؛ و مضرّ است به مثانه، و مصلحش سرکه بود و بدلش دو دانگ آن حلتیت بود.

اهلیج اصفر

: به پارسی هلیله زرد گویند. سرد است در اول و خشک است در دویم. چون به گلاب یا آب سوده، در چشم کشند، آب رفتن چشم را نفع دهد و چون ده مثقال از پوست آن را در یک پیاله آب جوشانند، تا به نیم کمتر آید، صاف کنند و پانزده مثقال شیر خشت در آب آن حلّ کرده و صاف نموده، نیم گرم بیاشامند، اسهال صفرا کند و اندکی بلغم نیز براند؛ و مضرّ است به سفل، و مصلحش در سفوف قند سفید و مطبوخ عنّاب و سپستان است؛ و بدلش انار است، و شربتی از او در مطبوخ از هفت مثقال تا ده

مثقال، و در غیر آن از دو درم تا پنج درم.

اهلیج اسود

: به پارسی هلیله سیاه گویند. سرد است در اول و خشک است در دویم؛ و گویند گرم است در اول. چون به آب بادیان سوده، در چشم کشند، روشنی چشم بیفزاید؛ و چون ده درم از او اختیار کنند، اسهال سودا کند و بواسیر را نفع دهد؛ و چون به روغن پیه بز بریان کنند، شکم ببندد؛ و مضر است به جگر، و مصلحش عسل است، و بدلش هلیله کابلی بود.

ریاض الادویه، ص: ۴۸

اهلیج کابلی

: به پارسی هلیله کابلی و هندی هریاکهی گویند. بهترینش آن بود که فربه بود و چون در آب اندازد به ته نشیند. سرد است در اول و خشک است در دویم؛ و گویند گرم است، به اعتدال. بلغم و سودا را براند و عقل و حفظ بیفزاید؛ و شربتی از او در منقوع از پنج درم تا ده درم است، و در غیر منقوع از دو درم تا پنج درم؛ و مضر است به سپرز، و مصلحش عسل است.

ایل

: به پارسی گوزن گویند. چون شاخش را بسوزند و دو مثقال از او با قدری کتیرا میل کنند، قرحه امعا و نفث الدم و اسهال و سیلان رطوبت رحم و صلابت معده و سپرز را نفع دهد؛ و چون سنون سازند، دندان را سفید گرداند؛ و چون به سرکه مضمضه کنند، درد دندان را دفع کند؛ و چون به روغن گاو سرشته، بر شقاق دست و پای مالند، سودمند آید؛ و چون پوست او را دود کنند یا با خود دارند، از گزیدن جانوران گزنده ایمن گرداند.

ایرسا

: به پارسی بیخ سوسن آسمان جونی گویند. گرم و خشک است در دویم. چون دو مثقال و نیم از او کوفته و بیخته، به ده مثقال ماء العسل آمیخته، میل کنند، سینه و شش را از خلط غلیظ پاک گرداند و بول و حیض براند و عرق النساء و وجع الورك و نقرس را نفع دهد؛ و چون به آب گرم سرشته و قدری روغن بابونه ضم ساخته، بر صلابت معده یا سپرز یا جگر یا رحم ضمد کنند، سودمند آید؛ و مضر است به شش، و مصلحش عسل است.

حرف الباء

بابونج

: به پارسی بابونه گویند. گرم و خشک است در اول. محلل بلا جذب و مفتح بود و تلطیف ماده کند و ورم صلب را نرم گرداند و تب بلغمی و سوداوی را سودمند آید و سنگ کرده و مثانه را بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اعصاب و دماغ را قوت دهد؛ و چون به آب و سرکه جوشانیده، در آخر رمد، سر به بخار او دارند، چشم را از اخلاط ردیه پاک

ریاض الادویه، ص: ۴۹

گرداند؛ و مضرّ است به حلق، و مصلحش عسل، و شربتی از او پنج مثقال تا سه مثقال، و بدلش برنجاسف است.

بادروج

: حوک [۳۳] خوانند. نوعی از ریحان کوهی است. گرم است در دویم و خشک است در اول. بهترینش خوش بوی بود. عصاره او را در چشم کشند، چشم را جلا دهد و رطوبات روانه را خشک سازد و تلین شکم کند و بر گزندگی زنبور و عقرب ضماض کردن نافع آید؛ و اگر با روغن گل و سرکه و پوست جو بر ورم ضماض کنند، نافع آید.

بادرنجبویه

: به پارسی بالنگو گویند. گرم و خشک است در دویم. دل و جگر و دماغ را قوت دهد و خفقان را زایل گرداند و جرب را سودمند آید و فواق را دفع کند و جمیع مرض‌های بلغمی و سوداوی را مفید بود؛ و شربتی از او ده درم است؛ و بدلش در تفریح به وزن آن ابریشم است.

باقلا

: به پارسی باقلی گویند. سرد و خشک است در دویم، و گویند معتدل است. غذای نیکو دهد و سرفه و نفث الدم را نافع بود و کلف را ببرد و ورم‌های گرم و پستان‌هایی که شیر بسته شود، سودمند آید و تحلیل دما میل مزمن گوش و پشت چشم را نافع بود و قطع ادرار بول [و حیض] کند؛ و مصلحش آن است که مقشّر کنند و بپزند به روغن و منضجش کنند با نمک و سعتر و زیره و دارچین و فلفل و انجدان و فودنج، و بعد تناول زنجبیل پرورده خورند.

باقلائی مصری

: ترمس است، و گفته شود.

بارزد

: به پارسی پیرزد [۳۴] گویند. بهترینش آن بود که صافی و زرد و نرم و تیز بوی باشد. گرم است در سیوم و خشک است در دویم. چون ده درم از او در آب گلاب حل کرده، بیاشامند، حیض براند و بچه بیندازد و دفع جمیع زهرها کند و نقرس و عرق النساء را نفع دهد و بواسیر را سودمند آید و سنگ کرده و مثانه بریزاند؛ و مضرّ است به سر، و مصلحش اشق، و بدلش به وزن آن سکینج، و نیم وزن آن جاوشیر بود.

بازهر

: حجر التیس است، و گفته شود.

بادنجان

: هندوی بیکن [۳۵] گویند. گرم و خشک است در دویم. محدث بواسیر بود و سودا انگیزد و درد معده و ته‌گاه پیدا می‌کند؛ و چون او را به نوک

ریاض الادویه، ص: ۵۰

کارد زده، ساعتی در نمک آب گذارند، یا در نمک آب دو سه جوش دهند و به روغن بادام یا روغن کنجد بریان کرده، به سرکه‌ای که چاشنی دارد، او را بخورند، مضرّتش کمتر بود.

برنگ کابلی

: به هندوی بابرنگ خوانند. گرم است در اول و خشک است در دویم. چون ده درم از او کوفته و بیخته، به یک پیاله شیر تازه آمیزند و بیاشامند، حبّ القرع بیندازد؛ و مضرّ است به روده، و مصلحش کتیره است، و بدلش به وزن آن ترمس و دو دانگ قنبیل].

پرسیاوشان

: به عربی کزبره البئر و به پارسی سنبل گویند. طبعش به گرمی و خشکی مایل است. بهترینش آن است که چوب وی به سرخی زند و برگش سبز بود. سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بلغم و سودا را دفع گرداند و یرقان و صلابت سپرز را نفع دهد و مشیمه بیرون آرد. بول و حیض براند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و ضیق النفس و بحه الصوت را سودمند آید؛ و مضرّ است به سپرز، و مصلحش مصطکی است؛ و شربتی از او دو مثقال است، و بدلش به وزن آن بنفشه و نیم وزن آن ربّ السّوس.

برغب

: برغت نیز گویند، و به ترکی اگیر [۳۶]، و به پارسی وجّ، و هندوی رنج و برنج نیز گویند. گرم و خشک است در اول. شکم را نرم دارد و بواسیر را نفع دهد و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند؛ و چون به اکلش مداومت نمایند، بهق را سودمند بود؛ و مولّد سوداست، و مصلحش هلیله پرورده.

بزر قطونا

: اسبغول است، و گفته شود.

بذر الکرفس

: به پارسی تخم کرفس و به هندوی اجود [۳۷] گویند. طبعش گرم و خشک است در دویم. بول و حیض براند و سده جگر و کرده بگشاید و فواق را نفع دهد و بادها را بشکند؛ و شربتی از او سه درم است، و بدلش تخم فطر اسالیون است.

بذر الخبازی

: به پارسی تخم خیری و پنیرک و نان کلاغ گویند. طبعش به اعتدال نزدیک است. خشونت سینه را زایل گرداند و سحج و ریش روده را نفع دهد و مسکن و جمع، و در حقه دفع مضرّات ادویه حاده کند؛ و شربتی از او دو مثقال است.

بذر الخسی

: به پارسی تخم کاهو گویند. بهترینش سیاه و فربه بود. سرد و

ریاض الادویه، ص: ۵۱

خشک است. مخدر و منوم بوده، شهوت را ساکن گرداند. چون بیاشامند جهت کسی که بسیار محتلم شود، نافع آید و منی را خشک گرداند. ضماد کردن جهت صداع سودمند آید. شربتی یک درم تا دو درم. مصلحش مصطکی، و بدلش دم الاخوین است.

بذر الخطمی

: بهترینش آن است که سیاه رسیده باشد. طبعش سرد و خشک است در اول، و گویند معتدل است. سرفه گرم را دفع کند و بچه الصوت را نفع دهد؛ و شربتی از او سه درم است، و بدلش به وزن آن بزر الختازی.

بذر الرطبه

: به پارسی تخم اسپست گویند. طبعش گرم و تراست در اول.

نفّاخ و مقوی باه بود و ادرار شیر کند؛ و شربتی از او پنج درم تا هفت درم است؛ و بدلش به وزن، تخم شلغم.

بذر الجرجیر

: به پارسی تخم تره تیزک و گیگر و شیرازی کرک خوانند. [۳۸] طبعش گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. منی بیفزاید و عسر البول را نفع دهد و نعوظ آرد؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش کثیره است، و شربتی از او دو مثقال؛ و بدلش به وزن، بذر الکراث.

بذر الخرفج

: به پارسی تخم خرفه و هندوی اونه کابیجه گویند. سرد است در سیوم و تراست در دویم. حرارت جگر و تب‌های حازه را نفع دهد و سرفه را که از حرارت بود، دفع کند و تب و قی را سودمند آید. شربتی از او پنج درم تا ده درم است، و بدلش نصف وزن آن بذر قطونا. مضر است به سپرز و معده سرد را، و مصلح او قند است.

بذر الجزر

: به پارسی تخم زردک و به هندوی کازر کابیجه [۳۹] گویند. باه را قوت [دهد] و بول و حیض را براند و تهیج اجفان و قدمین را سودمند آید؛ و شربتی از او یک مثقال است، و بدلش به وزن آن انیسون.

بذر السداب

: بهترینش سیاه و فربه بود. طبع او گرم و خشک است در سیوم. فواق بلغمی را نافع بود. دافع زهرها و گزندگی جانوران، خاصه که با انجیر خشک و مغز گردکان او را استعمال کنند، نافع است؛ اما مقطّع منی بود؛ و مصلحش کتیره است. شربتی از او یک درم تا دو درم است، و بدلش سداب است.

ریاض الادویه، ص: ۵۲

بذر الکراث

: به پارسی تخم گندنا گویند. بهترینش [آن است که] سیاه فربه بود؛ و طبعش گرم و خشک است در سیوم. فواق بلغمی را سودمند آید و دفع کند و بواسیر را نفع دهد و گزیدگی جانوران را سود دارد و مقطّع منی باشد؛ و مصلحش عسل است، و شربتی از او دو درم است.

بذر البنج

: به پارسی تخم بنگ و بنگ‌دانه خوانند و به هندوی و خراسانی جواین گویند. [۴۰] بهترینش [آن است که] سفید بود. طبعش سرد و خشک است در اول درجه سیوم. عقل را زیان دارد و خناق و جنون و ضیق النفس پیدا کند و تاریکی چشم و گرانی گوش آورد؛ و نفت اللدم را نفع دهد و جمیع دردها را ساکن گرداند؛ و شربتی از او نیم مثقال تا دو مثقال. مصدّع و مخدّر احشا است، و مصلحش عسل، و بدلش افیون و گویند انیسون است.

برنجاسف

: به پارسی برتراسک و بوی مادران گویند. [۴۱] بهترینش زرد بود. طبعش گرم است در دویم و خشک است. منفعت وی به جهت صداع سرد ضماد یا نطول نافع بود؛ و اگر زن در طبیخ آن نشیند، حیض براند و ریش رحم پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آرد؛ و اگر خاکستر او را در قروح فرج افشانند، خشک گرداند؛ و اگر با عسل بیاشامند، کرم بکشد و حبّ القرع و سده بینی و زکام را نافع آید. شربتی سه درم، مضرّ است به گرده، و مصلحش انیسون، و بدلش در درد سر بابونج است.

بذر الفجل [۴۲]

ریاض الادویه ؛ ص ۵۲

: به پارسی تخم ترب و به هندوی مولی کابیج [۴۳] گویند. گرم است در سیوم و خشک است در دویم. کلف و نمش را ببرد و بهق و برص را نفع دهد و ازاله اثر زخم‌ها کند و درد مفاصل و گزندگی جانوران را سودمند آید و بول براند و حیض بگشاید؛ و شربتی از او دو درم است؛ و مضرّ است به جگر، و مصلحش سپستان، و بدلش حبّ الرشاد است.

بذر المرو

: به شیرازی مرورشک و به پارسی تخم رنوف [۴۴] و به هندوی کنوچه گویند. طبعش گرم و سرد است، به اعتدال. چون بریان کنند، ذوسنطاریا و سحج را نفع دهد و شکم را ببندد؛ و شربتی دو درم است؛ و مضر است به شش، و مصلحش گلنار است، و بدلش به وزن آن بذر الکتان.

بذر القَب

: شهدانج است، و گفته شود.

ریاض الادویه، ص: ۵۳

بذر الحمّاض

: به پارسی تخم ترشه و به شیرازی تخم ترشک و هندوی جوکیکابیج خوانند. [۴۵] سرد و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و صفرا فرونشاند؛ و مضر است به گرده، مصلح آن قند سفید بود.

بذر الکتان

: به شیرازی بزرک و به پارسی تخم زیز [۴۶] و به هندوی السی کابیج گویند. بهترین آن است که فربه و تازه بود. گرم است در اول، و معتدل است در تری و خشکی؛ و گویند معتدل است در گرمی و سردی، و خشک است در اول. منضج اورام بود و طبیعت را نرم کند و ادرار بول گرداند و سرفه را نفع دهد؛ و شربتی از او سه درم؛ و مضر است به انشین، و مصلحش گلنند عسلی است.

بذر الهیون

: به پارسی مارچوبه گویند. گرم و تر است در دویم. منی بیفزاید و شهوت [جماع] برانگیزد و ادرار شیر کند و عسر البول و عرق النسا را نفع دهد و قولنج بلغمی و ریخی را سودمند آید؛ و شربتی از او دو درم است، و مضر است به سپرز، و مصلحش عسل است.

بذر الکشوث

: به پارسی تخم کشوث و دینار [۴۷] نیز گویند. معتدل است در گرمی و سردی، و خشک است در اول. سده جگر بگشاید و حیض و بول بگشاید و براند و معده و سپرز از اخلاط ردّیه پاک سازد و شطر الغب را سودمند آید؛ و مضر است به شش، و مصلحش صمغ عربی است؛ و شربتی از او دو درم است، و بدلش به وزن، افستین.

بذر الهندباء

: به پارسی تخم کاسنی است. بهترینش سیاه رنگ و فربه بستانی بود. طبعش معتدل است در گرمی و سردی، و خشک است در اول. تب‌های صفراوی را نفع دهد و سده جگر بگشاید و یرقان را سودمند آید؛ و شربتی از او سه مثقال تا پنج مثقال است؛ و مضر است به سپرز، و مصلحش سکنجبین است، و بدلش نصف آن [تخم] کشوث.

بذر الانجره

: به پارسی تخم انجره و هندوی کونج [۴۸] گویند. گرم و خشک است در دویم. چون با شیر گاو تازه بیاشامند، باه برانگیزد؛ و اگر مقدار سه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند، مجامعت را قوت دهد؛ و چون بکوبند و ببیزند و به عسل سرشته، بر قضیب طلا کنند، قضیب را سطر گرداند؛ و چون با سکنجین بیاشامند، صلابت سپرز و درد کرده را نفع دهد. چون

ریاض الادویه، ص: ۵۴

به عسل سرشته، بلیسند، تنگی نفس را سودمند آید؛ و شربتی از او یک درم و نیم است تا سه درم؛ و مضرّ کرده است، و مصلحش کتیره، و بدلش به وزن آن بذر الجرجیر.

بذر الرازیانج

: به پارسی تخم بادیان گویند، و در «حرف الزاء» گفته شود.

بذر الحندقوی

: به پارسی تخم انده قوقو [۴۹] گویند. بهترینش فربه بود. گرم و خشک است. معده را پاک کند و برای گزیدگی جانوران با سکنجین بیاشامند، سودمند آید، اما جرب آرد. مصلحش کتیره است، و بدلش شلغم.

بذر الفت

: به پارسی تخم شلغم گویند. گرم و تر است در اول. تقویت باه کند و مضرّ است به سپرز، و مصلحش بذر البطیخ است، و شربتی از او یک درم تا دو درم است.

بذر البصل

: به پارسی تخم پیاز گویند. گرم و خشک است در اول. تقویت باه کند؛ و شربتی از او دو درم است.

بذر القند

: به پارسی تخم بادرنگ، به هندی کههریکی کابیج [۵۰] گویند. طبعش سردتر است در اول. ادرار بول کند و سوزاک را نفع دهد، و چون بکوبند و بر اعضا مالند، رنگ اعضا را نیکو گرداند؛ و مضرّ است به سپرز، و مصلحش سکنجین است؛ و شربتی از او پنج درم تا ده درم، و بدلش به وزن آن بذر القناء [۵۱] است.

بذر القناء

: به پارسی تخم خیار دراز، به هندوی کههری کابیج [۵۲] گویند. سرد و تر است در اول. حرقه البول را نفع دهد و ورم گرم را که در جگر بود، سودمند آید؛ و مضرّ است به انشین، و مصلحش

کتیره، و بدلش به وزن آن بذر القثد.

بذر اللسان الحمل

: به پارسی بار تنگ و به شیرازی بزوشه گویند. [۵۳] طبیعتش سرد و خشک است. بهترینش فربه بود. سده جگر و گرده و عرق النساء را سودمند آید، و قابض است، و نفث الدم که از سینه بود، آن را سودمند آید. شربتی از او سه درم است. مضر است به شش، و مصلحش عسل است، و بدلش تخم حمّاض بستانی.

بذر البطیخ

: به پارسی تخم خربوزه خوانند. گرم و تر است در اول، و گویند سرد و تر است در دویم. سرفه گرم را و درد سینه را که از ورم گرم تولد ریاض الادویه، ص: ۵۵ کرده باشد، نفع دهد و دفع عطش کند و سده جگر بگشاید و بول براند؛ و مضر است به سپرز، و مصلحش آب بادیان است، و شربتی از او [دو درم تا] پنج درم است.

بذر السلق

: به پارسی تخم چغندر گویند. طبعش سرد است و در وی اندکی خشکی بود و معده را بد بود. مفتّح بلغم، و بدلش تخم خطمی است.

بذر الشلم

: به پارسی تخم شونیز گویند. [۵۴] بهترینش بستانی است. طبعش گرم و خشک است. حیض براند و زاییدن سهل کند؛ و قراقر که از امتلا بود، سودمند آید. شربتی سه درم؛ و مضر است به شش، مصلحش کتیره است، و بدلش تخم نعناع و تخم بالنگو، متساوی.

بذر الفنجکشت

: حبّ الفقد است. به پارسی دل آشوب و فلفل کوهی گویند. بهترین آن تیز بود. گرم و خشک است در دویم. جهت آماس سپرز با ده درم سکنجبین نافع آید؛ و اگر با سرکه بجوشانند و بر سر ضماد کنند، نفع دهد؛ و اگر بخورند، مقطع باد بود.

بذر الورد

: به پارسی تخم گل گویند. سرد و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و بیخ دندان را محکم گرداند و قلاع [۵۵] و شکاف گوش را نفع دهد، و چون در دهان گیرند، درد چشم را نافع بود؛ و مضر است به شش، و مصلحش کتیره است، و شربتی از او دو درم است تا سه درم.

بذر الریحان

: به پارسی تخم ریحان و به هندوی تلسی کایج [۵۶] خوانند.

بهترین وی آن است که سیاه و فریه و کوچک بود. گرم و خشک است، به اعتدال، و گویند معتدل است در گرمی و سردی. دل را قوت دهد و سرفه را سودمند آید و چون تف داده خورند، شکم ببندد و سحج را نفع رساند؛ و شربتی از او یک مثقال است؛ و مضر است به گرده، و مصلحش مرزنگوش، و بدلش به وزن آن بذر المرو.

بذر الشبت

: به پارسی تخم شبت و به هندوی سوی کایج [۵۷] گویند. گرم و خشک است، به اعتدال. ادرار شیر کند و خله پهلو را نفع رساند و سرفه را مفید بود؛ و چون بسوزند و صلایه کرده و بر بواسیر پاشند، سودمند آید. شربتی از او دو درم؛ و مضر است به مئانه، و مصلحش عسل است، و بدلش دو وزن آن شبت. ریاض الادویه، ص: ۵۶

بسر

: به پارسی غوره خرما گویند. سرد و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و دیر هضم شود و تولد ریح و سده کند، و مصلحش عسل و سکنجبین است.

بسفایج

: بهترینش آن است که طعم قرنفل داشته باشد و چون بشکنند، اندرونش فستقی بود. گرم است در اول و معتدل است در تری و خشکی؛ و گویند گرم است در دویم و خشک است در سیوم. سودا و بلغم لزج را به اسهال دفع کند و قولنج بگشاید؛ و شربتی از او دو درم است تا پنج درم؛ و مضر است به گرده، و مصلحش پوست هلیله زرد است، و بدلش به وزن آن افیمون، و نیم وزن آن ملح هندی.

بسد

: بیخ مرجان که به هندوی مانک گویند؛ و مرجان سه نوع است:

سیاه و سفید و سرخ. بهترینش آن است که باریک و سرخ بود، و طبعش سرد است در اول و خشک است در سیوم. چون بسوزند و بشویند، اگر بر موضعی پاشند که خون از آن روان باشد، خون را بازدارد؛ و اگر بر دندان مالند، از چرک پاک سازد؛ و اگر در چشم کشند، آب رفتن چشم باز دارد؛ و اگر یک درم از آن به چهار درم شربت انجبار میل کنند، قروح امعا را نفع دهد؛ و اگر به گردن مصروع بیاویزند، یا بر پای صاحب نفرس بندند، سودمند آید؛ و مضر است به گرده، و مصلحش کتیره است، و بدلش در حبس الدّم، به وزن آن دم الاخوین است.

بذر الکرنب

: به شیرازی تخم کلم گویند. [۵۸] بهترینش تازه و فربه بود. گرم و خشک است. اگر بخورند، دفع مستی کند و منی زیاد کند؛ و دو درم با آب گاوزبان بیاشامند و بعد از آن شراب خورند، هرگز مست نشوند؛ و گل وی را اگر فرزجه سازند، بچه در شکم بکشد. شربتی یک درم؛ اما مضر است به شش، و مصلحش عسل است.

بستان افروز

: که به تاج الخروس مشهور است و به هندوی مهور گویند. [۵۹] سرد و خشک است در اول. چون از او دو درم بجوشانند و صاف کنند و پنج مثقال سکنجین در آب آن حل کرده، بیاشامند، حرارت جگر و معده را ساکن گردانند؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش کندر است.

بسباسه

: به پارسی بزبار [۶۰] و به هندوی جوتری گویند. گرم و خشک است

ریاض الادویه، ص: ۵۷

در اول، و گویند در دویم، و گویند معتدل است. محلل نفخ و مقوی معده بود و بوی دهان را خوش کند و صلابت سپرز را نافع باشد و سحج و نفت اللدم را نفع رساند و سلس البول را سودمند آید؛ و شربتی از او سه درم است، و بدلش به وزن آن جوزبوا.

بصل

: به پارسی پیاز و به ترکی سوغن گویند. گرم و خشک است در چهارم، و گویند در سیوم، و گویند تر است در دویم، و گویند در سیوم.

ملطف و مقطوع بود، و آب گرده و منی را نفع دهد و طبع را نرم دارد و اشتها آرد و باه برانگیزد و گزندگی سگ دیوانه را سودمند آید و حیض براند و افواه بواسیر بگشاید؛ و چون آبش را نیم گرم در گوش چکانند، گرانی گوش را ببرد؛ و چون در چشم کشند، بیاض را نفع رساند؛ و چون به عسل طلا کنند، قوبا و بهق را زایل گردانند؛ و مضر است به عقل، و مصلحش سرکه چاشنی دار و یا ماست با کاسنی بخورند.

بصل الفار، و بصل العنصل

: سقیل [۶۱] است، و گفته شود.

بصل النرجسی

: به پارسی پیاز نرگس گویند. گرم است و خشک است در دویم. چون پنج مثقال از آب او به ده مثقال عسل بیاشامند، بچه مرده و زنده بیندازد؛ و چون دو مثقال از او با ماء العسل شرب نمایند، بلغم لزج را به قی دفع کند و کرم معده را بکشد؛ و چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند، نافع بود؛ و منضج ورم‌های گرم بود؛ و شریف آورده؛ اگر بر قضیب مالند، قوی و سطر کند؛ و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر یک شبانه روز خیسانند و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند به غیر از سر او، اگر منی‌ای باشد، بر زن قادر شود و

عجایب بیند؛ و اگر روغن نرجس بر قضیب مالند، نفع عظیم دارد.

در کتاب جامع ابن بیطار آورده که اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر یک شبانه روز خیسانند، بعده بر قضیب طلا کنند، سطر کند و چیزی عجایب بیند.

بطیخ

: به پارسی خربزه گویند. بهترین رسیده شیرین ریز آن است.

آنچه بی مزه است، سرد و تر است؛ و آنچه شیرین است، گرم و تر. ادرار بول کند و سنگ گرده بریزاند و بدن فربه سازد و رنگ روی نیکو گرداند و بواسیر و مالیخولیا را سودمند آید و کلف و بهق را زایل کند. مضر است به معده، و مصلحش سکنجبین است.

ریاض الادویه، ص: ۵۸

بطیخ هندی

: به پارسی هندوانه و به ترکی قرپوز و به هندوی کلنده [۶۲] گویند. طبعش سرد و تر است در دویم. مرض‌های گرم و تب‌های محرق را سودمند آید و بول براند و تشنگی بنشانند و سوزاک را نفع دهد؛ و اگر با سکنجبین بیاشامند، تبرید زیاده کند و مولد بلغم است، و مصلحش سکنجبین است و به قولی عسل و یا قند است.

بعر الضب

: به پارسی سرگین سوسمار گویند. گرم و خشک است در اول؛ و چون بکوبند و بیزند در چشم کشند، بیاض را ببرد؛ و چون به آب اکلیل الملک سرشته، طلا کنند، خنازیر و صلابت سپرز را نفع دهد؛ و چون به عسل سرشته، ضماد کنند، وجع مفاصل را سودمند آید.

بعر المعز

: به پارسی سرگین بز گویند. گرم و خشک است، به اعتدال. چون بکوبند و بیزند و به سرکه سرشته، بر تآلیل ضماد کنند، فایده‌مند بود؛ و چون بر سوختگی آتش به آب گشنیز طلا کنند، مفید آید؛ و چون بر دست و پای مستسقی طلا کنند، سودمند آید؛ و چون بر گزیدگی سگ دیوانه نهند، نفع رساند.

بعر الضان

: به پارسی سرگین میش گویند. گرم و خشک است در اول. چون بکوبند [و بیزند] و به سرکه بر تآلیل ضماد کنند، فایده‌مند بود؛ و چون بر سوختگی آتش به آب گشنیز تر ساخته، طلا کنند، سودمند آید.

بعر الجمال

: به پارسی پشکل شتر گویند. گرم و خشک است در اول آخر. چون بسایند و در بینی دمنند، رعاف را دفع کند؛ و چون بر ثآلیل بندند و بخور کنند، قطع کند.

بقله الحمقاء

: به پارسی خرفه گویند و هندوی ساکه خلقه [۶۳] خوانند. سرد و تر است در دویم، و گویند در سیوم. چون بر اورام حازه ضماد کنند، نفع رساند و صفرا بشکند و قی باز دارد؛ و اگر با روغن گل بر درد سر نهند که از گرمی آفتاب بود، نافع آید؛ سوزش مثانه و سحج امعا و اسهال و تب‌های محرقه را سودمند آید؛ و چون تف داده، میل فرمایند، منع نفث اللدم کند؛ و چون آبش بیاشامند، حیات را بکشد و سوزاک را سود دارد و شب‌کوری آرد، و مصلحش جرجیر است و گویند نعناع.

بقم

[۶۴]: به هندوی پتنک خوانند. گرم و خشک است در دویم. چون کوفته و

ریاض الادویه، ص: ۵۹

بیخته، بر جراحت پاشند، گوشت نو برویاند و جراحت را درهم آرد و قطع خون از هر موضع که باشد، بکند.

بلوط

: سرد و خشک است در دویم، و گویند در اول. چون نیم کوب ساخته، بجوشانند و صاف کنند و به قند سفید شیرین کرده، بیاشامند، نفث اللدم و قرحه الامعا را نفع دهد و شکم ببندد و تقطیر البول را سودمند آید و سیلان مزمن که از رحم آید، باز دارد؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش قند، و شربتی از او دو درم تا سه درم است، و بدلش به وزن آن خرنوب.

بلبلج

: به پارسی بلبله و هندوی بهیره گویند. [۶۵] سرد است در اول، و گویند در دویم خشک است و سیوم. معده را قوت دهد و دفع رطوبت کند و چشم را روشن کند؛ و مضر است به سفلی، و مصلحش عسل است، و شربتی از او سه درم تا پنج درم، و بدلش به وزن آن فاعیه [۶۶] خشک یا آملج بود.

بلادر

: به هندوی بهلاوه گویند. [۶۷] گرم و خشک است در چهارم. استرخای عصب و نسیان و فالج و لقوه را نفع دارد و ذهن را تیز گرداند و حافظه را قوت دهد و جمیع مرض‌های دماغی را که از برودت و رطوبت باشد، سودمند آید؛ و احداث مرض‌های سوداوی چون جنون و قوبا و جذام و نظایر آن کند؛ و دو مثقال آن کشنده بود. به مغز جوز یا کنجد خورند، مضر نرساند؛ و مداوای کسی که بلادر خورده باشد، به دوغ گاو و روغن گاو و جوآب و بادام و لعاب تخم به کنند و در آب سرد نشینند؛ و شربتی نیم درم است.

بیل

[۶۸] به پارسی نار هندی و دارگون گویند. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. طبیعت را قبض کند و باد را بشکند و احشا را قوت دهد و صلابت عصب را نفع رساند و قی باز دارد و فالج و لقوه را سودمند آید؛ و شربتی از او دو درم تا سه درم است.

بلسان

: شجره‌ای است در مصر، به موضعی که آن را عین الشمس خوانند. روغنش از حبّ انفع بود و حبّ از عود؛ و عود در «عین» گفته شود، و حبّش در «حاء»، و دهنش در «دال».

بنفسج

: به پارسی بنفشه گویند. سرد است در دویم، تر است در سیوم، و گویند سرد و تر است در اول. بجوشانند و آرد جو را به آب آن سرشته، طلا کنند، اورام حازه را نفع دهد و صداع که از گرمی باشد، دفع کند؛ و ریاض الادویه، ص: ۶۰

چون بر شربتش مداومت کنند، خشونت سینه و حلق را ببرد و سرفه و زکام گرم را سودمند آید و جرب مثانه و سوزاک را مفید باشد؛ و شربتی از او دو درم است تا چهار درم؛ اما مضرّ است به دل، مصلحش انیسون، و بدلش خبازی و نیلوفر است.

پنجنگشت

: به عربی ذو خمسه الاوراق و هندوی برگ سنهالو گویند. گرم است در اول، و گویند در دویم و خشک است در سیوم؛ و محلّ و ملطّف بود و تفتیح سده کبد کند؛ و چون به سکنجبین بیاشامند، صلابت سپرز را سودمند آید؛ و صداع آرد و چون بریان کرده خورند، سردرد کم آرد، و مصلحش صمغ عربی است؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم.

بندق

: به پارسی فندق گویند. گرم است در دویم، و گویند در سیوم، و تر است در اول. بهترین وی بزرگتر بود و طبیعت وی گرم است به اعتدال با اندک خشکی، و گویند در اول. پوست وی قابض بود. اما باه را قوت دهد و گزندگی جانوران، خاصّه عقرب را نفع رساند و سرفه کهنه را دفع کند؛ و مضرّ است به معده، و مصلحش فانیذ است؛ و شربتی از او پنج مثقال؛ و بدلش به وزن، مغز جوز، و گویند چلغوزه.

بندق هندی

: اته [۶۹] خوانند، و آن میوه‌ای است خوردتر از فندق و رنگش به سیاهی زند و به غایت املس بود. گرم و خشک است در اول. چون به سرکه طلا کنند، خنازیر را تحلیل [کند] و چون به آب مرزنگوش سعوط کنند، شب‌کوری را ببرد؛ و صاحب لقوه را چون سه روز سعوط کنند و در خانه تاریک بنشانند، رطوبت از بینی و روی او روان شود و صحت یابد.

بوزیدان

: بهترینش آن است که سفید و سطر بود و او را خطوط بسیار بود. گرم و خشک است در سیوم؛ و وجع المفاصل را نفع دهد و عصب را از بلغم و سودا و صفرا پاک سازد و منی بیفزاید و فربه آرد و رنگ روی را نیکو گرداند؛ و مضر است به انشین، و مصلحش خردل است؛ و شربتی از او دو درم، و بدلش به وزن آن بهمن سفید.

بورق

: به پارسی بوره گویند. بهترینش ارمنی است و آن را نظرون خوانند، و به هندوی کچلق گویند. گرم است در آخر دویم و خشک است در اول سیوم. قطع اخلاط غلیظ کند و مغص [۷۰] را ساکن گرداند و طبع را نرم دارد ریاض الادویه، ص: ۶۱

و بادها را بشکند؛ و چون در روغن گل حل کرده، نیم گرم در گوش چکانند، درد گوش را که از سردی باشد، مفید آید؛ و چون کوفته و بیخته، به عسل بسرشد و بر قضیب طلا- کنند، نعوظ تمام آرد؛ و چون به گلاب یا آب سوده، در چشم کشند، بیاض را ببرد؛ و چون زن فرزجه ساخته، بردارد، نشف رطوبات رحم کند؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است، و بدلش به وزن آن ملح یا ملح اندرانی.

بوش دربندی

: [۷۱] سرد و خشک است در آخر درجه اول؛ و چون به آب عنب الثعلب سوده، بر نقرس گرم طلا کنند، سودمند آید؛ و بدلش مامیثا یا حضض باشد.

بهرامج

: به پارسی بیدمشک بری گویند. طبعش معتدل است. شکم براند و ریاح غلیظ در هر عضوی که باشد، خاصه در سر، تحلیل دهد و خفقان را نفع رساند و دردسر که از صفرا بود، ساکن گرداند.

بهمن

: دو نوع است: سرخ و سفید؛ بهترینش سفید بود. گرم و خشک است در دویم، و گویند گرم و تراست در اول. دل را قوت دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزد و فربه آرد و سنگ مثانه بریزاند؛ و شربتی از او یک درم؛ و مضر است به سعال، و مصلحش انیسون است، و بدلش به وزن آن تودری، و نیم وزن آن لسان العصافیر است.

بیض

: به پارسی تخم مرغ گویند و به هندوی انده گویند. بهترینش تخم مرغ خانگی است. زرده اش گرم و تراست. چون نیم برشت کرده، خورند، زودتر هضم شود و غذای بهتر دهد و سرفه را سودمند آید و منی بیفزاید؛ و چون به عسل طلا کنند، کلف و برص را ببرد؛ و سفیده اش سرد و تراست، و چون بر پشت چشم طلا- کنند، درد چشم را که از گرمی بود، مفید باشد؛ و زرده تخم مرغ را

نیم برشت چنین سازند که تخم مرغ با پوست در دیگ اندازند و آتش دهند.

چون به جوش آید، شماره کنند به این نوع که یک دو سه چهار پنج تا به سه صد رسد؛ و اگر بی پوست اندازند، تعداد کنند تا به صد رسد، پس بیرون آرند.

بیش

[۷۲] بدترین زهرها است. مقدار یک دانگ از او کشنده است و تریاقش [بیش موش است؛ و] بیش موش حیوانی است مثل موش که مأوایش زیر درخت بیش بود؛ و الله أعلم بالصواب.

ریاض الادویه، ص: ۶۲

حرف التاء

تنبول

: که به هندوی بان گویند. گرم است در اول و خشک است در دویم، و گویند سرد و خشک است در دویم، و گویند سرد و خشک است در دویم، و گویند سرد و خشک است در اول.

بوی دهان خوش کند و اشتها آرد و باه را قوت دهد و بیخ دندان محکم گرداند و شکم ببندد و نشاط تمام آورد؛ و بدلش قرنفل خشک بود.

ترمس

: به پارسی باقلی مصری گویند. بهترینش سفید و فربه بزرگ بود.

گرم است در اول و خشک است در دویم. چون کوفته و بیخته، به عسل و سرکه سرشته، بر کلف و بهق طلا کنند، سودمند آید؛ و چون به سرکه آمیخته، بیاشامند، کرم معده را بکشد و صلابت سپرز را نفع دهد؛ و چون زن به مژ مکی و عسل فرزجه ساخته، بردارد، حیض براند و بچه بیندازد؛ و چون دواب را به طبخش بشویند، جرب را از دواب قلع کند؛ و شربتی از او سه درم است، و بدلش به وزن آن شیخ ارمنی است.

ترید

: به هندوی تسوت گویند. [۷۳] بهترینش آن است که مدور مضمغ و مجوف باشد و در سودن سفیدتر گردد و زودتر کوفته شود، و کهنه و باریک نباشد و به سطبری میان خنصر و بنصر بود؛ و چون کوفته، بیزند، هیچ ریشه نباید. طبعش گرم و خشک است در سیوم. مسهل بلغم رقیق است و گویند مسهل اخلاط غلیظه است؛ و گفته‌اند که مسهل اخلاط غلیظه وقتی باشد که او را به زنجبیل تقویت کنند. به مفلوج و به مصروع نفع دهد و سرفه بلغمی را دفع کند؛ و درد پشت را که در وقت حیض آمدن حادث گردد، سودمند آید؛ و شربتی از او نیم درم تا [یک] درم است و نزد بعضی دو درم تا سه درم است؛ و بدلش نیم وزن آن غاریقون، و دانگی و دانگ و نیم آن صبر است.

ترنجبین

: معتدل و ملین است. تب‌های گرم و سرفه را نفع دهد و خشونت سینه را دفع کند و تشنگی بنشانند؛ و شربتی از او ده درم تا بیست درم است. مضر است به سپرز، و مصلحش تمر هندی، و بدلش شیر خشت است.

تفاح

: به پارسی سیب گویند. آنچه شیرین بود، گرم و تر است در اول؛ و آنچه ترش باشد، سرد و خشک است در دویم؛ و آنچه می‌خوش بود، معتدل است در گرمی و سردی؛ و تفاح شیرین دل را قوت دهد و روح ریاض الادویه، ص: ۶۳

بیفزاید و باه برانگیزد؛ و تفاح می‌خوش تشنگی بنشانند و قی باز دارد و شکم ببندد؛ و تفاح ترش مولد نفخ، و تفاح عفص مورث خلط غلیظ بود؛ و دفع مضر آن به گوارش نعنای و گل‌قند کنند.

تمر هندی

: به پارسی خرما هندی، و هندوی املی [۷۴] گویند. بهترینش رسیده زرد و شیرهدار و ترش بود. طبیعتش سرد است در سیوم و خشک است در دویم. دفع مضر صفرای و اخلاط محترقه کند و اشتها آرد و معده را قوت دهد و قی باز دارد و تشنگی بنشانند و کرب و اندوه را سودمند آید و طبیعت را نرم گرداند و خارش اعضا و یرقان و خفقان را نفع رساند؛ و مضر است به سینه، و مصلحش شربت بنفشه و خشخاش است، و بدلش آلوی سیاه بود.

تمر

: به پارسی خرما گویند. گرم و تر است در اول. منی بیفزاید و باه برانگیزد و رنگ روی را نیکو گرداند و درد پشت و سرون را که از سردی باشد، نفع رساند؛ و چون بر خوردنش مداومت نمایند، صداع و قلاع و خناق آرد و دندان را تباہ کند، و مصلح آن بادام و خشخاش بود.

توت حلو

: به پارسی توت شیرین گویند. بهترینش بزرگ شیرین بی‌دانه بود. گرم است در اول، و تر است در دویم. بول براند و بدن فربه کند و رنگ روی را نیکو گرداند؛ و چون به طیبخ پوستش مضمضه کنند، درد دندان را دفع کند.

توت حامض

: به پارسی شاه توت گویند. بهترینش سیاه بزرگ بود. سرد و خشک است در دویم، و گویند تر است. درد گلو را نفع دهد و شکم ببندد و صفرای فرو نشانند؛ و چون پانزده درم آب برگ او بیاشامند، گزیدگی رتیلا را نفع دهد؛ و بسیار خوردن آن مغص آورد. مصلح وی اطریفل کوچک بود.

تودری

: گرم و خشک است در دویم، و گویند گرم و تر است در اول. چون کوفته و بیخته، به ماء العسل ضماد سازند، سرطان را نفع دهد؛ و چون لعابش در چشم کشند یا چکانند، ریش چشم را از مده پاک گردانند. چون نرم سوده، به روغن بابونه طلا کنند، صلابت نقرس را ببرد. چون ممزوج بر زرده تخم مرغ نیم برشت کرده، خورند، باه برانگیزد؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است.

توتیا

: انواع است. بهترینش هندی است که به پارسی توتیای هندی است

ریاض الادویه، ص: ۶۴

که به هندوی باتهوتی گویند. بعد از آن کرمانی که به پارسی توتیای سفالک و به هندوی کپره خوانند. طبعش سرد است در اول و خشک است در دویم. آنچه شسته باشند، ریشها را نفع دهد و حفظ صحت چشم کند؛ و بدلش به وزن آن شادنج است.

توفال النحاس

: به پارسی توفال مس گویند. گرم است و خشک است در سیوم. گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفان و تاریکی چشم را ببرد؛ و چون نیم مثقال از آن نرم سوده، ببیزند و با یک مثقال علك البطم حب ساخته، فروبرند، مسهل بلغم باشد؛ و گویند یک مثقال را به ماء العسل همین عمل کند.

تین

: به پارسی انجیر گویند. طبعش گرم است در آخر درجه اول، و معتدل در خشکی و تری. بهترینش زرد و سفید رسیده بی دانه بود. خشونت حلق و سینه را نفع رساند و تشنگی که از بلغم شور باشد، دفع کند و ریگ کرده و مئانه را بریزاند و گزیدگی سگ دیوانه و عقرب و رتیلا را سودمند آید و درد پشت و تقطیر البول را نیکو گرداند و باه برانگیزاند و شکم براند؛ و چون هر روز پنج عدد انجیر که در سرکه پرورده باشند، به ناشتا میل نمایند و پانزده عدد دیگر از انجیر موصوف کوفته، نیم گرم بالای سپرز طلا کنند، صلابت سپرز را ببرد؛ و انجیر مضر است به معده، و دفع مضرتش به سکنجبین سفرجلی کنند؛ و بدلش در انزاح [۷۵]، حب الصنوبر است.

حرف الناء

ندی

: به پارسی پستان آدمی که به ترکی امجک و به هندوی چوچی گویند؛ و چون پستان زنی را که دختر شیرخواره داشته باشد، در دهان خود نهاده، بکنند، درد دندان را که از گرمی باشد، ساکن گرداند و جوشش دهان را که از سودا باشد، سود دارد و سوزش زبان را که از صفرا بود، نفع دهد.

نعلب

: به پارسی روباه و به ترکی تلکی و به هندوی لوکری گویند. چون روباه را زنده بجوشانند تا مهرا شود و صاف کنند و در آب آن بنشینند،

ریاض الادویه، ص: ۶۵

وجع مفاصل را سودمند آید. اگر از آن در گوش چکانند، درد گوش را زایل گردانند و گرانی گوش را ببرد؛ و چون شش او را جوشانیده و صاف کرده، به ناشتا بیاشامند، تنگی نفس و سرفه را نفع دهد؛ و چون پیه او را به پوست تخم مرغ سوخته، طلا کنند، علت داء الثعلب را دفع کند.

ثمره الطرفاء

: کرم‌زوست، و در «حرف کاف» گفته شود.

ثمره الکبر

: به پارسی بار کبر گویند. گرم است در سیوم و خشک است در چهارم. چون به سرکه و نمک پرورش داده خورند، سده جگر بگشاید و صلابت سپرز را ببرد و طبع را نرم دارد.

ثوم

: به پارسی سیر و به ترکی سرمساق و به هندوی لهسن [۷۶] گویند؛ گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیوم. آب وی گرمی گوش را نفع دهد و نفخ را دفع کند و سرفه کهنه را که از سردی باشد، سودمند آید؛ و چون در طیبخ برگ و بیخش نشینند، حیض براند و مشیمه بیرون آرد؛ و مصدع است، و مصلحش ترشی و گوشت فربه، و بدلش ثوم بزی و ثوم بستانی بود.

حرف الجیم

جاورس

: به پارسی گاورس و کال و به هندوی لهی دره [۷۷] گویند. سرد است در اول و خشک است در سیوم. قابض و مجفف بود و بول براند و خون بد از وی تولد کند و دیر هضم شود و غذای اندک دهد، و اصلاحش به شیر کنند، و بدلش در شکم بستن برنج بود.

جاوشیر

: او را گاوشیر نیز گویند. بهترینش آن بود که تازه و تیزبوی و به رنگ زعفران باشد و در آب زود حل شود. گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. وجع مفاصل سرد را نفع دهد و صداع بلغمی را دفع کند و استسقا و تقطیر البول و صلابت رحم و جرب مثانه را سودمند آید و قولنج را بگشاید؛ و شربتی از او نیم مثقال تا یک مثقال است. مضر است به اعصاب و انشین، و مصلحش مرتبای جوز بود، و بدلش سکینج و گویند بدل وی آب لبن است.

ریاض الادویه، ص: ۶۶

جاکسو

: به پارسی چشخام گویند. [۷۸] گرم و خشک است در دویم. چون سوده و بیخته، در چشم کشند، درد چشم را نفع دهد و چون بر جراحت مادرزاد پاشند، به زودی درهم آرد، مجرب است؛ و اگر سحق کرده به ریش قضیب پاشند، به زودی نیکو شود؛ و در وی قبض است؛ و لقوه را نیز سودمند بود.

جبن

: به پارسی پنیر گویند. طبیعت رطبش سرد و تراست در سیوم. بدن فربه کند و طبع را نرم دارد و سنگ کرده پیدا کند، و مصلحش عسل یا قند است؛ و طبیعت یابسش گرم و خشک است در سیوم. معده را بدبو بود و دیر هضم شود و تشنگی آرد و احداث سنگ کرده کند؛ و باید که در میان دو طعام بخورند، و چون بریان کرده بخورند، شکم بیند.

جدوار

: به فارسی زدوار و به ترکی بافرین و به هندوی نرسی گویند. [۷۹] بهترین آن بنفشجی است که از جانب خطا می آورند و چون نیم مثقال از او صلایه کرده، به یک کاسه شیر گاو آمیزند و میل نمایند، دفع ضرر نیش و جمیع زهرها کند؛ و چون دو دانگ از او بسایند و به پیاله‌ای گلاب نیم گرم بیاشامند، درد معده را نفع دهد و قولنج بگشاید و سنگ کرده و مثانه بریزاند و عسر البول و تب ربع را سودمند آید؛ و گویند قرحه امعا آرد؛ و کسی که خیارک داشته باشد، با سرکه ساییده، طلا نماید، سودمند آید، مجرب است؛ و اگر به ریش‌های پلید و کهنه، کوفته، پاشند، گوشت مرده بخورد و جراحت به اصلاح آید؛ و مصلحش شیر آهن تاب کرده است، و بدلش در تریاق سه وزن آن زرنباد است.

جرجیر

: به پارسی تره تیزک و به هندوی جندسور [۸۰] گویند. گرم است در سیوم، و گویند در دویم؛ خشک است در اول. مسخن و مفتح و مهتج باه بود و صداع و سدر آرد و منی بیفزاید و شکم براند؛ و گفته‌اند که چون بکوبند و آبش را در بیخ درخت انار ترش بریزند، انار شیرین گردد.

جراد

: به پارسی ملخ و به ترکی چورکن و به هندوی تیدی گویند. گرم و خشک است در اول. چون بخور کنند، بواسیر را دفع گرداند و عسر البول را نفع دهد؛ و در مستعمل بدل وی بقله الحمقا است.

جزر

: به پارسی زردک و به هندوی کاجر گویند. گرم است در آخر درجه
ریاض الادویه، ص: ۶۷

دویم؛ تراست در آخر اول. ملین و ملطف بود و نعوظ تمام آرد و منی بیفزاید و بول براند و دیر هضم شود؛ و اصلاحش به آبکامه و سرکه و خردل کنند.

جزر بری

: شقاقل است، و در «حرف شین» گفته شود.

جزمازج

: به پارسی کزمازو و به هندوی مایین و به عربی ثمره الطرفا و عذبه گویند. گرم است در اول و خشک است در دویم؛ و گویند در اول سرد است و خشک است در دویم. چون بکوبند و ببیزند و به سرکه سرشته، بر سپرز طلا کنند، سودمند آید. چون نرم سوده، در بینی دمنند، قطع رعاف کند؛ و چون دو درم از او به چهار درم شربت حبّ الآس میل کنند، نفث الدّم و اسهال کهنه را نفع دهد، و سیلان رطوبت رحم را سودمند آید؛ و شربتی از او دو درم تا سه درم است، و بدلش نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن انزروت سرخ است.

جصّ

: به پارسی گچ گویند. سرد و خشک است در اول. چون بکوبند و ببیزند و به سرکه سرشته، [به بینی یا] در پس سر طلا کنند، رعاف را دفع کند؛ و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند، نافع بود.

جفت بلوط

[۸۱]: سرد و خشک است در دویم. ادرار حیض کند و ریش روده را نفع دهد و شکم ببندد؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال، و بدلش به وزن آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ است.

جلنار

: به پارسی گلنار گویند. سرد است در آخر درجه اول، و خشک است در دویم. چون شکم ببندد و ریش روده را نفع دهد و بیخ دندان را محکم گرداند؛ و چون در سرکه جوشانیده و صاف کرده، بدان مضمضه کنند، جوشش دهان را دفع کند؛ و شربتی از او یک درم است تا دو درم و تا سه درم نیز فرموده‌اند. مضرّ است به سر، و مصلحش کتیره است، و بدل وی اقماع الرمان است یا جفت بلوط.

جلغوزه

: حبّ الصنوبر کبار است، و در «حرف حاء» گفته شود.

جنطیانا

: بهترینش رومی است که سرخ و خوشبوی باشد. گرم است در سیوم و خشک است در دویم. سده جگر و سپرز بگشاید و بول و حیض براند و گزیدگی جمیع جانوران را نفع دهد. چون زن فرزجه ساخته، بردارد، بچه بیندازد؛ و شربتی از او نیم مثقال است تا یک مثقال. مضرّ

ریاض الادویه، ص: ۶۸

است به سینه و مصلحش اسقوردیون بود، و گویند یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر.

جند بیدستر

: به پارسی آتش بچگان و خایه سگ آبی و به ترکی قندزفیری گویند. گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. رعشه و خدر و فالج و صداع و نسیان که از سردی باشد، نفع دهد؛ و چون بخور کنند، یا فرزجه بردارند، بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آرد؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است، و گویند یک مثقال تا دو مثقال؛ و بدل آن وجّ و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مشک است.

جوز

: خسف خوانند به پارسی چارمغز و گردکان و هندوی اکهروت [۸۲] گویند. گرم است در سیوم و خشک است در اول؛ و گویند گرم و تر است در دویم. چون مغزش را به آبکامه خورند، شکم براند، کرم دراز و حبّ القرع بیرون آرد؛ و اگر با انجیر خورند، دفع جمیع زهرها کند؛ و خوردن مغزش محرور مزاج را مضرّ است، و مصلحش سکنجبین است، و شربتی از او پنج درم تا ده درم؛ و بدلش به وزن آن حبه الخضرا و گویند جوز هندی بود.

جوز هندی

: نارجیل است، و در «حرف نون» گفته شود.

جوزبوا

: به پارسی جوزبویا و به هندوی جعفر [۸۳] گویند. گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. بوی دهان را خوش کند و جگر و معده را قوت دهد و روشنایی چشم بیفزاید و شکم ببندد و عسر البول را سودمند آید و نشاط آرد؛ و شربتی از او دو درم تا سه درم است. مضرّ است به شش، و مصلحش عسل بود، و گویند آب گرم؛ و بدلش به وزن آن بسباسه است.

جوز المائل

: و جوز المائل نیز گویند و به هندوی دهاتوره [۸۴] گویند. سرد و خشک است در چهارم. مخدرّ و مغشّی و مقیّ و منوم بود و احداث سبات و خناق کند و کسی را که حرارت مفرط باشد، چون قیراطی از او میل نماید، سودمند آید؛ و یک مثقال از او کشنده است، و مصلحش لبن حلیب است.

جوز القی

: به هندوی ماتفر گویند. [۸۵] گرم و خشک است در دویم. مقی و مسهل بلغم بود و فالج و لقوه را نفع دهد؛ و شربتی از او دو درم است.

جوز السرو

: به پارسی بار سرو گویند. سرد و خشک است در دویم. اعصاب را قوت دهد و قطع خون کند؛ و زنی را که رحمش بیرون آمده باشد، در

ریاض الادویه، ص: ۶۹

آب آن نشیند، نفع رساند؛ و شربتی از او نیم درم است. مضر است به دل و اعصاب. مصلحش عسل و روغن بادام است، و بدلش به وزن آن ابهل.

جعدہ

: گرم است در سیوم و خشک است در دویم. با سرکه بر سپرز ضماد کنند، سودمند آید، حیض براند و یرقان سیاه را نفع دهد، و حبّ القرع بیرون آرد؛ و عصاره وی چون در چشم کشند، تاریکی ببرد. مضر است به معده، و مصلحش حماما است؛ و بدلش در بیرون آوردن دیدان و حیض و بول، پوست انار تر و چهار دانگ پوست سلیخه و گویند بدل آن فودنج است.

حرف الحاء**حبّ النیل**

: قرطم هندی است، به پارسی تخم نیلوفر و به هندوی سوهاک و سمت و سواک و کوه چوبی و مرچائی گویند. [۸۶] گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. اخراج سودا و بلغم کند و کرم معده و حبّ القرع بیرون آرد و بهق را نفع دهد؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است؛ کرب و غثیان آرد. بهتر آن است که به روغن بادام چرب کرده و هلیله با وی یار نموده، استعمال کنند. بدل وی در اسهال سودا، نیم وزن آن حنظل است و دانگ وزن آن حجر ارمی بود.

حبّ السفرجل

: به پارسی به دانه گویند. بهترینش آن [است] که از به ترش گیرند. سرد و تراست در دویم. ملین بی قبض است خشونت حلق و قصبه شش را که به لعاب وی رطب کنند، و بیوست زایل گردانند؛ و چون مغز وی بکوبند و با نبات حبّ سازند، و یا لعاب وی به لعاب بادام و نبات، و با روغن بادام خورند، سرفه گرم را سود دهد. شربتی دو درم. مضر است به گرده، و مصلحش نبات، و بدلش بذر قطونا است.

حبّ الزّلم

: گرم است در سیوم و تر است در اول. منی زیاده کند و چون خاییده بر کلف طلا کنند، زایل گرداند؛ و اما مولد صداع است، و مصلحش بنفشه، و بدلش شقاقل بود.

حاشا

: به پارسی پودنه کوهی است. گرم و خشک است در سیوم و گویند ریاض الادویه، ص: ۷۰

در دویم. بول و حیض براند. سینه و شش و معده و جگر پاک کند و منع نفث الدم سازد؛ و اگر با نمک و سرکه بیاشامند، مسهل کیموس بلغمی، و قولنج و لقوه و نسیان را سودمند آید؛ و اگر به عسل سرشته بر سرطان طلا کنند، نافع بود. شربتی دو مثقال است. مضر است به شش، و مصلحش نعناع، و بدلش یک و نیم وزن، صعتر کوهی است.

حَب السمنه

: به پارسی نقل خواجه گویند. گرم و تر است در اول، و گویند در دویم. فربه آرد و منی بیفزاید و باه برانگیزد؛ و شربتی از او دو مثقال تا سه مثقال است. مضر است به شش، مصلحش قند است، و بدلش نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد، و گویند به وزن آن حَب محلب [۸۷] است.

حَب الخروع

: تخم بید انجیر است، و گفته شود.

حَب بلسان

: به پارسی تخم بلسان گویند. گرم و خشک است در دویم. سرفه و عرق التّسا را نفع دهد و صرع و سدر را دفع کند و گزیدگی جانوران را سودمند آید؛ و شربتی از او دو درم است؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش کتیره است، و بدلش عود بلسان است.

حَب السوداء

: شونیز است، و گفته شود.

حَب القطن

: حَب البقر نیز گویند. به پارسی پنبه دانه و به هندوی بتول گویند. [۸۸] گرم و تر است در اول. ضیق التّفس و سرفه را نفع دهد و طبع را نرم دارد؛ و شربتی از او هفت درم است. مضر است به گرده، مصلحش خمیره بنفشه، و بدل آن تخم کنگر است.

حَب الغار

: خشک است در سیوم. چون دو مثقال از او میل کنند، خدر و فالج را نفع دهد و لقوه و تمدد را سودمند آید و مغص را که از ریاح غلیظ بود، دفع کند؛ و بدلش مغز بادام تلخ است.

حَبِّ الصَّنوبرِ کبار

: به پارسی جلغوزه گویند. گرم است در دویم و خشک است در اول؛ و گویند گرم است در دویم و تر است در اول. رعشه و عرق النساء را نفع دهد و باه برانگیزد و منی بیفزاید و سنگ مثانه بریزاند؛ و شربتی از او سه درم تا پنج درم است، و بدلش به وزن آن جوز هندی؛ و آن مصدع است، و مصلحش خشخاش، شکر و یا تخم خربزه بود.

حَبِّ الصَّنوبرِ صغار

: و آن تخمی است مثلث شکل، در طعم شیرین و

ریاض الادویه، ص: ۷۱

شبیبه به جلغوزه بود. گرم و خشک است در دویم. استرخا و ضعف بدن را مفید بود و فربه آرد و معده و گرده را قوت دهد؛ و شربتی از او سه درم تا چهار درم است، و بدلش حب صغار و حب صنوبر کبار است.

حَبِّ القلت

[۸۹] ماش هندی است، و در «قاف» گفته شود.

حَبِّ الآس

: به پارسی تخم مورد و تخم مرد گویند. [۹۰] سرد و خشک است در اول و گویند گرم و خشک است. شکم ببندد و منع نفث الدم کند و معده را قوت دهد و بول براند و سرفه را مفید باشد و گزیدگی رتیلا و عقرب را نفع رساند و ریش مثانه را سودمند آید؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش صمغ عربی است؛ بدلش ورق وی بود یا نیم وزن آن سقر، و شربتی از او سه درم تا پنج درم است.

حَبِّ الزَّمان

: به پارسی انار دانه. سرد و خشک است در اول. شکم ببندد و قی و غشیان باز دارد و صفرا فرونشاند؛ و شربتی از او سه درم تا ده درم است، بدل وی سماق بود.

حَبِّ البان

: به پارسی پسته بادیه [۹۱] گویند. گرم است در دویم؛ تر است در اول. کلف و خیلان را ببرد و جرب و خارش اعضا را نفع دهد و صلابت سپرز را سودمند آید؛ و شربتی از او دو درم تا سه درم است.

حَبِّ الملوک

: به شیرازی باتو و به پارسی ماهودانه و به هندوی جمالکوته گویند. [۹۲] گرم و خشک است در دویم. مسهل که طیبیان و جزّاحان به خلق خدای می دهند و بیشتری را می کشند و اندکی که زنده می مانند، چنان معیوب می سازد که به صلاح نمی توان آورد. حبّ الملوک، بهتر آن است که گرد آن نگردند؛ اما مسهل رطوبات سودا و بلغم باشد، و با پوست بد است، باید که پوست و میانه او که مثل زبان گنجشک برآید، دور کنند. شربتی از او یک حبه تا دو حبه، و گویند از دو دانگ تا نیم درم. اما سحج امعا آورد، و مصلحش شیر تازه که بعد آن خورند.

حبّ القرع

: به پارسی تخم کدو گویند. سرد و تراست در دویم. سرفه گرم را نفع دهد و تشنگی ببرد و تبهای صفراوی را سودمند آید و عسر البول را که از حرارت بود، زایل کند. مضرّ است به مثانه، و مصلحش تخم کرفس بود، و بدلش کتیرا است؛ و شربتی از او سه درم تا پنج درم است.
ریاض الادویه، ص: ۷۲

حبّ الخضراء

: به شیرازی بن و به پارسی کسبور گویند. [۹۳] گرم و خشک است در سیوم، و گویند در چهارم. مسخّن سینه و گرده بود و بول براند و نعوظ آرد و مرضهای بلغمی را سودمند آید؛ و مصدّع است، و مصلحش سکنجبین در لبوب فواکه ترش، و گویند کتیرا است و خمیره بنفشه، و بدلش مغز جوز و گویند مغز پسته به وزن آن و نیم وزن آن مغز بادام، و شربتی از او دو درم تا چهار درم است.

حبّ الزّیب

: به پارسی دانه مویز گویند. سرد است در اوّل و خشک است در دویم. شکم ببندد؛ و مضرّ است به روده، و مصلحش کتیره است، و شربتی از او پنج درم است.

حبّ الذّیب

: به پارسی پازهر حیوانی گویند. بهترینش آن است که چون با شیر بر سنگ ساییده، رنگ شیر مایل به سرخی گردد. طبیعتش به اعتدال نزدیک است. چون دوازده جو از او در یک کاسه شیر گاو حلّ کرده، دهند، دفع مضرّت جمیع زهرهای نباتی و معدنی و حیوانی کند.

حبّ الکشری

: به پارسی دانه امرود گویند. بهترینش بزرگ و زرد رنگ بود. گرم و خشک است. وجع شش را مفید آید. شربتی چهار درم. مضرّ است به گرده، و مصلحش عنّاب یا بذر قطونا است.

حبّ الزّیاس

: به پارسی تخم ریاس خوانند. سرد و خشک است. حرقت صفرا و حکّه را سودمند آید، و بدلش تخم حمّاض بستانی است.

حبّ المحلب

: در پارسی پیوند مریم و هندوی کهنوله [۹۴] گویند. طبعش گرم و خشک است و گویند در اوّل. بول براند [و] حبّ القرع بیرون آرد.

سدّه سپرز و جگر بگشاید. سنگ گرده و مثانه را بریزاند؛ و مضرّ بود به دماغ گرم و احشا و مصلحش ربّ اترج است یا ریاس، و بدلش مغز بادام تلخ مقشّر بود.

حبّ القفل

: بذر رمان بزی است. به پارسی انار دانه دشتی خوانند، و مغاث بیخ وی است. طبیعتش گرم و تر است در دویم، و گویند خشک بود. قوّت تر مزاجی بدهد و فربه آرد و بریان کرده نیکو است؛ و مضرّ است به سر، و مصلحش روغن گل و سرکه بود، و بدل آن به وزن آن تودری سرخ است و گویند مغاث یا حبّ صنوبر است.

ریاض الادویه، ص: ۷۳

حبّ الزّشاد

: حرفی است یونانی. [۹۵] به پارسی تخم سپندان و تره تیزک گویند. طبیعتش گرم و خشک است. سفید وی حرارت کم دارد. مغص بلغمی را سودمند آید. چون به آب گرم در روغن بیاشامند، طبیعت را براند و قولنج بگشاید و بادهای روده را بشکند؛ و بریان کرده شکم ببندد؛ و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند، سرفه که از خلط غلیظ بود، سود دهد؛ و اگر سوده، با عسل یا صابون خلط نموده، بر نمش طلا کنند، بشره را به حال اوّل آرد؛ و برگ آن خشک کرده حکم تخم آن دارد؛ و برگ تر آن به قوّت آن کمتر بود؛ و مضرّ است به سینه، و مصلحش نبات به جلاب، و بدلش خردل یا تخم جرجیر.

حجر التّیس

: به پارسی پادزهر حیوانی گویند. بهترینش آن است که چون با شیر بر سنگ بسایند، رنگ شیر به سرخی مایل شود. طبعش به اعتدال نزدیک است. چون دوازده جو از او در یک کاسه شیر گاو حلّ کرده بدهند، قطع مضرّت جمیع زهرهای نباتی و معدنی و حیوانی کند.

حجر الحیّه

: به پارسی مهره مار گویند، و آن در قفای مار افعی یافته شود؛

و بر چند نوع بود

: سیاه رنگ، و رمادی اللون، و مخطط. چون دانگی از او تا دو دانگ در شراب حل کرده، خورند، دفع جمیع زهرها کند.

حجر البقر

: گاو زهرج است، و گفته شود.

حجر اليهود

: به پارسی سنگ جهود گویند. اشتها را ببرد و چون مثقالی به آب سائیده بیاشامند، سنگ مثانه بریزاند و عسر البول را نفع دهد و معده را ضعیف کند؛ و سپرز را مضر است، و مصلح وی عسل است

حجر الیشف

: به پارسی سنگ یشم گویند. بهترینش سبز شفاف بود. چون زن به گردن آویزد، دشواری زادن بر او آسان گردد.

حجر البلور

: به پارسی سنگ بلور گویند. چون به گردن کسی آویزند که در خواب ترسد، سودمند آید.

حرمل

: به پارسی اسپند و به شیرازی هزار اسپند گویند. طبعش گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم. جهت درد مفاصل طلا کنند، سودمند آید. اگر به ادویه قاقلات دود بخورند، حبّ القرع را بیرون آرد و قولنج را نافع بود. وجع الورك را از آب آن نطول کنند، سودمند آید؛ و

ریاض الادویه، ص: ۷۴

محرک جماع بود. بول و حیض براند؛ و اگر دوازده شب پی در پی هر شب یک مثقال و نیم سفوف سازند، عرق النساء را به غایت مجرب است. فالج و تشنج سرد را عظیم سودمند آید. مصدع است، و مصلح آن بعد آن رب فواکه ترش خورند و گویند مصلح او قرفه و دارچینی است، و بدل او به وزن آن قردمانا یا تخم سداب است.

حسک

: به پارسی خارخسک و به هندوی کوکهر [۹۶] گویند. گرم و خشک است در اول، و گویند معتدل است در گرمی و سردی. مواد را نضج دهد و تلین طبیعت کند و قولنج بگشاید و سنگ گرده و مثانه بریزاند و نعوظ آرد و منی بیفزاید؛ و چون دو درم بیاشامند، گزیدگی افعی را سودمند آید و دفع ادویه قتاله کند؛ و شربتی از او هفت درم تا ده درم است. مضر است به سر، و مصلحش روغن بادام یا روغن کنجد تازه بود.

حصرم

: به پارسی غوره گویند. سرد است در اوّل و خشک است در دویم؛ و گویند سرد است در دویم و خشک است در سیوم. صفرا فرونشاند و دفع حرارت کند و شکم ببندد و مغص آرد، و مصلحش گلکند است، و بدلش ریاس یا حمّاض اترج بود.

حضض

: بهترین انواعش مکی است و به هندوی پهنکره [۹۷] گویند. سرد و خشک است در دویم و گویند در سیوم. روشنی چشم بیفزاید و شقاق معده را پاک کند و سحج را نفع دهد. جهت نزله‌های دم از روده و خون زنان که به غیر قاعده آید و ورم‌های چشم و ریش‌های فم و اذن و دبر سودمند آید؛ و چون بدان غرغره کنند، خناق را زایل کند؛ و زن چون به خود گیرد، قطع رطوبت که از رحم بود، کند؛ و اگر بیاشامند نفث اللّم و سرفه را سود دهد؛ و برای گزیدگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن نافع آید؛ و برای وجع سپرز ضماد کردن و خوردن سودمند بود و صفرا فرو نشاند و دفع حرارت کند؛ و شربتی نیم درم است، و مضر بود سپرز را، و مصلح آن حماما و مصطکی، و بدلش فیلزهرج [۹۸] است.

حلبه

: به پارسی شملیت و به هندوی میته خوانند. گرم و خشک است در دویم. سینه را نرم دارد و سرفه را نفع دهد و ضیق النفس را سودمند آید و باه برانگیزد؛ و چون دو مثقال از او بکوبند و ببینزند و به آبی که دو مثقال ریاض الادویه، ص: ۷۵

بوره ارمنی در او حلّ کرده باشند، سرشته، طلا کنند، صلابت سپرز را ببرد؛ و چون در طبخ نشینند، حیض بگشاید و درد رحم را زایل گرداند؛ و منضج و ملّین ورم‌های بلغمی اندرونی و بیرونی بود و بادها را بشکند و بلغم لزج را از سینه برآرد و بواسیر را سود دارد؛ و چون با غسل بیاشامند، خلطهای بد که در امعا بود، براند؛ و چون سر بدان بشویند، حزاز [۹۹] را زایل کند و دنبلیها را [باز] گرداند؛ و مضرّ است به انثین، و مصلح آن روغن قسط تلخ بود.

حلتیت

: به پارسی انگزه و به هندوی هنک گویند. [۱۰۰] گرم است در سیوم و خشک است در دویم. حتمی ربع را نفع دهد و بادها را دفع کند. داء الثّعلب را به سرکه سودمند آید و نعوظ آرد و بول و حیض براند و بچه بیندازد؛ و چون با سرکه غرغره کنند، علق از حلق بیرون آرد؛ و چون با سرکه سحق نموده، بر قوبا طلا کنند، سودمند آید؛ و برای گزیدگی سگ دیوانه نهادن یا با شیر یا جنطیانا آشامیدن نافع بود؛ و اگر با سکنجبین بیاشامند، شیری که در اندرون شکم بسته باشد، بگدازند، صرع را نفع دهد؛ و اگر با زیت بگدازند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا بمالند، به غایت سود دهد؛ و درد مفاصل و بواسیر و مغص را زایل کند؛ و مضرّ است به جگر و معده، و مصلح او اشق است، و شربتی از او پنج درم است.

حمص

: به پارسی نخود و به ترکی بولچاق و به هندوی چهنه گویند. [۱۰۱] بهترینش سفید و بزرگ است. گرم و تر است در اوّل و گویند خشک است در دویم. طبیعت را نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه برانگیزد و حیض بگشاید و روغن آن قوبا را زایل کند و

بجای الصوت را نفع دهد و رنگ روی را نیکو گرداند؛ و طیبخ نخود سیاه سنگ کرده را بریزاند و بچه بیندازد و ادرار بول از نخود سفید بیشتر کند. جرم او ثقیل بود به معده، و مصلح او معجون گل است.

حمام

: به پارسی کیوتر و به هندوی پریوه گویند. لحمش گرم و خشک است در دویم. گرده را قوت دهد و منی بیفزاید و فالج و لقوه و خدر و استرخای بدن را نفع دهد؛ چرا که گرم است و رطوبت بسیار دارد؛ و چون با پر و لحم بسوزانند و در چشم کشند، تاریکی و شبکوری چشم را ببرد؛

ریاض الادویه، ص: ۷۶

و اگر همراه گوشت، سرکه و آب غوره و گشنیز خورند، مصلح ضرر او باشد؛ و گفته‌اند در خانه کسی که کیوتر باشد، اهل آن خانه از خدر و فالج و شکسته و جمود و سبات ایمن گردد.

حماما

: به شیرازی یا هو گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. منضج ورم‌های گرم بود. چون بر پیشانی ضماد کنند، درد سر را زایل کند؛ و اگر با بادروج بر گزیدگی عقرب ضماد کنند، سودمند آید، نقرس را نفع دهد و ورم چشم که از گرمی بود، آن را نافع آید؛ و چون زن از آن فرزه بردارد و یا در طیبخ آن نشیند، درد رحم را زایل کند و سده کبد بگشاید و بول براند. شربتبی از او دو درم است. مصدع و منوم و مسکر است. مصلحش صندل و گلاب است، و بدلش اسارون، و گویند وج یا قرنفل به وزن آن باشد.

حمامر اهلی

: به پارسی خر و به ترکی ئشک و به هندوی کوتهیه گویند. لحمش گرم و خشک است در دویم. چون خاکستر لحمش یا جگر او با زیت بر شقاقی که از سردی عارض شده باشد، بمالند، نفع دهد؛ و چون بر خنازیر طلا کنند، سودمند آید؛ و چون عورتی که عقرب او را گزیده باشد، باژگونه بر خر نشیند، دردش فی الحال ساکن گردد. اگر پوست پیشانی وی پاره‌ای مصروع با خود دارد، تا یک سال تمام، چون سال دیگر شود، پاره‌ای نو نگاه دارد، تا سال آینده صرع زایل شود.

حمامر وحشی

: به پارسی گورخر گویند. لحمش گرم و خشک است در سیوم. فالج و لقوه و رعشه را مفید بود و تشنج و تمدد بلغمی را نفع دهد. درد پشت و گرده را سودمند آید. چون بیه وی بر کلف طلا کنند، سود دهد؛ و اگر با روغن قسط بجوشانند، جهت درد پشت و گرده که از بلغم باشد و باد غلیظ را نفع دهد؛ و زهره وی برای داء الثعلب و دوالی، مالیدنی، سودمند بود؛ و چون لحم او را با آب و نمک و دارچین و زنجبیل در مرق کرده، بیاشامند، دردهای مفاصل و بادهای غلیظ را نفع دهد؛ و از خوردن بسیار آن تمدد و ثقل و درد معده پیدا کند. اولی آن است که بعد آن جوارش شهریاران و تمری خورند.

حنا

: به هندوی مهندي گویند. سرد و خشک است در دویم، و گویند معتدل

ریاض الادویه، ص: ۷۷

است در گرمی و سردی، و خشک است در اول. چون نیم مثقال از او بجوشند و صاف کنند و به قند سفید شیرین کرده، قدری گلاب ضمّ ساخته، نیم گرم بیاشامند، درد معده را نفع دهد و قولنج را دفع کند؛ و جهت ورم‌های گرم و سوختگی آتش و شکستگی استخوان و ریش دهان و در مرهم‌ها مفید آید؛ و چون ابتدای آبله به آب سرشته بر کف پا طلا کنند، ایمن گردد از آن که در چشم آبله بر آید؛ و مضر بود به حلق، و مصلحش کثیره است.

حنطه

: به پارسی گندم و به ترکی بغدی و به هندوی کیهون گویند. گرم [است] در اول و معتدل است در خشکی و تری؛ و چون بخایند و بر دنبل طلا کنند، دنبل را منفجر گردانند؛ و چون بر گزیدگی سگ دیوانه نهند، نفع رسانند؛ و روغن وی قوبا را نفع دهد.

حنظل

: به شیرازی کوست و به کرمان خرزهره و نیز خرزبه روباه و به عربی علقمه و به پارسی هندوانه تلخ و هندوی اندر این تویزی گویند. [۱۰۲] گرم است در سیوم و خشک است در دویم. لحمش مسهل بلغم غلیظ و سودا و صفرا بود. درد مفاصل و اعصاب و عرق النسای بارد را مفید بود. دماغ را از اخلاط ردّیه پاک کند و قولنج ریجی را بگشاید. ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء التعلب و داء الحیثه و جذام را سودمند آید، خاصّه به ادویه خلط کنند، مانند انیسون و افیمون و نمک هندی و صبر سقوطری و ایارج فیکرا. بیخ وی بر گزیدگی عقرب و افعی به خوردن و طلا کردن مفید آید. بخور کردن بواسیر را نافع بود؛ و چون زن به خود برگردد، بچه بکشد؛ و باید که در گرمای گرم و سرمای سرد مستعمل نکنند. شربتیی از او نیم درم است؛ و مضر است به معده، و مصلحش کثیره و مصطکی است، و بدلش حبّ الخروع بود.

حرف الخاء**خبازی**

: به پارسی نان کلاغ گویند. سرد و تر است در اول، و گویند معتدل است در گرمی و سردی. چون بر گزیدگی زنبور نهند، نفع دهد؛ و چون در طبخ آن نشینند، صلابت رحم را دفع کند؛ و چون بر دامیل طلا کنند، دامیل را ببرد و بگشاید؛ و ورق وی با زیتون بر سوختگی آتش مفید آید

ریاض الادویه، ص: ۷۸

و ورم‌های حازّ را سودمند آید؛ و سرفه یابس را که از خشونت بود، نفع کلی دهد، و جهت قرحه کرده و مثانه آشامیدن و ضماد کردن سودمند بود و بول براند.

خبز

: به پارسی نان و به ترکی اتمک و به هندوی ردنی گویند. بهترینش آن بود که از گندم سرخ سفید پاک صلب آفت نارسیده پخته باشند. آنچه سبوس اندک بود، دیر از معده بگذرد و غذا بسیار دهد و آنچه سبوس زیاد داشته باشد، زود از معده بگذرد و غذا اندک دهد؛ و آنچه فطیر بود، نفخ در او زیاد از مایه باشد؛ و نان خشک کوفته و بیخته، چون به نمک آب سرشته، بر قویا طلا کنند، نفع دهد؛ چون میل کند، شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سودمند آید؛ و نان جو غذا اندک دهد و شکم ببندد و بواسیر تولد کند. مصلحتش چیزهای چرب است، مثل ادهان و حلاوات.

خبث الحديد

: به پارسی اشخار و چرک آهن گویند. بهترینش خرد تنک املس پولادی است که بر وی از خشونت نباشد. گرم و خشک است در دویم. مجفف رطوبات و محلل اورام بود. چون مدبر [۱۰۳] کرده، خورند، تقطیر البول را نفع دهد و قرحه الامعا و مثانه را دفع کند و نعوظ تمام آورد و صلابت سپرز را سودمند آید، و مقوی معده بود؛ و اگر به شیر بیاشامند، خون بواسیر قطع کند و منع آبتن نماید؛ و چون به پشم پاره‌ای زن به خود بگیرد، خون رفتن بازدارد و سلس بول را مفید آید؛ و چون بیاشامند شیری که در پستان بسته شده باشد، تسهیل گردد؛ و از خوردن خبث الحديد همان عارض شود که در تناول براده آهن می‌شود. پس علاج همان کنند که براده خرده را باشد؛ و خبث الحديد را مدبر چنین سازند که کوفته و بیخته، پانزده شانزده روز شبان در آن مقدار سرکه انگوری گذارند که از بالایش بگذرد. پس در سایه خشک ساخته و صلایه کرده، به روغن بادام بریان کنند و از نیم دانگ تا یک دانگ میل نمایند؛ و بدل خبث الحديد مدبر، اطریفل کوچک است، و بدل غیر مدبر او حرف بود.

خبث الذهب

: به پارسی چرک طلا گویند. طبعش به گرمی و خشکی مایل است. چون سوخته و مغسول ساخته، در چشم کشند، باصره را قوت دهد و دمعه را که از سردی باشد، سودمند آید، و بیاض را ببرد.

ریاض الادویه، ص: ۷۹

خبث الفضة

: به پارسی چرک نقره گویند. طبیعتش به سردی و خشکی مایل است. چون سوخته و مغسول ساخته، در چشم کشند، روشنی بیفزاید و دمعه را که از گرمی بود، نفع دهد و سوزش چشم را سود دارد؛ و هریک از خبث الذهب و الفضة چنین سوزند که در کوزه نوی سفالین کرده، در گل حکمت گیرند و شب در زیر آتش گذاشته، روز بیرون آرند. جرب و سعفه و ریش را نافع آید؛ و چون در مرهم کنند، منع خون از ناسور و بواسیر کند.

خبث النحاس

: در قوت نزدیک است به خبث الحديد و مس سوخته، اما اقل از قوت مس سوخته باشد.

خبث الزئبق

: قوت وی مانند رصاص محرق بود. طبیعت آن سرد و خشک است. جهت ریش چشم نافع بود. بدل آن اسفیداج است.

خبه

: به شیرازی شفتک و به اصفهانی خاکشی و به ترکی مراشوه و به هندی خوب کلان گویند. [۱۰۴] گرم و تراست. تری را سودمند بود، و حصبه و اصحاب سودا چون با شربت نبات بیاشامند، بدن را فربه کند و لون را نیکو گرداند؛ و تب سوداوی و امراض سوداوی را نفع دهد.

خروع

: به پارسی بید انجیر و به ترکی کرچک و به شیرازی کنتو و به هندوی ازنید [۱۰۵] گویند. گرم و خشک است در دویم. قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نفع دهد و درد مفاصل را سودمند آید؛ و چون سه دانه تا ده دانه از او مقشر کرده، بکوبند و به قدری عسل آمیخته، میل کنند، بدن را از خلط بلغم پاک گرداند و صلابت آماس‌های بلغمی را از طلا کردن نرم گرداند؛ و چون سه دانه از او مقشر کرده، سحق سازند و بیاشامند، مسهل بلغم و مژه و رطوبات مایی بود، قی آورد. شربتی یک مثقال است؛ و مضر بود به سینه، و مصلحش کثیره است.

خراطین

: به عربی امعاء الأرض و به پارسی کرم گل خواره و به هندوی کیچوه گویند. گرم است در دویم و خشک است در سیوم. چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز بگذارند، نفع تمام دهد و با پیه مرغ آبی جهت درد گوش مفید آید و اگر با شراب بیاشامند بول براند؛ و گفته‌اند که چون خشک ساخته، بکوبند و ببیزند و به روغن گاو سرشته، بر قضیب طلا کنند و یا بر روغن کنجد چند بار بر موضع مذکور طلا کنند، قضیب ریاض الادویه، ص: ۸۰

بزرگ گرداند. مضر است به اعصاب دماغی، و مصلحش روغن بادام است.

خرنوب

: خرنوب الشوک [۱۰۶] است و به پارسی چنگ و چنگک خوار گویند.

گرم و خشک است در دویم و گویند در اول. شکم ببندد و ادرار بول کند؛ و گویند چون تر بود، شکم را نرم گرداند، و خشک ضد آن بود؛ و چون نارسیده باشد و تألیل را بدان مالند، زایل گرداند. مضر است به اعصاب، و مصلحش لعاب به دانه و نبات، و بدلش به وزن آن مازو و گویند طرائث؛ و شربتی از او دو درم تا سه درم است.

خردل

: به ترکی فجی و به هندوی رائی و به پارسی سپندان سپید و اهوری گویند. [۱۰۷] گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم. چون کوفته و بیخته، به دماغ دارند، عطسه آرد. چون به زرده تخم مرغ بر نقرس طلا کنند، نفع دهد؛ و چون به عسل مصفی سرشته،

میل کنند، قطع بلغم کند و فالج و لقوه را سودمند آید و باه برانگیزد؛ و چون به موم گذاخته، با روغن پیه بز سرشته، بر روی مالند، کلف را ببرد؛ و چون بر سپرز و خنازیر و بر هر دردی که مزمن باشد گذارند، مفید بود؛ و چون به کبریت و سکنجبین ضماد سازند، جرب و قوبا را موافق باشد؛ و چون نرم سوده، بر دندان پاشند، درد دندان را که بی‌ورم باشد، زایل گرداند؛ و اگر کسی قوبای مزمن داشته باشد و به هیچ دارو زایل نشود و به گرد خردل کوفته، وقتی که از حمام برون آمده باشد و کرباس پاره‌ای به انگشت پیچیده بر قوبا مالند، چندان که خون‌آلوده گردد، بعد از آن خردل کوفته را بدان بمالد که از او آب بسیار جاری شود، صحت یابد، مجرب است. ضماد کردن بر سر، لیثرغس را مفید آید و سده مصفات را بگشاید و چون با پودنه و با شراب بیاشامند، کرم در شکم بکشد. شربتی از او دو مثقال است. مضر است به دماغ، و مصلحش سرکه‌ای که پیورند و در وی قدری نمک هندی اضافه نموده، تناول کنند. بدلش دو وزن آن تخم شلغم است.

خریق ابیض

: بیخی است شبیه به بیخ کبر و بطم، از خریق سیاه تلخ‌تر.

گرم و خشک است در سیوم. فالج و لقوه را نفع دهد و وجع المفاصل را دفع کند؛ و چون زن فرزجه ساخته، بردارد، حیض بگشاید و بچه بیندازد؛ و چون آبش بر بهق و جرب و قوبا مالند، سودمند آید؛ چون نیم درم از او

ریاض الادویه، ص: ۸۱

نیم کوب ساخته، در نیم پیاله آب جوشانند، تا به نیمه آید، صاف کنند و ده مثقال در او حل کرده، نیم گرم بیاشامند، معده را به قی از اخلاط مختلف پاک گرداند؛ و در شیافات برای تاریکی چشم مستعمل نمایند، روشنایی بیفزاید؛ و کسی که او را به دارویی خورده باشد، چون مرغ بخورد بمیرد؛ و مصلحش دوغ تازه و جید بود، و بدل وی جوز القی یا ماهی زهرج؛ و اگر با سویق و عسل بسرشند، و موش بخورد، بمیرد.

خریق اسود

: گرم و خشک است در سیوم. حرقت وی اشد است از حرقت ابیض. بلغم و صفرا و سودا را به اسهال دفع کند و گوشت مرده بخورد؛ و چون با سرکه بر بهق طلا کنند، نافع بود؛ و وسواس و مالیخولیا را سودمند آید؛ و اگر با موم و کندر و آب زفت یا روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند، مفید بود؛ و چون به سرکه پزند و مضمضه کنند، درد دندان ساکن کند؛ و اگر بخور کنند، همین عمل کند؛ و قوت باصره را زیاده گرداند و صداع و شقیقه را نفع دهد و اسهال بسیار آرد؛ و شربتی از او نیم درم تا نیم مثقال؛ و مضر است به گرده، و مصلحش کتیره است و فطر اسالیون و سقز، و بدلش نیم وزن آن کندش و پوست بیخ کبر مساوی بود.

خرء الدیک

: به پارسی سرگین خروس گویند. گرم و خشک است در اول.

چون نیم مثقال از او به ده مثقال سکنجبین میل کنند، بلغم غلیظ را به قی دفع کند؛ و چون بر گزیدگی سگ دیوانه نهند، نفع دهد.

خرء الدجاج

: به پارسی سرگین ماکیان گویند. گرم و خشک است در اول.

چون نیم مثقال از او به ده مثال ماء العسل میل کنند، قولنج را سودمند آید.

خرء الفار

: به پارسی سرگین موش گویند. گرم و خشک است در اول؛ و چون به سرکه بر داء الثعلب طلا کنند، نفع دهد؛ و چون در آب خنک کرده و صاف کرده، بیاشامند، سنگ گرده و مثانه را بریزاند؛ و چون جهت کودکان شیاف سازند، شکم ایشان براند؛ و چون کوفته و بیخته، در چشم کشند، بیاض را ببرد؛ و چون در طبیخ آن نشینند، عسر البول را نفع دهد؛ و مزه برویاند، و چون استعمال در چشم کنند، رطوبت قرنیه را پاک کند.

خرء الصفادع

: طحلب است، و گفته شود.

خرء الذئب

: سرگین گرگ است، و گفته شود.

ریاض الادویه، ص: ۸۲

خزمیان

: جند بیدستر است، و گفته شد.

خس

: به پارسی کاهو گویند. سرد و تراست در سیوم، و گویند در دویم.

معدۀ را قوت دهد و نیکو گرداند و خواب آرد و بول براند و آب گردش را نفع دهد و زود هضم شود و تشنگی بنشانند و قطع سیلان منی کند و شهوت جماع را زیان دارد؛ و چون با سرکه خورند، اشتهای طعام زیاده کند و یرقان را مفید بود؛ و جهت ورم‌های حارّ ضماد کردن سودمند بود. مضرّ است به باه، و مصلحش پودنه باغی و کرفس است.

خسرو دارو

: خولنجان است، و گفته شود.

خشخاش ایبض

: بهترینش بوستانی است که تازه و فربه بود. سرد و تراست در دویم، و گویند سرد و خشک است در سیوم. سرفه و نزله گرم را

سودمند آید؛ و نفت الدّم را نفع دهد و خوردن به غسل منی بیفزاید و رطوبت معده و بادهای تیز که فرود آید، آن را مفید بود؛ و حب وی شکم ببندد؛ و آب وی شکم براند و منوّم بود، و غذا اندک دهد؛ و مرّخی ششش بود، و مصلح آن عسل و قند است؛ تخمش مقدار دو درم تا پنج درم شکم ببندد؛ و قشرش مضرّ است به شش، و مصلحش مصطکی است.

خشخاش اسود

: سرد و خشک است در سیوم، و گویند در چهارم. چون یک درم از او میل کنند، سیلان رطوبت رحم را دفع کند و بی‌خوابی را نفع دهد و جهت حرارت کبد مفید بود؛ و اگر بسوزانند و خاکستر او را با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و به حمام روند و ساعتی بنشینند تا عرق کنند، به غایت نافع بود؛ و چون سوده و با سرکه سرشته بر صدغین طلا کنند، درد سرکه از گرمی و حرارت آفتاب باشد، زایل کند؛ و وی مخدر و منوّم بود؛ و مضرّ است به شش، و مصلحش تخم رازیانج است، و گویند روغن زنبق و نرگس است.

خصیه التّعلب

: بهترینش فربه و شیرین بود که از او بوی منی آید. گرم و تر است در اوّل. تمدّد و تشنّج را نفع دهد و ضعف باه را قوّت بخشد و شهوت برانگیزد و نعوظ تمام آورد. مضرّ است به فم معده، و مصلحش عصاره لسان الحمل و شکر است؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است، و بدلش به وزن آن بوزیدان بود.

ریاض الادویه، ص: ۸۳

خصیه البقر

: به پارسی خایه گوساله گویند. به حرارت و رطوبت مایل است. چون خشک ساخته، بکوبند و ببیزند، هر صباح پنج مثقال از او به ده مثقال عسل سرشته، میل کنند، نعوظ تمام آرد و به غایت مقوی باه بود.

خصیه الإبل

: در خاصیت به خصیه البقر نزدیک است.

خطمی

: سرد و تر است در اوّل، و گویند گرم است به اعتدال. چون با پیه مرغابی طلا کنند، درد مفاصل و ورم مقعد و آماس پستان را نفع دهد؛ و چون طیبخ بیخش بیاشامند، صلابت جگر و سپرز و عسر البول و قرحه امعا را سودمند آید؛ و چون زن در آبی نشیند که خطمی را در او جوشانیده باشند، انضمام فم رحم را دفع کند؛ و چون تخم آن را کوفته و بیخته، به سرکه طلا کنند، بهق و کلف را زایل گرداند؛ و چون یک مثقال از تخم یا گلش در آب جوشانیده، صاف کنند و به نبات شیرین کرده، دهند، سرفه گرم را سود دارد؛ و چون بر ورم‌های گرم ظاهر ضماض کنند و در آفتاب نشینند، آنها را تحلیل دهد و آن ورم که در بن گوش باشد و خنازیر و ورم پستان و عرق النسا و رعشه را مفید آید؛ و اگر با سرکه بجوشانند و به آن مضمضه کنند، درد دندان را ساکن گرداند. مضرّ

است به معده و احشا و گویند به شش، و مصلحش عسل، و بدلش خبازی و خطمی سفید و نیلوفر است.

خطاف

: به پارسی فرشتوک و به هندوی هر ستوک خوانند؛ طبیعت دماغ و خاکستر وی سرد و خشک است. چون بسوزند و خاکسترش را سوده، در چشم کشند، بیاض را ببرد و باصره را قوت دهد؛ و چون خونش را به خورد زن دهند، شهوتش را زایل گرداند؛ و چون سرگینش را کوفته و بیخته، به زهره گاو بسرشند و بر موی سیاه طلا کنند، موی سفید شود؛ و اگر به عسل و سرکه بسرشند و کسی که جرب داشته باشد یا داغ‌هایی که بر اعضا بیرون آید، در حمام طلا کردن سودمند بود، اما در آنجا ساعتی بنشیند تا عرق از بدن بیرون آید، بعد از آن آب بریزد؛ و اگر سوده کنند و خشک گردانند و دو درم از وی بیاشامند، خناق را مفید آید؛ و اگر دماغ وی با عسل در چشم کشند، ابتدای نزول آب را سودمند بود. مضر است به احشا، و مصلح آن عود هندی و قرنفل است.

خفّاش

: به پارسی شب‌پره و به هندوی چامچکری خوانند. چون روغن

ریاض الادویه، ص: ۸۴

کنجد که خفّاش را در او مکرر جوشانیده باشند، بر عرق النسا مالند، نفع تمام دهد؛ و چون شوربایش را بیاشامند، شکم براند و وجع الورك را سودمند آید؛ و چون خاکسترش را در چشم کشند، روشنایی زیاده کند؛ و اگر سر وی در ظرف مسین یا آهن با روغن پزند، چنان که مهرآ شود، صاف کنند و بر نقرس و فالج مزمن و رعشه و ورم احشا و ربو [۱۰۸] مالند، سودمند بود؛ و اگر به آب بجوشانند تا مهرآ شود و بر سوراخ قضیب چکانند، بول براند؛ و چون سرگین وی بر قوبا طلا کنند، سود دهد؛ و اگر سر وی در خانه کبوتران نهند، یعنی پنهان سازند، هر چند کبوتران را زنند از آنجا نروند و الفت گیرند؛ و زنی که دشوار زاید، چون زهره خفّاش را در فرجش پاشند، در حال بزاید و مجرب است؛ و اگر سرش در سوراخ موش نهند، همه بگریزند.

خلال مأمون

: اذخر است، و گفته شد. [۱۰۹]

ریاض الادویه ؛ ص ۸۴

خلاف

: به پارسی بید گویند. سرد و خشک است در اول. چون خاکسترش به سرکه سرشته، طلا کنند، تألیل را دفع کند و نمله را نفع دهد؛ و آب برگش سده جگر بگشاید و ورم پستان و ریش‌ها و غلبه حرارت زایل کند؛ و اگر ورم شری و آبله چون به آب آن بشویند، سودمند آید؛ و آب وی صداع را زایل کند؛ و ثمر وی بر ضربی که [بر] حدقه زده باشند، نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن کند؛ و صمغ وی ضعف بصر را مفید آید؛ و شربتی از او بیست درم است؛ و مضر است به ته‌گاه، و مصلحش گلاب است.

خل

: به پارسی سرکه خوانند. سرد و خشک است در سیوم؛ و معده گرم و معده خشک را نیکو بود و اشتها آرد و هاضمه را قوت دهد؛ و چون به گلاب مضمضه کنند، بیخ دندان را محکم گرداند؛ و چون به گلاب به پشم سرشته، طلا کنند، منع تورم جراحات کند و جمره و جرب و نمله و قوبای داخس را نفع تمام دهد؛ و بخارش گرانی گوش را ببرد و کرم گوش بیرون آرد و طنین را زایل گرداند؛ و صفرای مزاج را نفع دهد؛ و قطع خون رفتن از هر عضوی که باشد، بکند؛ و چون بر سر مالند، درد سر را دفع کند؛ و اگر ریش‌های پلید را دایم به سرکه بشویند، زایل گرداند؛ و جهت دفع مضرّت ادویه قاتله گرم کرده بیاشامند، خاصّه مضرّت افیون و شوکران مفید آید؛ و چون بدان غرغره کنند، سیلان فضول از حلق و خناق را سودمند باشد

ریاض الادویه، ص: ۸۵

و علق که در حلق چسبیده باشد، بیرون آورد و عطش نشاند و سپرز را سودمند آید. اما مضرّ است سودای مزاج را و از استعمال بسیار آن استسقا انجامد. مصلحش به آب و قند و شکر، و گویند روغن بادام و بید کنند.

خلّ العنصل

: به پارسی سرکه عنصل گویند. چون دو درم از او بر نهار بیاشامند، بخر و ضیق النفس و عرق النسا را نفع دهد و آواز را صاف گرداند و درد معده را دفع کند و مصروع را سودمند آید؛ و چون در گوش چکانند، گرانی گوش را ببرد؛ و چون بدان مضمضه کنند، بن دندان محکم گرداند و سنگ مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین را نافع آید و لون را جلا دهد، خاصّه در زمان نقاهت، درد سر و عصب زایل کند؛ و خوردن آن را از دو درم ابتدا کنند تا بیست درم، هر روز قدری افزوده

باشند. صفت آن

: بستانند اصقل سفید و پاک کنند و به کارد چوبین پاره کنند و در ریسمان کشند و چهل روز بیاویزند. بعد از آن یک من از وی در هشت من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در آفتاب گرم نهند؛ و اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگ سنگین، تا عنصل مذکور مهرا شود، فروگیرند و صاف نموده، نگاه دارند، مصروع را سودمند آید؛ و چون در گوش چکانند، گرانی گوش را ببرد.

خمر

: به پارسی شراب انگوری گویند. بهترینش آن است که مغشوش نباشد و قوامش به اعتدال و رنگش صافی و بوی و طعمش خوش بود؛ و علامت خمر غیر مغشوش این است که چون مقدار قلیلی از او مدّتی مدید بماند، فاسد نگردد و جودت او به قدر طول مدّت شناخته شود. طبیعت مسطار [۱۱۰] که شرابی است که بر او شش ماه نگذشته [۱۱۱] و آن را شراب حدیث گویند، گرم و تراست در دویم. نشاط آرد و رنگ روی بر افروزد و بدن فربه کند و قضیب را محکم گرداند؛ و شرابی که بر او شش ماه گذشته و بر یک سال زیاده نشده، آن را شراب متوسط گویند. گرم است در آخر دویم، مایل است به خشکی. منی بیفزاید و باه برانگیزاند و اشتها پیدا کند و هاضمه را یاری دهد و نشاط آرد [و بدن را قوی گرداند]؛ و شرابی که چهار سال بر او گذشته، آن را قدیم گویند. گرم و خشک است در سیوم.

انفتاح و تحلیل رطوبات بلغمی [کند] و حرارت غریزی را برافروزد و بدن

ریاض الادویه، ص: ۸۶

قوی گرداند و دل را فرح بخشد؛ و شرابی که ما بین متوسط و قدیم است، آن را عتیق گویند. گرم است در اول سیوم، خشک است در آخر دویم.

رنگ روی را نیکو گرداند و بدن قوی سازد و ازاله بخل و فکر فاسد کند و نعوظ آرد؛ و شراب اصففر، گرم و خشک است در دویم؛ و شراب اسود، غلیظ و دشوار هضم شود، و لیکن گوشت زیاده کند؛ و شراب سفید، رقیق باشد، غذا کمتر دهد و محروری مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم را نرم دارد؛ و شراب اگر متوسط باشد میان سیاه و سفید، قوای وی میانه هر دو بود. شراب شیرین، اغلظ و انفع معده بود و شکم را نرم دارد و گرده را موافق باشد، و اگر افراط کنند، مضر بود به سفلی و طحال و کبد، باه را باطل سازد و شهوت غذا ببرد و نسیان آرد و رعشه و ضعف اعصاب و صرع و سکنه و مرگ مفاجات و تب‌ها پیدا کند؛ و اگر نهار تناول کند، خناق و التهاب و اوجاع احشا تولد کند. مداوای وی به قی کنند؛ و اگر خواهند که مستی کمتر آرد، رب غوره یا تخم کرنب تنقل نمایند و غذا کمتر خورند و فالوده قندی بیاشامند و نیلوفر ببینند؛ و اگر محروری مزاج بود، تنقل به انار و سیب مز. کاهو و طلح [۱۱۲] کنند و غذا آش غوره و آش سماق و انار دانه خورند؛ و دفع مضرّت وی به شراب اترج یا ریاس کنند.

خمیر ترش

: آنچه تازه بود، گرم است در اول و تر است در آخر اول، آنچه کهنه باشد، گرم و خشک است در سیوم. اورام و دمامل را ببرد؛ و به قوت جاذبه که در اوست، مواد را از عمق بدن به ظاهر کشد. چون در آب حل کرده، قدری روغن بنفشه [و] بادام اضافه نمایند و نیم گرم غرغره کنند، خناق را سودمند آید؛ اما در ضماد اورام قدری نمک خلط کنند که تا اسرع بود.

خولنجان

[۱۱۳]: به پارسی خسرودارو و به هندی کلیجن گویند. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. محلّل و هاضم و کاسر ریاح بود. باه برانگیزاند و بوی دهان را خوش کند و معده را سودمند آید و درد قولنج را نفع دهد و صداع بلغمی و عرق النسا را سودمند آید؛ و سلس البول که از سردی گرده و مثانه بود، آن را ببندد و صرع و صداع بارد را مفید بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی بدن را نافع باشد و باها بشکند و بلغمی مزاج را نفع دهد و نشف رطوبات معده کند و باه را قوت ریاض الادویه، ص: ۸۷

دهد، خاصه که بالای او شیر بیاشامند، و جگر سرد و اعضای باطنه را قوت دهد و مضرّ است به حجاب و سینه و قلب، و مصلحش صندل و طباشیر و گویند شوربای چرب است، و بدلش قرفه [۱۱۴] و قرنفل و گویند دارچینی بود. شربتی از او یک درم تا دو درم است.

خوخ

: به پارسی شفتالو گویند. بهترینش آن است که استخوان از وی به زودی جدا شود. سرد و تر است در آخر درجه دویم، و گویند در آخر درجه اول. عطش را دفع کند؛ و آنچه که استخوان بدو چسبیده باشد، غلیظ و دیرهضم باشد و اشتها آرد و معده گرم را نیکو گرداند؛ و چون گل با برگش بکوبند و آبش را گرفته و صاف کرده، بیاشامند، حبّ القرع و کرم‌های دراز بکشد؛ و آنچه که عفص باشد، قابض بود، و اگر خشک بود، قبض وی زیاده باشد. تب‌های محرقه را سودمند آید و حرارت بنشانند و تشنگی زایل گرداند.

اولی آن است که دفع مضرت او شراب ریحانی خورند، بهتر است؛ و نیز گویند که اگر بعد از خوردن وی زنجبیل مرّبا با عسل خورند، مضرت او کمتر بود.

خون سیاوشان

: دم الاخوین است، و گفته شود.

خیار

: به عربی قشعر و به پارسی بادرنگ و به هندوی کپره خوانند. لطیف تر از خیار دراز بود. سرد و تر است در دویم. تب‌های محرقه را نفع دهد و تشنگی بنشانند و بول براند و تبرید احشا کند و معده و جگر گرم را سودمند آید؛ و چون سی مثقال آب وی با چهل و پنج مثقال یا ده درم شکر بیاشامند، مسهل مرّه صفرا بود؛ و بهترین وی خورد و کوچک تخم باشد؛ و افضل وی [آب] آن است و جرم وی دیرهضم است. مضرت است به خاصره و معده، و مصلح وی عسل و یا جوارشی که نانخواه و گزر [۱۱۵] در وی بود.

خیارزه

: به عربی قثاء و به پارسی خیار دراز و به هندوی کهره گویند. [۱۱۶] سرد و تر است در دویم؛ و عسر البول را دفع کند؛ و مضرت بود به خاصره و معده؛ و خلطی که از او متولد شود، به اندک حرارتی که متعفن گشت، سبب تب گردد. مصلح وی عسل بود.

خیار شبر

: به پارسی خیار چنبر و فلوس، و هندوی کرواله و کرماله گویند. [۱۱۷] نزدیک است به اعتدال؛ و گویند که محلّله و ملّین بود جهت ورم‌های گرم که در احشا یا در حلق باشد، چون غرغره کنند، نافع بود

ریاض الادویه، ص: ۸۸

و وجع جگر را سودمند آید؛ و چون با تمر هندی بیاشامند، مسهل مرّه صفرا باشد و بلغم براند و شکم نرم گرداند، سینه و قولنج بگشاید، و اگر زن آبستن هم بخورد، هیچ زیان ندارد؛ اولی آنکه پیش از استعمال به روغن بادام خیسانند که مضرت نرساند؛ و مضرت است به معده و غثیان آرد؛ و گویند که اسهال بلغم و صفرای سوخته کند و چون در آب گشنیز تر و لعاب اسبغول حلّ کرده، نیم گرم غرغره کنند، خناق را نفع دهد؛ و چون در آب کاسنی و آب عنب الثعلب حلّ کرده، صاف نموده، قدری روغن بادام ضمّ ساخته، خورند، یرقان گرم را دفع کند؛ و شربت از او پنج درم تا پانزده درم است؛ و مضرت است به سفلی، و مصلح وی آب مصطکی و انیسون است، و بدلش هم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن مویزدانه و قدری تربد است.

خواتیم الملک

: طین مختوم است، و گفته شود.

خیربوا

: و هیل بوا و اهیل بوا نیز گویند. قاقله است، و در «قاف» گفته شود.

حرف الدال

دارفلل

: به پارسی پلپل دراز و به هندوی پیپل گویند. [۱۱۸] گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. معده را قوت دهد و باه برانگیزاند و سده جگر و سپرز را بگشاید و مرض‌های سرد را زایل کند؛ و چون در میان جگر بز بریان کرده در چشم کشند، تاریکی و شبکوری را دفع کند؛ و هضم طعام سازد و عرق النسا و نقرس را سودمند آید و جهت زهر قاتل و گزیدگی افعی و صرع مفید باشد؛ و شربت از او یک درم است؛ و مضر است به سر و مصدع است، و مصلحش صمغ عربی است و گویند صندل و گلاب، و بدلش به وزن آن فلفل و گویند زنجبیل است و گویند زرنباد است.

دارچینی

: بهترین وی سیلانی بود که خوشبوی و سرخ‌لون و تیز و شیرین باشد. به پارسی دارچینی و به هندوی تج گویند. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. لطیف و مصلح عفونت بود و ضیق النفس و زکام سرد را نفع دهد و سدر و تیرگی چشم را دفع کند و مفزح قلب است و فواق و سرفه کهنه را زایل گرداند و حیض براند و بادها [را] بشکند و سده جگر بگشاید و ریاض الادویه، ص: ۸۹

درد گرده و رعشه و عسر البول را سودمند آید و عقل بیفزاید و قوت انسان را چندان که در حیات باشد، نگهدارد؛ و درد معده که از سردی باشد، دفع کند و سینه را پاک گرداند و قوت معده دهد و استسقا را سودمند آید؛ و اگر با سرکه سحق کرده، بر قوبا طلا کنند، سودمند آید؛ و چون با عسل بر کلف بمالند، آن را زایل گرداند؛ و گرده و مثنه را قوت دهد و تب‌های بلغمی و سوداوی و استرخای اعضا را مفید بود و یرقان و وجع بارد و صرع را مفید آید؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است؛ و مضر است به مثنه، و مصلحش اسارون است، و گویند مضر است به سر، و مصلح وی خمیره بنفشه، و بدلش سلیخه و یا به وزن آن خولنجان و یا زیت نیم وزن آن کبابه بود یا ابهل است؛ و روغن دارچینی رعشه را به غایت مفید بود.

دجاج

: به پارسی ماکیان و به هندوی کوکری خوانند. در گرمی نزدیک است به اعتدال، و تر است در اول. مغز سر زیاد کند و عقل بیفزاید و گرفتگی آواز را نفع دهد و جمیع مرض‌های سوداوی را سودمند آید؛ و دماغ وی اگر با شراب بیاشامند، منع خونی که [از] حجب دماغ روانه باشد، بکند؛ و مرغ امّ غذای ناقهان بود؛ اما نشاید که افراط خوردن وی کنند؛ و اولی آن است که بعد از خوردن آن میفختج بخورند؛ و اگر مرغ جوان که فربه باشد، با شکر بپزند و کسی را که سرفه خشک باشد، به خوردن دهند، سودمند آید؛ و چون شوربای مرغ پیه‌دار بخورند، کسی که لون او زرد باشد و سبب آن معلوم نگردد، هفت روز یک مرغ همه روزه با نان جواری بخورد، رنگ زرد او به جمال خود باز آید.

دخن

: به پارسی ارزن و به هندوی چینه [۱۱۹] گویند و به ترکی طرنغ. سرد [۱۲۰] و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. شکم ببندد و بول راند و غذای اندک دهد؛ و اگر به شیر تازه پزند، خشکی کمتر شود و کثیر الغذا باشد؛ و سویق وی قطع قی و اسهالی که از صفرا باشد، بکند؛ و گویند مضر است به شش، و مصلح او مصطکی است؛ اما مولد سنگ کرده بود، و گویند مصلحش قند است، و بدل آن برنج بود.

دخان

: به پارسی دود و به ترکی توتن و به هندوی دهوان گویند. قرحه چشم را نفع دهد و گوشت نو برویاند و ورم چشم را سودمند آید؛ و

ریاض الادویه، ص: ۹۰

اگر کحل‌ها مستعمل کنند، موی زیاده که در چشم می‌روید، دور کند و رطوبات چشم که بی‌رمد باشد، آن را مفید بود و روشنایی بیفزاید.

درّاج

: به اعتدال نزدیک است. شکم ببندد و منی بیفزاید و دماغ و عقل زیاده کند و ناقهین را به صلاح آرد.

درونج

: صاحب منهاج گوید: دو نوع است: فارسی و رومی؛ و بهترینش رومی بود که درونج عقربی گویند. گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم.

باده‌ها را بشکند و گزیدگی جمیع جانوران زهردار و سمی را نافع بود؛ اولی آن که با شراب سیب ممزوج سازند تا نخوت وی کمتر شود؛ و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند، مفید آید و خاصیت وی باقی ماند و کیفیت وی بشکند؛ و اگر قطعه‌ای از وی اندرون خانه بیاویزند، طاعون در آنجا نیاید؛ و او مسخن معده و جگر است و هضم طعام بکند؛ و جهت ماخولیا نافع بود و نفخ را تحلیل کند و اخلاط غلیظ را لطیف سازد؛ و درد رحم را که از سردی باشد، نفع دهد و خفقان را نیز که از سردی باشد، دفع کند و گزیدگی عقرب و رتیلا را به انجیر ضماد کردن نفع دهد؛ و شربت از او یک درم تا دو درم است؛ و مضر است به سر، و مصلحش رازیانج و قند است، و بدل وی زرنباد، و گویند بدل وی عاقر قرحا و گویند دو وزن آن سورنجان است.

دلب

: به پارسی چنار گویند. سرد و خشک است در اول. چون قشرش بکوبند و ببینند و بر جراحت افشانند، خشک گرداند؛ و چون با پیه بز بر سوختگی آتش پاشند، سودمند آید؛ و چون به آب سرشته، بر گزیدگی جانوران ضماد کنند، نفع دهد؛ و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع آید؛ و چون ورق تر او را با شراب پزند و بر چشم ضماد کنند، آب رفتن از چشم بازدارد.

دفلی

سَم الحمار است و به پارسی خرزهره گویند. گرم و خشک است در سیوم و گویند خشکی وی در دویم و گویند در اوّل. محلّل ورم‌های صلب بود و حگّه و جرب و درد پشت و زانو را ضماد کردن سودمند آید، خاصّه چون ورق‌های وی نیکو بپزند و مانند مرهم بر ورم‌های صلب نهند که بگدازد و آب ورق وی چون بر جرب و حگّه طلا کنند، سود دهد؛ و اگر با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند، جهت گزیدگی جانوران زهردار مفید باشد؛ و اگر ورق‌های وی خشک کنند و بکوبند و بر ریش‌ها افشانند، ریاض الادویه، ص: ۹۱

خشک گرداند؛ و چون فقاع و ورق‌های وی آدمی یا حیوان مثل سگ و اسب و خر و استر و غیره بخورد، بمیرد؛ و مضرّ است به شش؛ و کسی که دفلی خورده باشد، اصلاحش و مداوای وی به اشیای چرب و لعاب بذر قطونا و روغن گل و کتیرا و انجیر و عسل و قند و حلاوی‌های شیرین و جلاب و دوشاب انگوری کنند. شربتی از او نیم درم است.

دوقو

گرم و خشک است در اوّل و گویند در دویم. مغص را ساکن گرداند و بول و حیض براند و سحج اطفال را سودمند آید و فضله‌های بلغمی غلیظ را از سینه پاک کند و سرفه‌ای که از سبب آن باشد، زایل کند؛ و بر گزیدگی عقرب اگر طلا کنند، مفید آید؛ و مقوی معده و هاضم بود و منی بیفزاید و شهوت برانگیزد و استرخای مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و کرم‌ها و حبّ القرع بکشد؛ و چون با روستنج [۱۲۱] ارمنی یا ترمس بیاشامند، مضرّ است به مثانه، و مصلحش تخم مورد یا بلوط، و بدلش مصطکی است.

دیودار

سپیدار است. گرم و خشک است در سیوم. استرخای عصب و فالج و لقوه را نافع بود و مرض‌های سرد دماغی، مثل صرع و سکتة را مفید آید و سنگ کرده و مثانه بریزاند؛ و چون در طبیخ آن نشینند، استرخای مقعد را مفید آید.

دار شیشعان

درختی است سبز خارناک و در پوست وی حرافتی [۱۲۲] و در گل وی حدّتی و در چوب وی عفویتی بود. بعضی گویند بیخ سنبل هندی و گویند چوب سنبل رومی است، این خلاف است؛ و آنچه محقق است، پوست وی مانند قرفه بود به شکل، امّا به ستبری خیلی از وی ستبرتر بود و سرخ‌تر مانند خون. بهترین آن که گران‌وزن بود، و آنچه به سرخی زند و چون پوستش باز کنی، به لون خون بود و خوش بوی و معطر بود و در طعم وی اندک تلخی باشد؛ و نوعی از دار شیشعان بود که املس بود و تابان و به غایت تلخ بود و سفید رنگ و بوی نداشته باشد. طبیعت وی گرم است در اوّل و خشک است در دویم و گویند سرد است. محلّل ریاح و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد؛ و چون طبیخ وی بیاشامند و چون به شراب بپزند و بدان مضمضه کنند، قلاع را زایل کند و ریش بد که در دهن و دندان را نگاه دارد و استرخای عصب را به غایت نافع بود؛ و اگر در ریاض الادویه، ص: ۹۲

ادویه فرزجه کنند، بچه بیندازد و عسر البول را سودمند بود و رطوبات غلیظ را نشف کند؛ و مقدار مستعمل از وی یک درم تا دو درم است. نضح معده را سودمند بود؛ و در روغن خیری بسرشند و در گوش نهند، کرم گوش بکشد؛ و اگر به سرکه بسرشند و بر دندان نهند، درد ساکن کند، و مصلح وی صمغ عربی و کتیرا بود.

دماغ

: مجموع مغزهاست که خاصیت آن سرد و تر بود؛ و خلط غلیظ از وی متولد شود و مغز سر را سود دارد و مرطّب امعا و معده بود؛ و بوعلی گوید که مصلح کسی [است] که زهر خورده باشد، یا گزنده زهر دار او را گزیده باشد؛ و باه برانگیزاند و شکم نرم گرداند و قی و غثیان آرد و مولد بلغم است؛ و مصلحش پودنه باغی و سقز و فلفل، و گویند خردل و دارچینی و سرکه است.

دماغ الذیک و الذجاج

: به پارسی مغز خروس و ماکیان گویند. چون مقدار عنّابی از او بگیرند، به گرد آسیا آمیخته، فروبرند، رعاف را سودمند آید و گزند مار را مفید بود.

دماغ البعیر

: به پارسی مغز شتر گویند. چون خشک ساخته، کوفته و بیخته، به سرکه خورند، صرع را نفع دهد.

دماغ الاوز

: به پارسی مغز بط گویند. ورم مقعد را سودمند آید.

دماغ الخیل

: به پارسی مغز اسب گویند. خون را بسوزد و درد شکم آرد.

دماغ الخفّاش

: به پارسی مغز شب‌پره گویند. چون به غسل سرشته، در چشم کشند، نزول الماء را نفع دهد.

دماغ ابن عرس

: به پارسی مغز راسو گویند. چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند، صرع را به غایت مفید بود.

دم الاخوین

: به پارسی خون سیاوشان و هندوی هیراتکن و رنگ پرت گویند. [۱۲۳] سرد و خشک است در دویم. بهترین وی آن است که چوب در وی نبود. چون نیم درم از او به زرده تخم مرغ نیم برشت خورند، شکم ببندد و قروح امعا را نفع دهد و قطع خون رفتن کند از هر موضع که روان باشد و قوت جگر بدهد و شقاق مقعد را نفع دهد و جراحات‌های تازه را فایده‌مند بود و دمل‌ها و دانه‌ها را مفید آید و گوشت جراحات‌های اندرونی و بیرونی

ریاض الادویه، ص: ۹۳

بدن را برویاند. مضر است به شش، و مصلحش صمغ عربی یا کتیرا، و بدلش در همه افعال کاهو یا عصاره کاهو است.

دم

: به پارسی خون و به ترکی قان و به هندوی لوهو گویند. گرم است در آخر اول و تراست در اول. بدن فربه کند و رنگ روی را برافروزد و خنده و نشاط آورد.

دم الإنسان

: به پارسی خون آدمی گویند. وقتی که حجامت کنند و آن را بگیرند و به آرد شملیز [۱۲۴] بسرشند و با سداب و نیز غسل طلا کنند، و ریش که بر اعضا باشد، خاصه در ساق، آنچه از وی روان باشد، به صلاح آورد؛ و این از خواص [آن] است.

دم الأرنب

: به پارسی خون خرگوش گویند. چون بر بهق و کلف طلا کنند، سودمند آید؛ و چون بریان کرده خورند، قرحه امعا را نفع دهد و قطع اسهال مزمن کند و منضج ورم گرم بود.

دم الأیل

: به پارسی خون گوزن گویند. چون بریان کرده خورند، ذوسنطاریای کبدی و معوی را سودمند آید؛ و کسی [را] که زهر خورده باشد، نافع آید.

دم السلحفات

: به پارسی خون کشف و سنگ پشت گویند. چون بر زهار طفل مالند، موی بر نیاید؛ و چون بر شراب بیاشامند، صرع را مفید آید.

دم الحمام

: به پارسی خون کبوتر گویند. چون در چشم چکانند، قرحه چشم را نفع دهد، خاصه که از بال وی بگیرند.

دم البقر

: به پارسی خون گاو گویند. چون بقر را ذبح کنند و خونس را گرم گرم پیش از آن که سرد شود، هم‌چنان گرم بیاشامند، زهر قاتل بود.

دم الضفدع

: به پارسی خون مکمل و غوک گویند. چون بسوزند و خاکسترش را در بینی دمنند، دفع رعاف کند؛ و خون ضفدع زرد و سبز منع رستن موی زیادتی که در چشم باشد، خون تازه در آنجا طلا کنند که دیگر موی نروید؛ و اگر خون او بر جای دندان طفل طلا کنند، دندان برویاند؛ و اگر به دندان نهند، بیفتد، مجزّب است.

دم الخفّاش

: به پارسی خون شب‌پره گویند. چون بر پستان مالند، نگذارد که بزرگ شود.

دم الحایض

: به پارسی خون حیض را گویند. چون بر نفرس مالند، نفع

ریاض الادویه، ص: ۹۴

دهد؛ و چون بر حمر [۱۲۵] مالند، نافع باشد؛ و چون زن لته شسته بدان آلوده ساخته، بردارد، منع آبستن کند.

دم الدّب

: به پارسی خون خرس گویند. چون گرم بر ورم‌ها کنند، زود پخته کند؛ و چون به خورد دیوانه دهند، سودمند آید.

دم التّیس

: به شیرازی خون تکه گویند. بهترینش آن است که از کوهی گیرند، چهار ساله باشد. خون اوّل و آخر را نگیرند و میانه را بگیرند و رها کنند تا سرد شود. بعد از آن قرص‌ها سازند و نگه دارند تا خشک شود و از غبار و جایی که نم بود، احتراز نمایند. چون یک درم از وی در کاسه‌ای شراب شیرین حلّ کنند و یا در آب کرفس کوهی، و در وقتی که وجع ساکن شده باشد، صاحب سنگ کرده را خوردن دهند، سودمند آید، مجزّب است؛ و چون بر ورم‌ها طلا کنند، نضج دهد.

دم المعز

: به پارسی خون بز گویند. چون بریان کرده بخورند، دفع سموم کند.

دم الحمل

: به پارسی خون بره گویند. چون یک درم تا دو درم از او میل کنند، صرع را سود دارد.

دم الفار

: به پارسی خون موش گویند. چون بر ثآلیل طلا کنند، [نفع دهد و] قلع کند.

دم الحریر

: به پارسی خون کرم ابریشم گویند. چون خشک ساخته، بکوبند و ببیزند، هر روز سه درم از او کفه زنند، بدن فربه کند و رنگ روی را نیکو گرداند.

دهنج

: به پارسی دهنه فرنگ خوانند، و آن سنگی است سبز و آبدار.

بهترینش آن است که شیرین بود و نه ترش؛ و شیرین او را چنان دانند که بسایند و بر روی آینه مانند تا خشک شود، و اگر [آینه] زنگ بردارد، ترش باشد، و الا شیرین. طبعش سرد و خشک است در دویم. چون دهنه فرنگ و مروارید ناسفته و توتیا هندی از هر یک مثقالی کوفته و بیخته، صلایه کنند تا هم چون غبار گردد، پس در چشم کشند، بیاض را برد؛ و اگر کسی زهر خورده باشد، بیاشامد، سودمند بود؛ و اگر زهر نخورده باشد و بخورد، مهلک بود؛ و اگر بر موضع گزیدگی عقرب بمالد، درد ساکن کند؛ و اگر قدری با سرکه سحوق کرده، بر قوبا گذارند که از مژه صفرا بود، زایل کند و سعه که در سر و جمیع اعضا بود، آن را سودمند بود. ریاض الادویه، ص: ۹۵

دهن الحل

: به پارسی روغن کنجد و به هندوی میهته تیل خوانند. گرم است در اول، و تر است در آخر اول. شقاق و قوبا را نفع دهد و خارش اعضا را که از بلغم مالح بود، دفع کند؛ و خشونت حلق و سینه و ضیق النفس را سودمند آید.

دهن البلسان

: به پارسی روغن بلسان گویند. از درخت بلسان گیرند، به این نوع که زیر برگش را به نشتر شکافته، در برابر هر شکافی شیشه آویزند تا روغن که از او ترشح کند، در آن شیشه‌ها رود؛ و علامت روغن بلسان آن است که چون بر صوف ریزند و بشویند، هیچ اثر نماند و اگر بر صوف اثر بماند، مغشوش باشد؛ و چون در آب حل کنند مثل شیر سفید گردد؛ و اگر بر شیر چکانند، شیر ببندد؛ و طبعش گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. چون در چشم کشند، نزول آب را نفع دهد؛ و چون زن به موم و روغن گل بردارد، بچه بیندازد و مشیمه بیرون آرد و سردی رحم را سودمند آید؛ و چون بیاشامند، دفع سموم کند و بول براند و عسر البول را نفع دهد؛ و چون به آبی که نان خواه در او جوشانیده باشند، میل نمایند، سنگ گرده و مثانه بریزاند و رعشه مزمن را سودمند آید؛ و شربتی از او یک دانگ و دو دانگ است؛ و بدلش روغن گاوی بود که در او مرّ پخته باشند.

دیک

: به پارسی خروس گویند. گرم و خشک است در اول. چون به شبت و بسفایج و پیاز پزند و صاف کرده، میل فرمایند، رعشه و درد مفاصل را نفع دهد و قولنج بگشاید؛ و مرق او پیر را سود دهد؛ و اگر با خشک دانه خورند، مسهل بلغم بود؛ و چون با چیزهای قابض پزند، سحج را نافع بود؛ و چون با شیر پزند، قرحه مثانه را مفید آید؛ و پوستی که در اندرون سنگدانه وی باشد، آن را خشک کنند و سحوق نمایند و با شراب بیاشامند، وجع معده را نیکو بود؛ و گویند اگر با نبات سفوف کرده، خورند، همین عمل کند.

حرف الدال

ذباب

: به پارسی مگس و به ترکی شین و به هندوی ماکھی گویند. چون بر گزیدگی زنبور بمالند، سودمند آید و اگر بر گزیدگی عقرب چند بار مالند، ریاض الادویه، ص: ۹۶

سودمند آید؛ و چون سرگینش را به قراقروت و شکر سرخ شیاف ساخته، بردارند، طبیعت را بیارد؛ و چون وی را بسوزانند، با غسل بر داء الثعلب و داء الحیّه طلا کنند، موی برویاند.

ذرايح

: به پارسی آله کلو گویند، و آن حیوانی است به سان زنبور سرخ، آلا آنکه از او باریک‌تر است و نقطه‌های سیاه دارد و مقام ایشان بر نبات شبرم بود و غذای ایشان آن بود؛ و بهترینش آن است که ذهبی رنگ بود.

طبعش گرم و خشک است در دویم. از جمله سمومات قتاله است. چون خواهند که جهت بعضی [از] منافع [که دارد]، به کار برند، بر وجهی که ضرر نکند، اول آن را در کوزه نو کنند و سر کوزه را به لته کتان بسته، سر کوزه را سرنگون بر سر دیگری دارند که سرکه در او جوشد تا مخنوق شده، بمیرند، پس به کار برند؛ و چون کوفته و بیخته، به موم روغن آمیزند، برص ناخن را زایل گرداند و ناخن تباه شده به زودی بیندازد، و ضماد کردن به سرکه بهق را نفع دهد؛ و چون بر تألیل طلا کنند، قلع کند و جرب و قوبا را دفع سازد؛ و چون یک طسو از او و دو طسو از کتیره کوفته و بیخته، به هم آمیزند و به ناشتا میل کنند، ادرار بول و حیض کند و سنگ کرده و مثانه را بریزاند و گزیدگی سگ دیوانه را سودمند آید؛ و سه طسو از او کشنده بود؛ و مداوای کسی که از او خورده باشد، به شیر تازه و قی و شورباهای چرب کنند.

ذنب الفار

: به پارسی لسان الحمل، و گفته شود، إن شاء الله - تعالی.

ذو خمسه الاوراق

: پنجنگشت است، و گفته شد.

ذو ثلاث حبات

: زعرور است، و گفته شود.

ذهب

: به پارسی طلا و به ترکی آلتون و به هندوی سونه گویند. طبیعتش معتدل است و گویند مایل است به گرمی. ضعف دل و خفقان را دفع کند و باصره را قوت دهد و نشاط آرد و جمیع مرض‌های سوداوی را سودمند آید؛ و چون طلای خالص را به گردن طفل

آویزند، از علت صرع ایمن گردد، و مجرب است؛ و محلولش لطیف تر و قوی تر از غیر محلول است؛ و شربت از او قیراطی است، و گویند دانگی است؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش مشک و عسل است، و گویند که حبّ الآس و شاه بلوط است.
ریاض الادویه، ص: ۹۷

ذنب

: به پارسی گرگ و هندوی بهیره خوانند. چون سرش در کبوترخانه بیاویزند، هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد؛ و چون سرگینش را در پوست بزی کنند که پاره‌ای از او گرگی خورده باشد و بر ته گاه صاحب قولنج بندند، نفع تمام دهد، و مجرب است؛ و چون چشمش را با خود دارند، منع صرع کند و هیچ درنده گرد وی نگردد.

حرف الرء

راوند

: به پارسی ریوند گویند. بهترینش آن بود که چون بشکنند، درونش به رنگ گل گز باشد. طبیعتش گرم و خشک است در اول، و گویند در دویم. بادها را بشکنند و درد معده و گرده را نفع دهد و [وجع الورك و] وجع الكبد و نفخه الرحم را سودمند آید مغص و ورم الطحال را نافع بود؛ و عرق النساء و نفت الدم که از سینه بود، و ربو و فتق و فواق و قرحه امعا و اسهال و تب‌های دایره و سموم و گزیدگی جانوران را سودمند آید؛ و چون به سرکه سوده، طلا کنند، قوبا را زایل گردانند. چون به آب ضماد کنند، ورم گرم مزمن را بگدازد؛ و اگر روغن وی بمالند، نفخ که در عضله محدث شده باشد و وجع آن را نیز زایل کند؛ و چون میان هر دو شانه طلا کنند، خون از دل زایل کند؛ و چون معجون کنند، مقوی اعضای باطن و سده بگشاید و رطوبت‌های فاسد را خشک گرداند و طبیعت پاک سازد از بلغم لزج و استسقا را سود دهد و سنگ مثانه بریزاند و تنقیه دماغ بالکلیه کند و صداع بلغمی را سودمند آید، خاصه با هلیله کابلی به عمل آرند؛ و اگر ایاره لوغذیای کهن با وی اضافه کنند، فعل وی اقوی بود و خدر و فالج و علت‌هایی که از سردی دماغ حادث شود، نافع بود و جهت قولنج ریخی و بلغمی مفید است و تب ربع و صفاوی را نفع دهد؛ و شربت از او یک درم است تا دو درم؛ و مضر است به سفل، و مصلحش صمغ عربی است؛ و بدلش نیم وزن آن زراوند مدحرج و گویند گل سرخ و عنصل است.

رازیانج

: به پارسی بادیان و به هندوی سونف گویند. [۱۲۶] گرم و خشک است در دویم. سده جگر بگشاید و روشنی چشم بیفزاید و حیض براند و گزیدگی
ریاض الادویه، ص: ۹۸

جانوران را نفع دهد و تقطیر البول را سودمند آید؛ و به قول آدم- علیه السلام- چون یک درم رازیانج را با یک درم قند هر روز سفوف سازند، از ابتدای آفتاب که به حمل آید تا تحویل سرطان، در سالی سه ماه گفته شد، قطعا مریض نشود. بادها بشکنند و تب‌های مزمن را سودمند آید؛ و شیخ آن گرم است در دویم و خشک است در اول. سده جگر و سپرز بگشاید و محلل ریاح بود؛ و چون به آب سرد بیاشامند، در تب‌ها غشیان و التهاب بعده ساکن کند و روشنایی چشم بیفزاید؛ و شیخ وی در معالجه از تخم و ورق

وی اقوی بود و جهت تب‌های مزمن نافع بود و بادها بشکند و درد پهلو و درد سینه که تولد از سده کند یا ریاحی غلیظ، نافع بود و مسخن معده بود و رطوبات آن بزداید؛ و شربت از او یک مثقال تا دو مثقال است؛ و مصدع است، و مصلحش صندل سفید و کافور است، و بدل آن تخم کرفس بود.

رازبانج رومی

: انیسون است، و گفته شده.

راسن

: زنجبیل است. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم.

ورم‌های سرد و عرق النسا و درد مفاصل را که از رطوبت باشد، با روغن بپزند و بر آن طلا کنند، سودمند آید؛ و اگر نقوع کرده خورند، اخلاط غلیظ لزج را از سینه و شش پاک کند و تقطیر البول و سرفه و عسر النفس را نفع دهد که از سردی باشد؛ و چون در طبیخ آن نشینند، حیض براند. شربتی دو درم، مصلحش سرکه و گویند مصطکی و حماما و گویند خمیره بنفشه، و بدلش ایرسا است.

راتنج

: به پارسی صمغ صنوبر گویند. گرم و خشک است در دویم. مجفف و محلل بود و ریش‌ها را به صلاح آرد و گوشت نو برویاند. مضر است به اعصاب، و مصلحش موم روغن به آب حی العالم، و بدل آن علك البطم و قنه است.

رجله

[۱۲۷] بقله الحمقاء است، و گفته شد.

رمان حلو

: به پارسی انار شیرین گویند. سرد و تراست در آخر درجه اول، و گویند مایل است به گرمی. حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را سودمند آید و بول براند و نعوظ آرد؛ و چون آبش در شیشه کرده، در آفتاب نهند تا غلیظ شود، پس در چشم کشند، روشنی بیفزاید؛ و دانه وی نفخ و ریاح معده پیدا کند، و مصلحش انار ترش است.

ریاض الادویه، ص: ۹۹

رمان حامض

: به پارسی انار ترش گویند. سرد و خشک است در دویم.

صفرا فرونشاند و طبیعت را قبض کند و التهاب جگر و معده را سودمند آید.

مضر است به امعا و معده، و مصلحش حلوای عسلی یا قندی بود.

رمان مز

: به پارسی انار می خوش گویند. طبیعتش به اعتدال نزدیک است.

معه را قوت دهد و تشنگی فرونشاند و غثیان و قی بازدارد؛ و چون یک پیاله از آبش که در او شحمش فشرده باشند، به پانزده مثقال شیر خشت که در نیم پیاله گلاب حل کرده، و صاف نموده باشند، آمیزند، و نیم گرم اختیار نمایند، مسهل صفا بود.

رماد خشب البلوط

: به پارسی خاکستر چوب بلوط گویند. سرد و خشک است در اول. طبیعت را قبض کند [و خون ببندد]؛ و چون نرم سوده، به حریر ببینند، و هر صباح دو درم با شربت سیب رغبت نمایند، تری معده را ببرد.

رماد خشب الکرم

: به پارسی خاکستر چوب تاک خوانند. خشک است در اول، و در گرمی و سردی معتدل است؛ و چون نیم درم از او به شربت انجبار خورند، ریش روده را نفع دهد و نفث الدم را دفع کند.

رماد القصب

: به پارسی خاکستر نی گویند. سرد و خشک است در اول، و گویند در دویم. چون یک دانگ از او به حریر بیخته، کفه زنند و قدری گلاب از عقب آن بیاشامند، سده مراره بگشاید؛ و مضر است به شش، و مصلحش کثیره است.

رماد السرطان

: به پارسی خاکستر خرچنگ و پنج پایک خوانند. سرد است در اول و خشک است در دویم. چون یک درم از او [بگیرند و] به شیر خرفه دهند، سل را مفید بود. صفت آن: سوختن او آن است که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود، نهند و بعد از سرد شدن بیرون آرند و سحق کنند؛ و یا آنکه دیگ مسین را سر آتش نهند تا سرخ گردد و سرطان زنده را در آن اندازند و بسوزانند تا خاکستر گردد و بعده به کار برند.

رأس

[۱۲۸]: به پارسی کله گویند. گرم و تر است [در اول]. غلیظ است و غذای بسیار دهد و منی بیفزاید و بدن فربه کند؛ و خوردن وی مضر است به معده؛ چرا که بطع الضم است و بهتر آن است که با دارچینی تناول کنند و بعد از آن مصطکی بخایند.
ریاض الادویه، ص: ۱۰۰

روسختج

: به پارسی روی سوخته گویند؛ گرم و خشک است در سیوم.

قابض و مجفف و ملطف بود. ریش‌ها را پاک گرداند و به صلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد.

رصاص ایض

: به پارسی قلع سفید گویند. طبیخ آن گرم و تر است، و این را ارزیز نیز گویند؛ و اگر از ارزیز طوق سازند و بر شاخه درختی گیرند، بار بسیار آورد؛ و اگر ارزیز را قدری در تنور افکنند، نان در تنور پخته نشود.

رصاص اسود

: به پارسی سرب و هندوی شیشه گویند. طبع او سرد و خشک است؛ و اگر جایی گوشت زیاده باشد، سرب بدان بندند، گوشت زیاده را بخورد و کم کند؛ و اگر از سرب طوق سازند و در شاخ درخت اندازند، بار بسیار آورد؛ و اگر پاره‌ای سرب بر شکم بندند، منع شهوت کند؛ و اگر همچنان گذارند، شاشه ببندد.

روث الحمار

: به پارسی سرگین خر گویند. چون آبش در بینی چکانند، رعاف را دفع کند؛ و چون بیاشامند، سنگ کرده و مثانه را بریزاند.

ریه التعلب

: به پارسی شش روباه گویند. چون به سرکه عنصل دهند، ضیق النفس را سودمند آید.

ریاس

: به پارسی ریواج گویند. سرد و خشک است در دویم. دفع حرارت کند و مستی بازدارد و خمار را نفع دهد. چون عصاره او را در چشم کشند، روشنی چشم بیفزاید؛ و چون میل کنند، جگر و معده گرم و اسهال سوداوی را سودمند آید؛ و مجفف اعصاب و مقطع باه است، و مصلحش انیسون و شراب عود است، و بدلش حمّاض اترج با غوره است.

حرف الزاء

زاج

: به پارسی زاک خوانند؛ و آن انواع است: سفید و سیاه و سرخ و زرد و سبز. طبیعت همه در کیفیات اربعه به هم نزدیک است. جرب و سعه و ناسور و رعاف و ریش گوش را نفع دهد؛ و خوردن زاک احداث سعال و سل کند؛ و مصلحش مسکه و شیر تازه به نبات است.

زیب

: به پارسی مویز گویند. بهترینش هروی بزرگ بر طعم شیرین است.

ریاض الادویه، ص: ۱۰۱

گوشت وی گرم و تر است در اول. جگر و معده را قوت دهد و شکم براند و بدن فربه کند و سرفه بلغمی را سودمند آید؛ و دانه‌اش سرد و خشک است در دویم. شکم ببندد و حدت و سوزش خون را بشکند؛ اما محرق دم بود، و مصلح وی خیار چنبر بود.

زیب الجبل

: مویزک است، و گفته شود.

زبد البحر

: به پارسی کف دریا و هندوی سمندر بهین گویند. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. چون بسوزند و به حریر گذرانیده، به آب صاف ضماد کنند، داء الثعلب را نفع دهد و موی برویاند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علت که در سطح ظاهر جلد باشد، دفع کند. چون به موم و روغن گل طلا سازند، بشره را صاف کند و برص و کلف را ببرد؛ و کف دریا را چنین سوزند که در دیگ گل ناپخته نهند و سرش را به گل محکم کنند و زیر آتش کنند تا پخته گردد، پس بیرون آرند؛ و مقدار مستعمل آن دانگی تا دو دانگ است. مضر است به سر و حواس، و مصلحش کتیرا و گویند روغن کدو بود، و بدلش حجر الفطور [۱۲۹] و مغسول آن مانند اقلیمیای مغسول است.

زبد

: به پارسی مسکه و به هندوی مکهن نیوئیت و به شیرازی نمشک گویند؛ و بهترینش آن است که از شیر گاومیش گرفته باشند و تازه بود. گرم و تر است در اول. چون بر بدن مالند، بدن را فربه کند و جراحات اعصاب و ورم پس گوش و کش ران را نفع دهد؛ و چون بدان حقه کنند، ورم‌های صلب را که در رحم و امعا و انشین باشد، دفع کند و ریش روده را سودمند آید و گوشت نو برویاند؛ و اگر با عسل خلط کرده، لعق کنند، جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ریه را نافع بود و سرفه خشک را سودمند آید، خاصه با شکر و مغز بادام بخورند؛ و از ادمان کثر آن احتراز کنند که اسهال آرد و مرخی معده و مغنی است، و مصلحش چیزهای قابض است.

زباد

: عرقی است که از میان هر دو پای جانوری که مثل گربه است، گیرند.

طبیعتش گرم است در دویم، و معتدل است در خشکی و تری. صداع و درد شقیقه و زکام سرد را نفع دهد و خفقان و ضعف دل را دفع کند؛ و زنی که دشوار زاید، چون نیم درم از او با یک درم زعفران در شوربای مرغ فربه حل کرده، میل نماید، زاییدن بر وی آسان گردد.

ریاض الادویه، ص: ۱۰۲

زبل الأطفال

: به پارسی گندگی طفلان گویند. چون خشک ساخته، بکوبند و ببیزند، به غسل سرشته، بر گلوی صاحب خناق طلا کنند، نفع تمام دارد، خاصه آنچه اول از اطفال بیرون آید.

زبل اللقلق

: به پارسی [سرگین] لکلک خوانند. چون یک مثقال از او به مصروع دهند، سودمند آید.

زبل الجراد

: به پارسی سرگین ملخ گویند. چون بر بهق و کلف ضماد کنند، مفید آید.

زبل الذئب

: به پارسی سرگین گرگ خوانند. چون یک مثقال از او در ده مثقال عرق بادیان حل کرده و صاف نموده، نیم گرم بیاشامند، قولنج را بگشاید.

زبل العصفور

: به پارسی سرگین گنجشک خوانند. چون به آب دهن سرشته، ضماد کنند، قلع تألیل کند.

زبل الحمام

: به پارسی سرگین کبوتر گویند. چون به سرکه سرشته، بر خنازیر طلا کنند، نفع تمام دهد؛ و چون در آبی که زبل الحمام را در او جوشانیده باشند، نشینند، عسر البول را سودمند آید؛ و چون دو درم سرگین کبوتر سرخ و سه درم دارچینی جدا جدا کوفته و بیخته، آمیخته و به شربت سکنجبین بزوری سرشته، میل کنند، سنگ گرده و مثانه را بریزاند.

زبل الفیل

: به پارسی سرگین فیل خوانند. چون بر صاحب تب کهنه بخور کنند، نفع دهد.

زبرجد

: نوعی است از زمرد. سرد است در دویم و خشک است در اول. باصره را قوت دهد.

زجاج

: به پارسی آبگینه گویند. گرم است در اول و خشک است در دویم.

چون بسوزند و کوفته و بیخته، در چشم کشند، بیاض ببرد؛ و طریق سوختنش این است که اول بکوبند و ببیزند و در کفچه آهنین کرده، بر بالای انگشت افروخته گذارند و زمان زمان کفچه را حرکت دهند تا متغیر گردد، پس بیرون آرند و بکار برند.

زدوار

: جدوار است، و گفته شد.

زرنباد

: به هندوی کجور [۱۳۰] گویند. طبیعتش گرم و خشک است در دویم. بادها را تحلیل دهد و بدن فربه کند و قی باز دارد و شکم ببندد، و مقوی ارواح ریاض الادویه، ص: ۱۰۳

طبیعی، و مسهل سودا بود؛ و چون در دهان نگه دارند، بوی [بد] دهان و درد دندان را زایل گرداند؛ و چون در خانه بخور کنند، موزیان همه بگریزند و باز نیایند؛ و چون به عسل آمیخته، میل کنند، وجع الورك و عرق النسا و فالج و صرع را نفع دهد؛ و شربت از او یک درم است. مضر است به دل، و مصلحش فوتینج و گویند سنبل الطیب و نبات، و بدلش شیطرج و راسن است.

زرین درخت

: درخت اترج است. چون آب برگش با قدری گلاب رغبت نمایند، عرق النسا و عسر البول را نفع دهد و خون بسته از مثانه بیرون آرد و گزیدگی جانوران را سودمند آید؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش آب حبّ الآس است، و گویند بلوط، و بدلش به وزن آن قنطوریون رقیق، و گویند به وزن آن تخم خیارزه، و گویند نیم وزن زعفران، و گویند به وزن آن حبّ الاترج است.

زراوند مدحرج

: به پارسی زراوند گرد گویند. گرم است در دویم و خشک است در سیوم. چون دو درم از او میل کنند، دفع اخلاط بلغمی و سوداوی کند و فواق و نفرس و وسواس و صرع را نفع دهد، و ورم سپرز و درد پهلوی را سودمند آید؛ و شربت از او یک مثقال تا دو درم است؛ و مضر است به سپرز، و مصلحش عسل، و گویند مجفف اعضاست و مصلح وی روغن بنفشه، و بدلش به وزن آن زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن قسط.

زراوند طویل

: به پارسی زراوند دراز و شجره رستم نیز گویند. گرم است در سیوم و خشک است در دویم. چون به فلفل و مرّ مکی و عسل معجون ساخته، رغبت نمایند، رحم را از فضول غلیظ پاک گرداند و حیض براند و بچه بیرون آرد؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است؛ و مضر است به جگر، و مصلحش عسل، و بدلش شیطرج، و گویند در تحلیل نفخ و ریاح شکم و طحال به وزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت است.

زرشک

: و زرک، انبرباریس است، و گفته شد.

زرنیخ

: به هندوی هرتال خوانند. انواع است: زرد و سفید و سرخ و سبز و تیره. بهترینش زردی بود که طبقه طبقه بر روی یکدیگر باشد و از وی بوی کبریت آید و به پارسی زرنیخ بدخشی گویند. گرم و خشک است در سیوم. چون به چربی بز طلا کنند، جرب و سعفه را نفع دهد؛ و چون بر ریاض الادویه، ص: ۱۰۴

موضعی که خون در او مرده باشد، بگذارند، اثر آن را ببرد؛ و چون به آب برد نیک تر ساخته، بر عضوی که مویش کنده باشند، صبح و شام ضماد کنند، از آن عضو دیگر موی نروید؛ و مداوای کسی که زرنیخ خورده باشد، قی به آب گرم کنند و بعد از آن آب گرم، روغن و جلاب و روغن کنجد یا روغن بادام دهند و شیر تازه و لعابات به کار برند.

زرنب

: به هندوی براهمی [و] سپنستی گویند. [۱۳۱] طبیعتش خشک است در دویم. دل و دماغ را قوت دهد و جگر و معده را نفع دهد و اوجاع و اعصاب را سودمند آید و شکم ببندد و بادها را بشکند؛ چون با روغن گل به آب و روغن بنفشه سعوپ کنند، درد سر که از سردی بود، آن را نفع دهد. شربتی از او نیم درم تا یک درم، و مصلحش جلاب نیم گرم، و بدلش دارچینی و سلیخه و گویند کبابه است.

زعفران

: به هندوی کیسر [۱۳۲] گویند. بهترینش سرخ رنگ بود و تیزبوی بود.

گرم است در دویم و خشک است در اول. مواد را تحلیل دهد و احشا را تقویت دهد و لون نیکو گرداند و خنده آرد و روشنی چشم بیفزاید و باه برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و وجع الورك را سودمند آید؛ و زنی که دشوار زاید، چون یک درم از او میل نماید، زاییدن بر او آسان شود؛ و سه مثقال از او به تفریح کشنده است؛ و در وی قبضی بود، و مصلح و منضج عفونت و بلغم است؛ و چون یک درم با شراب بیاشامند، سستی آرد و صداع بارد را زایل کند. شربتی از او نیم درم تا یک درم، و مضر است به شش، و مصلح وی انیسون، و بدلش به وزن آن قسط است.

زعرور

: به پارسی ذو ثلاثه [حبات] گویند. بهترینش رسیده سرخ بود. سرد و خشک است در اول. معده را قوت دهد و شکم ببندد و صفرا فرونشاند و قی بازدارد و فربه آرد و داء الفیل را نفع رساند؛ اما مرخی معده و مصدع است، و مصلح وی گلشکر، و گویند انیسون. شربتی از او سه درم است.

زفت رومی

: بهترینش براق صافی املس بود. طبیعتش گرم و خشک است در دویم؛ و عرق النَّسا و نقرس و مفاصل را نفع دهد و خدر و فالج و رعشه و درد زانوان را سودمند آید؛ و عضوی را که به آن طلا کنند، قوی و فربه گرداند؛ و شربت از او یک درم تا دو درم است؛ و مضرّ است به شش، و ریاض الادویه، ص: ۱۰۵
مصلحش کتیره است، و بدلش جاوشیر و علك البطم.

زفت یابی

: به پارسی زفت خشک گویند، و آن زفت تر است که خشک می‌شود. طبعش گرم و خشک است در دویم. قوبا را نفع دهد و ریش‌های فاسد را سودمند آید و گوشت نو برویاند و اورام صلب را نرم گرداند. و سینه را پاک سازد.

زفت رطب

: به پارسی زفت تر و هندوی زال گویند، و آن نوعی از قیر است که در مرهم‌ها دخل دهند و به کار می‌برند.

زمرّد

: سرد و خشک است در اوّل. چون با خود نگه دارند، دفع صرع کند؛ و چون بر [او] نظر کردن مداومت نمایند، باصره را قوی گرداند.

زنجبیل

: به هندوی سونتهه گویند. [۱۳۳] گرم است در سیوم، و خشک است در دویم. باه را برانگیزاند و بادها را بشکند و تقویت معده و جگر سرد کند و عرق النَّسا و نقرس را سودمند آید و خدر و فالج را نفع دهد و تمدّد و تشنّج بلغمی را دفع کند و سحج امعا را نفع دهد و درد سر و شقیقه که از سردی باشد، نافع است؛ و چون دو درم از او کوفته و بیخته، به آب گرم بیاشامند، اخراج اخلاط غلیظ کند و حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق ببرد. شربتی دو درم؛ و مضرّ است به حلق، و مصلحش عسل است، و بدلش دار فلفل یا فلفل سفید بود.

زنبق

: به پارسی سوسن سفید گویند. گرم است در اوّل و معتدل است در خشکی و تری. دهنش درد کرده را نفع دهد و سلس بول را سودمند آید و وجع الظهر را دفع کند.

زنجار

: زنگار گویند. بهترینش معدنی است که در معدن مس حاصل می‌شود. گرم و خشک است در چهارم. جرب و بهق را نفع دهد؛ و چون در بینی دمند، گنده بینی را زایل گرداند؛ و چون در داروی چشم به کار برند، جرب و سبل و سلاق و ظفره را نفع دهد و

بیاض را ببرد و حدت باصره را زیاد کند؛ و چون به عسل در چشم کشند، غلط اجفان را سودمند آید؛ و غبارش مضر بود به حلق، و مداوایش به شیر تازه و مسکه کنند؛ و خوردنش کشنده است. علاجش آن است که جلاب و آب گرم و لعاب‌ها و شوربا‌های چرب دهند. بدلش اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است.

ریاض الادویه، ص: ۱۰۶

زنجفر

: به پارسی زنجرف و هندوی سندور گویند. سرد است در دوم و خشک است در سیوم. جگر و معده را سودمند است و اگر با روغن گل و گلاب کنند، جهت دانه‌هایی که در سر [پیدا] شوند، به اسفیداج رصاص و به روغن گل سرشته، طلا کنند، نافع آید و در مرهم برای سوختگی مفید بود. [آئیا] از سموم قتیاله است. خورنده او را همان عارض شود که از خوردن زبیق [مصعد حادث گردد]. علاجش آن است که زبیق مصعد خواهد آمد.

زوفای یابس

: و آن گیاهی است مشابه برگ چنار. بهترینش آن است که از جانب بیت المقدس آرند و آن را زوفای مصری گویند. طبیعتش گرم و خشک است در سیوم. چون به سداب و انجیر بجوشانند، به عسل شیرین کرده، میل فرمایند، ضیق النفس و سعال مزمن را نفع دهد و کرم دراز و حبّ القرع را بکشد و اخراج بلغم کند و داء الحئیّه و داء الثعلب را دفع کند و عرق الثّسا و وجع مفاصل را سودمند آید و قولنج را بگشاید و ادرا[۱۳۴] صافی سازد و رنگ روی را نیکو گرداند؛ و چون طبخش را به سکنجین رغبت نمایند، مسهل کیموس غلیظ بود؛ و چون به سرکه یزند و بدان مضمضه کنند، درد دندان را ساکن گرداند؛ و شربت او دو درم است تا چهار درم؛ و مضر است به جگر، و مصلحش عناب است، و بدلش پرسیاوشان و نیم وزن آن مرزنجوش است.

زبیق

: به پارسی سیماب و به شیرازی جیوه و به هندوی پاره گویند. بهترینش آن بود که غیر مستعمل بود، و علامت غیر مستعمل آن باشد که چون از کرباس بگذرانند، رنگ کرباس سیاه گردد؛ و طبیعتش سرد و تر است در دویم. مقتولش قتل شپش و کنه کند، و باروغن گل و سرکه، جرب و خارش اعضا را نفع دهد؛ و دخانش احداث فالج و رعشه کند و تاریکی چشم و زردی روی و خشکی دماغ آرد و عقل زایل گرداند و ریش‌های کهنه را نفع دهد؛ و موضعی که دخانش باشد، گزندگان همه بگریزند و اگر نگریزند، همه بمیرند؛ و زبیق مصعد کشنده بود، و چون در گوش کسی ریزند، اختلاط عقل پیدا کند و به صرع و سکتة نیز کشد.

علاجش آن باشد که میلی از ارزیز ساخته، در گوش کنند تا سیمابی که باشد، به میل چسبیده و بیرون آید؛ و زبیق آنچه [نه] مصعد و نه مقتول بود، چون میل کنند، فی الحال از مقعد بیرون آید، و از او مضرّتی نرسد؛ و

ریاض الادویه، ص: ۱۰۷

صنعت تصعید سیماب آن است که یک وزن زبیق و نیم وزن آن سرب یا قلعی ساییده، با هم چندان زاج سوخته و هم چندان خشت پخته و به وزن آن مجموع نمک بریان کرده، همه را بر صلاویه سحّ کنند و ربّ اترج یا حمّاض بدان ریزند و آهسته آهسته بسایند تا به غایت سوده گردد. پس آن را بریان کنند و در شیشه گل اندود یا دیگی نو به گل اندوده و شرابه به آتش نرم بریان کنند و

آتش نرم آهسته آهسته چینی کنند و تصعید کنند سه نوبت تا سفید گردد. شربتی از او دو درم تا سه درم است؛ و مداوی کسی که سیماب مصعد خورده باشد، آن است که شبت نیم مشت و انجیر ده عدد در یک پیاله و نیم آب جوشانیده، تا به نیم آید، صاف کنند و سه درم مَر مکی در آب آن حل کرده، صاف نموده، نیم گرم بیاشامند و مدد کنند که قی شود، و غذا شیر گاوان تازه بخورد.

زوفای رطب

: وسخی است که به دنبه‌های میشان ارمن جمع می‌شود.

طبیعتش گرم است در سیوم، و گویند در دویم، و تر است در اول. بر وسخه و اورام صلب ضماد کنند، نفع تمام دهد؛ و چون با بوره و انجیر بر سپرز گذارند، سودمند آید. چون زن به اکلیل الملک و مسکه فرزجه سازد و بردارد، حیض براند و بچه بیندازد؛ و چون با پیه مرغابی آمیزند، ریش گوش [۱۳۵] و ریش قضیب و ریش مقعد و ریش رحم را سودمند آید؛ و مولد صداع است، و مصلحش روغن گل و سرکه، و بدلش مغز ساق گاو.

زیتون

: آنچه سبز و نارسیده است، [روغن] آن را زیت الانفاق گویند.

سرد و خشک است در اول. طبیعت قبض کند و صفرا فرونشاند و رطوبت معده را دفع کند؛ و آنچه شیرین است و رسیده، معتدل است در حرارت و برودت، و مایل است به خشکی و معده را قوت دهد و اشتها آرد؛ و آن چه سیاه و رسیده است، مایل است به گرمی و تری و مضعف معده است.

زیت

: روغن زیتون است. [مزاج و] منفعت هریک از اصناف زیت، نزدیک است به مزاج و منفعت زیتونی که از او گرفته‌اند؛ و اگر روغن زیت جهت جمره و جرب و شری و قوبا و صداع و دندان متحرک را به کار برند، سودمند آید و سبوسه سر را زایل کند. بدل روغن زیت، روغن خروع و گویند روغن فجل است.

ریاض الادویه، ص: ۱۰۸

حرف السین

سالج

: گویند برگ قرنفل است، و گویند برگ دارچینی است که دارچینی پوست اوست، و کبابه ثمره اوست، و این هر دو غلط است؛ آنچه پیش این احقر محقق شده، برگ درخت صندل است، و به هندوی آن را پینج خوانند. طبیعتش گرم است در سیوم و خشک است در دویم. معده و جگر و دماغ را قوت دهد و بوی دهان را خوش کند و فربه آرد و حیض و شیر براند و خفقان را سودمند آید و بوی بغل زایل گرداند؛ و شربت دو مثقال است؛ و مضر است به شش، و مصلحش مصطکی است.

ساج

: به هندوی سال گویند، و آن درختی است در هند به غایت بزرگ و صلب و رنگش مایل است به سیاهی. طبیعتش سرد و خشک است در دویم. چون بسوزند و سه شبانه‌روز در چندان آب مامیثا که از بالایش بگذرد، گذاشته، در سایه خشک سازند، پس کوفته و بیخته، در چشم کشند، باصره را قوت دهد و ورم اجفان را دفع کند.

ساق البقر

: به پارسی پاچه گاو خوانند. چون بسوزند و کوفته و بیخته، میل کنند، اسهال دموی را نفع دهد و نفث الدم را دفع کند؛ و شربتی از او یک مثقال است.

سپستان

: به هندوی سوده گویند. [۱۳۶] طبعش معتدل است، و گویند سرد و تر است در اول. سرفه را که از گرمی و خشکی بود، نفع دهد و خشونت حلق و سینه را دفع کند و شکم براند و تشنگی فرونشاند و تب‌های دموی و صفرای را سودمند آید؛ و مقدار مأخوذ از او سی عدد است؛ و مضر است به جگر، و مصلحش عَنَاب است.

سدر

: به پارسی کنار و به هندوی بیر خوانند. بهترینش آن است که برگ او سبز و پهن بود؛ طبیعتش گرم و خشک است در اول. چون صمغش را در آب حل کرده، بر سر ریزند، جزام ببرد؛ و مضر است به سر، و مصلحش کثیره است؛ و شربت از او دو درم تا سه درم است.

سداب

: بهترینش سبز بوستانی و تیزبوی بود. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. کلف و بهق را نفع دهد و تألیل را زایل گرداند و بوی سیر و پیاز را از دهان ببرد و سلعه و خنازیر را سودمند آید و عرق النساء و ریاض الادویه، ص: ۱۰۹

وجع المفاصل را دفع کند و خون بینی را ببندد و باد را بشکند و درد پهلو و سینه و ضیق النفس و سرفه را نافع بود؛ و چون عصاره او را در آب رازیانج و عسل آمیخته، در چشم کشند، روشنی بیفزاید؛ و بویش اطفالی را که امّ الصّبیان داشته باشند، نفع تمام رساند؛ و شربت او یک درم تا دو درم است.

سرخسی

: گرم و خشک است در دویم؛ و چون دو مثقال از او کوفته و بیخته، به ماء العسل بیاشامند، کدو دانه و کرم‌های دراز را بکشد و عرق النساء و نقرس و درد مفاصل را نفع دهد و وجع الورك را سودمند آید؛ و شربت او دو درم تا سه درم است.

سرطان

: به پارسی خرچنگ و کنکاش گویند. به هندوی کیکرو [۱۳۷] خوانند.

بهترینش نهری بود. سرد و تر است در دویم؛ و شوربایش مسلول را نفع دهد و باه برانگیزد و بول و حیض براند؛ و چون بسوزند و به آب جو سرشته، بر پستان کسی طلا کنند که سرطان داشته باشد، سودمند آید؛ و طریق سوختن آن است که سرطان را هم‌چنان زنده در دیگ مسین سرخ کنند، و بر بالای دیگ‌دان گذاشته، اندک اندک آتش کنند تا سوخته گردد؛ و اگر خاکستری با شیر خر مسلول را دهند، نیک نافع آید؛ و دشخوار هضم شود و غذا بسیار دهد؛ و مصلح او آن است که به آتش نپزند؛ و گویند مضر است به مثانه، و مصلحش طین قبرسی است، و بدل سرطان خشک به وزن آن صدف بود.

سیسالیون

: انجدان رومی است و آن را کاشم رومی نیز گویند و آن مانند انجدان است، لیکن درازتر از او. گرم و خشک است در دویم. محلل ریاح و ملطف. دردهای اندرون را ساکن گرداند و بلغم بسته را بگدازد؛ و چون با شراب بیاشامند، منع ضرر زهرها کند و درد پشت و مصروع را سودمند آید و ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نفع دهد؛ و چون بذر و اصل وی با عسل بسرشند و لعق سازند، مغص ریحی را مفید بود و عسر البول و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را سود دهد. شربتی از او یک درم است. مضعف جگر بود، و مصلحش عصاره زرشک، و بدلش خردل سفید بود.

سعد

: به پارسی مشکک زیرزمین، و به ترکی یتلاق و به هندوی موفه خوانند. [۱۳۸] طبعش گرم است در اول و خشک است در دویم. رنگ روی را

ریاض الادویه، ص: ۱۱۰

نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و قلاع و استرخای لثه را نفع دهد و حفظ بیفزاید؛ و شربت او یک درم تا دو درم است؛ و مضر است به شش، و مصلحش انیسون است.

سفرجل

: به پارسی به گویند. شیرین، سرد و تر است در اول، و گویند در دویم؛ و ترش قابض بود. معده را قوت دهد و قی و غثیان را دفع کند و تشنگی بنشانند و بول براند و ذو سنطاریای کبدی و معوی را سودمند آید و خون رفتن از امعا باز دارد؛ و چون بر بالای طعام خورند، طبع را نرم گرداند؛ و چون پیش از طعام خورند، شکم ببندد؛ و چون به طبیخش حقه کنند، شقاق مقعد و رحم را نیکو گرداند؛ و از بسیار خوردن آن اعصاب و قولنج و مغص تولد کند، و مصلحش رطب العسل است.

سقمونیا

: به پارسی محموده خوانند، و آن عصاره گیاهی است از این یتوعات [۱۳۹] که برگ آن به لبلاب ماند. بهترینش آن است که سبک و صاف و متخلخل و به رنگ بریشم بود. چون به دست بمالند، آرد شود و سفید گردد و در آب زود حل شود؛ و چون در

آب حلّ شود، مثل شیر نماید؛ و چون خواهند که به کار برند، باید که اولّ او را مشوی سازند، به این طریق که سر به یا سیب را به کار بردارند و اندرونش خالی ساخته، محموده را در لته کتان بسته، در میانش نهند و سرش باز به جا نهاده، به سیخ چوبین محکم گردانند و در خمیر گرفته، در زیر آتش کنند تا پخته شود. پس بیرون آرند؛ و بعضی از حکما گفته‌اند که اگر محموده را با بنفشه صلایه کرده به کار برند، کار مشوی کند، و مؤلف دایم به این عمل می‌نماید و نفع بسیار مشاهده می‌کند. طبیعتش گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. اسهال صفرآ کند و معده و امعا را ضرر رساند و جگر و دماغ را ضعیف گرداند و قی و غثیان و اندوه و تشنگی آرد و اشتها ببرد؛ و شربت از او یک دانگ است؛ و علاج کسی که از خوردن سقمونیا اسهالش به افراط کشد، به دوغ و سویق تفّاح و ربّ سفرجل و ربّ سماق و ربّ ریواج کنند؛ و قوّت سقمونیا تا سی سال باقی می‌ماند.

سقنقور

: و آن ریگ ماهی است، و گویند از نسل تمساح است که نهنگ بر لب رود نیل بیضه می‌نهد و بچه می‌آرد، و آنچه در آب می‌رود، نهنگ

ریاض الادویه، ص: ۱۱۱

می‌شود، و آنچه در ریگ می‌ماند، سقنقور می‌گردد؛ و فرق میان سقنقور و ریگ آن است که سقنقور در نیل [و] نزدیک اوست و ریگ در میان بیابان‌ها می‌باشد، و سر ریگ پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده؛ و رنگ ریگ زردی که به سرخی زند و پوستش خشن و درشت باشد، و رنگ سقنقور ابلق از سبز و زرد و سیاه و سفید و پوستش املس و نه اسود؛ و گفته‌اند که چون سقنقور به صیاد رسد و عضوی را از صیاد بگیرد و طلب آب کند و اگر آب یابد، در آب رود و اگر آب نیابد، بشاشد و در بول خود غلطد، صیاد فی الحال بمیرد و سقنقور سالم ماند؛ و اگر صیاد پیش از او در آب رود یا در بول خود غلطد، سقنقور فی الحال بمیرد و صیاد سالم ماند؛ و سقنقور چون تازه بود، گرم و تر باشد در دویم؛ و چون نمک سود کنند و خشک گردانند، حرارتش زیاده شود و رطوبتش کم؛ و سقنقور مرض‌های عصبانی سرد را نفع دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند، به وجهی که هر چند جماع کند، تسکین نیابد، مگر آنکه شوربای عدس یا آب کاهو بیاشامند؛ و شربتی از او یک مثقال تا سه مثقال است، و بدلش به وزن آن خصیه الثعلب و نیم وزن او قضیب گاو جوان خشک به سوهان سوده.

سکر

: به پارسی شکر گویند. بهترینش [سفید] شفاف است که از هند آرند. گرم است در اولّ دویم و تر است در میانه اولّ. چون کهنه شود، مایل به خشکی گردد. طبیعت را نرم گرداند و معده را قوّت دهد و باد بشکند و تفتیح سده جگر کند. چون ده درم از او با بیست درم روغن گاو یا گوسفند نیم گرم بیاشامند، احتباس بول و درد ناف را سودمند آید و رحم زن را که زاییده باشد، از فضول غلیظ پاک گرداند؛ و از بسیار خوردن آن سحج امعا پیدا شود، و بدلش آلوی سیاه، و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن مویز خراسانی است.

سکر العشیره

: به پارسی شکر تیهال و تغال گویند و آن صمغ درخت عشیر است. چون جمع شود، مثل ترنجبین می‌افتد. معتدل است و نزدیک است به مزاج شکر. طبع نرم دارد. چون یک ماه متواتر به آب نیم گرم بیاشامند ربو و دشواری نفس را سود دهد. شربتی ده درم.

معدۀ و جگر و گرده و مئانۀ را نافع است.

ریاض الادویه، ص: ۱۱۲

سکینج

: بهترینش آن بود که بیرونش به سفیدی زند و درونش به سرخی و تیز بوی بود و در آب زود حلّ گردد؛ و گفته‌اند که بهترینش آن باشد که صافی بود و بیرونش سرخ و درونش سفید. طبیعتش گرم و خشک است در سیوم. فالج و وجع الورك را نفع دهد و قولنج بگشاید و سنگ گرده و مئانۀ را بریزاند و برودت امعا و رحم را دفع کند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و باه برانگیزد و گرم‌ها را بکشد و نقرس و وجع المفاصل را سودمند آید و سوء القنیه و استسقا را مفید بود و بدن را به اخراج اخلاط غلیظ پاک گرداند و درد پشت و کمر را سود دارد؛ و شربتی از او یک درم یا یک مثقال است؛ و مضرّ است به مئانۀ، و مصلحش اشق است، و بدلش قند سفید و گویند وزن آن جاوشیر.

سک

: بعضی سک را رامک نیز گویند و او عصاره آمله است. گرم و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و قی و غشیان باز دارد و احشا را قوت دهد و باه برانگیزد و سده [جگر] بگشاید و منع نرف دم کند؛ و شربت از او نیم درم است. سر گرم را صداع آورد، و مصلحش کافور است.

سلق

: به پارسی چغندر گویند. گرم و خشک است در اول، و نیز گویند سرد و تر است، و گویند گرم و تر است در اول، و گویند مرگب القوی است. ملطف و محلّل و مفتّح بود و داء الثعلب و خراز و تآلیل را نفع دهد؛ و چون سر به آبش بشویند و بمالند، شپش را بکشد؛ و چون آبش را با مری و توابل خورند، قولنج و رعشه را نفع دهد و قطع بلغم کند؛ و چون ده درم از آبش که نیم درم غاریقون در او حلّ کرده باشند، بیاشامند، اخراج خلطهای غلیظ لزج کند؛ و چون آبش را در بینی مصروع چکانند، سودمند آید.

سلیخه

: به پارسی کهلی کهله [۱۴۰] و به هندوی تج گویند. بهترینش سرخ رنگ سطر بود. طبیعتش گرم و خشک است در سیوم. ریاح غلیظ را تحلیل دهد و حیض بگشاید و بول براند و درد سینه و پهلو را که از اخلاط لزج تولّد کرده باشد، دفع کند؛ و چون زن به عسل فرزجه سازد و بردارد، رحم را از رطوبت فاسده عفنه پاک ساخته و خوشبوی گرداند و سده بگشاید و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آرد؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است؛ و مضرّ است به امعا، و مصلحش کتیره است، و بدلش نیم وزن آن دارچینی.

ریاض الادویه، ص: ۱۱۳

سلخ الحیه

: به پارسی پوست مار و به ترکی ایلان تریسی و به هندوی کانحلی خوانند. بهترینش پوست مار نر بود که لوش سفید بود. سرد و خشک است در اول؛ و چون با شراب بپزند و در گوش چکانند، درد گوش را نفع دهد؛ و چون بدان مضمضه کنند، درد دندان را دفع کند؛ و چون کوفته و بیخته، به عسل در چشم کشند، باصره را قوت دهد؛ و چون بسوزانند، به سرکه سرشته، بر داء التعلب لطوخ کنند، موی برویاند؛ و چون در زیت انداخته و چند روز در آفتاب گرم نهند، پس صاف کرده، در چشم کشند، غلظ اجفان را سودمند آید.

سلفات

: به پارسی سنگ پشت و به ترکی بچه جناق و به هندوی کچهویره گویند. چون زهره‌اش در بینی مصروع چکانند، نفع دهد؛ و چون لطوخ کنند، خناق را دفع کند؛ و چون بدان مضمضه کنند، قلاع را زایل گرداند؛ و چون میل نمایند، سرفه را نفع دهد؛ و چون خونس در دست و پای مالند، نقرس و وجع المفاصل را سودمند آید؛ و چون روغن پیه‌اش را به صاحب تشنج و کزاز مالند، سود دارد؛ و چون بیضه‌اش را به طفلی دهند که سعال داشته باشد، مفید بود؛ و چون در موضعی که تگرگ بسیار باشد، پشت سنگ پشت بر زمین نهاده، دست و پایش را در هوا کنند و بگذارند، دیگر در آن موضع تگرگ نشود.

سماق

: به ترکی متمم گویند. [۱۴۱] بهترینش سرخ تازه بود. طبیعتش سرد است در دویم و گویند در اول، و خشک است در سیوم. معده را قوت دهد و اشتها آرد و شکم ببندد و قرحه امعا را سودمند آید و سیلان رطوبت رحم را دفع کند؛ و چون به گوشت درآج یا کبک یا تیهو خورند، اسهال مزمن را نفع تمام دهد؛ و چون شب در گلاب گذارند و صباح صاف کرده، در چشم کشند، جرب و سبل و دمعه را که از گرمی باشد، سود دارد و خارش اعضا و سوزش چشم را نیک بود؛ و چون آبش بیاشامند، تشنگی را فرونشاند و غشیان صفراوی را نفع رساند؛ و چون به آبش مضمضه کنند، قلاع را زایل گرداند؛ و چون ده درم از او در هفتاد درم آب جوشانند تا قوتش تمام به آب رود، پس لته کتان کهنه را بدان آب تر ساخته، بر پشت چشم طلا کنند، جرب و آکله و سلاق را فایده‌مند بود؛ و چون آبش در چشم مجدور

ریاض الادویه، ص: ۱۱۴

که سرخ شده باشد، چکانند، ایمن گردد از آنکه آبله از چشمش بیرون آید؛ و چون بر گش را کوفته، بر شکم اطفال ضماد کنند، طبیعت ایشان را قبض کند؛ و مضر است به جگر، و مصلحش مصطکی است.

سمین

: به پارسی شرحه گویند. گرم و تراست در اول. طبیعت را نرم کند و باه برانگیزاند و ارخای معده کند و بخار دخانی مستحیل گردد؛ و مصلحش زنجبیل است.

سسیم

: به پارسی کنجد و هندوی تل گویند. [۱۴۲] گرم است در میان اول، و تراست در آخر آن، و گویند در دویم. محلل و ملین بود. چون کوفته [و بیخته]، ضماد کنند، اثر کبودی که از ضربه حادث شده باشد، ببرد و سوختگی آتش را نفع رساند و گزیدگی مار را

سودمند آید؛ و چون نقوعش را میل نمایند، حیض براند و بچه بیندازد؛ و چون مقشّر کرده، بریان کنند، غذای صالح دهد و فربه آرد؛ و لعوقش خشونت حلق و سینه را دفع کند و سعال را مفید بود؛ و چون در شیر پرورده بخورند، منی بیفزاید و باه برانگیزد؛ و چون به طیبخ برگش موی را بشویند، نرم و دراز گردد.

سَمّ الفار

: به پارسی مرگ موش گویند، و چون موش در میان خمیر خورد، فی الحال بمیرد، و هر موشی که بوی آن موش مرده بشنود، بگریزد و یا هلاک شود، مجرب است که وی سمّ قاتل بود. کسی که خورده باشد، هم‌چنان کنند که زیبق مصعدّ خورده باشد و مشکل خلاص یابد، از بهر آنکه به غایت مهلک است. گویند که دیدیم شخصی را که دو دانگ و نیم الماس سوده بدادند و در وی هیچ کار نکرد و یک زهره افعی همان کس را دادند، هیچ اثر نداد و مثقالی از این دارو در میان خمیر کردند و یک نان پختند و چاشتگاه از آن مقدار یک نیم کم و بیش بخورد، چون بیش بود مرده شد.

سمک

: به پارسی ماهی و به ترکی بالغ و به هندوی مچھی خوانند. سرد و تر است در اول. تولید بلغم و تبرید و ترطیب بدن کند و موافق معده گرم بود؛ و طبیعت ماهی شور، گرم و خشک است؛ و چون ماهی شور را بسوزند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند، سودمند آید؛ و مداومت کردن بر خوردن ماهی تازه، حدوث بهق و برص ابيض گردد.

ریاض الادویه، ص: ۱۱۵

سنای مکی

: بهترینش آن است که برگش چون زبان چغوک خورد و باریک بود و مایل باشد به زردی. اخراج صفرا و بلغم و سودا کند و نقرس و عرق النساء و وجع الورك را نفع دهد؛ و شربت او در مطبوخ چهار درم تا هفت درم است، و در سفوف از یک درم و نیم تا سه درم است.

سنبل

: به هندوی چهر [۱۴۳] گویند. طبیعتش گرم است در اول و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. چون شربتش را میل فرمایند، جگر و معده و دل و دماغ را نفع دهد و قی و غثیان را دفع کند و بول براند و شکم ببندد و سده جگر بگشاید و ضیق النفس و استسقای لحمی را سودمند آید و درد سپرز را ساکن گرداند و گند دهان را سود دارد؛ و مضر است به گرده، و مصلحش کثیره است، و بدلش به وزن آن اذخر، و گویند سادج؛ و شربت از او یک درم تا دو درم است.

سندروس

: صمغی است شبیه به کهربا، امّا از کهربا سست تر است و در او اندک تلخی است. گرم و خشک است در دویم. چون به کف زنند، خون از هر موضعی که باشد، ببندد؛ و چون به ماء العسل میل نمایند، حیض بگشاید و بول براند؛ و چون کوفته و بیخته، به

سکنجبین خورند، دفع فربه کند؛ و چون دماغ را بر دودش دارند، نزله و زکام را سودمند آید.

سورنجان

: بهترینش مصری است که صلب و بالیده و درون و بیرون سفید بود. طبیعت او گرم است در اول سیوم، و خشک است در اول سیوم، و گویند خشک است در اول دویم. بلغم را به اسهال دفع کند و نقرس و درد مفاصل را نفع دهد و خدر و فالج را سودمند آید؛ و چون در بواسیر غایر از او نیم درم بکوبند و ببینند و به روغن گوسفند کهنه یا روغن گاو یا روغن کوهان شتر یا روغن پیه بط یا روغن پیه مرغ خانگی بسرشند و به لته کهنه بردارند، نفع تمام دهد؛ و چون کوفته و بیخته، به آب اکلیل الملک یا بابونه یا هر دو لطوخ کنند، مفاصل عام را سود دهد؛ و مضر است به معده، و مصلحش قند و زعفران است؛ و شربت او یک مثقال، و بدلش به وزن آن تربد سفید معجوف.

سنور

: به پارسی گربه و به ترکی پشک و به هندوی باری گویند. چون گربه را بسوزند و خاکسترش به سرکه آمیزند و به پر مرغ بر شقاق که میان انگشتان دست و پای بود، طلا کنند، نفع عظیم دهد.
ریاض الادویه، ص: ۱۱۶

سوسن

: به پارسی مخ [۱۴۴] گویند؛ و اصلش مستعمل بود، و در «حرف الألف» گفته شده. سوسن بهترینش آسمان گون است و بیخش را ایرسا گویند، و در «الف» گفته شد.

سویق الشعیر

: به پارسی تلخان جو گویند. سرد و تر است در اول. شکم ببندد و قی و غثیان را بازدارد، و معده گرم را قوت دهد، و درد سر را که از گرمی باشد، دفع کند؛ و مولد نفخ بود، و مصلحش قند سفید است.

سویق الحنطه

: به پارسی تلخان گندم گویند. طبعش گرم و خشک است در اول. چون نقوع کنند، مایل به سردی و تری گردد و ترطیب بدن کند و حرارت فرونشاند و عطش را سودمند آید.

سویق الأرز

: به پارسی تلخان برنج گویند. به اعتدال نزدیک است. تشنگی را فرونشاند و معده را قوت دهد و دفع غثیان کند و شکم ببندد.

حرف الشین

شاترج

: به پارسی شاهتره گویند. معتدل است در حرارت و خشک است در دویم. چون یک پیاله از آب تازه او فروکشند، خون را صاف ساخته، اخراج خلطهای سوخته کند و جرب و خارش اعضا را نفع دهد و سده بگشاید و بول براند؛ و چون بجوشانند و به آبش مضمضه کنند، گوشت بیخ دندان را محکم گرداند؛ و مقدار مأخوذ از خشک او در مطبوخ چهار درم تا ده درم است، و در سفوف سه درم تا هفت درم است؛ و مضر است به سپرز، و مصلحش هلیله زرد است، و بدلش نیم وزن آن سنای مکی.

شاه بلوط

: به پارسی بلوط بزرگ خوانند. شیرین تر از بلوط بود. طبعش در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در اول؛ و منافعش نزدیک است به منافع بلوط، گفته شد؛ و مصلحش قند، و بدلش بلوط، و گویند خرنوب.

شادنج

: حجر اللدم به عربی و به پارسی شادنه گویند. چون شسته او را به سفیده تخم مرغ در چشم چکانند، قرحه را نفع دهد و خشونت اجفان و ورم آن را دفع کند و سوزش چشم را سودمند آید؛ و چون به آب انار ترش بیاشامند، قی اللدم و نفث اللدم را سودمند آید؛ و طریق شستن او این است که

ریاض الادویه، ص: ۱۱۷

شادنج را کوفته و بیخته، به آب خمیر کنند و صلایه سازند تا همچون مسکه شود. پس در خریطه کرباس کرده، اندک اندک آب ریزند و به دست بمالند تا آنچه لطیف باشد، همراه آب از خریطه بیرون آید، و آنچه کثیف بود، هم در خریطه بماند. پس در کاسه چینی کنند و بگذارند تا به ته نشیند.

پس آبش را به آهستگی بریزند و باز سر کاسه را به کاغذ پوشکی کرده و در سایه و یا آفتاب گذارند تا خشک شود. پس بار دیگر صلایه کرده، به حریر بگذارند و نگاه دارند؛ و جمیع چیزهایی را که حجریتی است، به همین دستور بشویند. مضر است به معده و احشا، و مصلحش عصاره زرشک، و بدلش حجر مغناطیس محرق، و چون حجر مغناطیس را بسوزانند، بهتر است.

شب یمانی

: زاج است، در «حرف زاء» گفته شد.

شهدانج

: به عربی بزر القنب و به پارسی تخم کنب گویند. گرم و خشک است در سیوم. تجفیف و تسخین بدن کند و ریاح را تحلیل دهد و مصدع بود؛ و چون بریان کنند، ضررش کمتر گردد.

شعیر

: به پارسی جو و به ترکی آرپه گویند. طبیعتش سرد و خشک است در اول، و گویند در دویم؛ آب کشک جو سرد و تر است.

تب‌های صفراوی و دموی را نفع دهد؛ و چون به تخم کرفس و بادیان یا پوست هلیله و بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس بپزند، تب‌های بلغمی و سوداوی را مفید بود؛ و چون دقیقش را در آبی که اکلیل الملک و پوست خشخاش در او جوشانیده باشند، سرشته، طلا کنند، ذات الجنب را سود دارد و نقرس و درد مفاصل را فایده‌مند بود؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش انیسون است.

شعر

: به پارسی موی و به ترکی ساچ و به هندوی بال گویند. چون موی آدمی را به سرکه تر کرده، بر گزیدگی سگ دیوانه طلا کنند، نفع دهد؛ و چون موی سوخته را نرم سوده، بر بثره‌ها پاشند، سودمند آید؛ و چون به عسل آمیخته، بر قلاع کودکان مالند، قلاع را دفع کند؛ و چون به مردار سنگ لطوخ کنند، جرب خشک و حکه را سود دارد.

شقاقل

: به پارسی زردک ریگی و خرس گیاه نیز خوانند. [۱۴۵] طبعش گرم و تراست در سیوم، و گویند گرم و خشک است در دویم. باه برانگیزاند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند؛ و شربت او سه درم است؛ و مضر ریاض الادویه، ص: ۱۱۸ است به شش، و مصلحش عسل است، و بدلش بوزیدان و گویند دارچینی.

شقایق النعمان

: [۱۴۶] به پارسی لاله دختری گویند. گرم و خشک است در اول، و گویند گرم و تراست در دویم؛ و چون آبش را در چشم کشند، بیاض را ببرد و باصره را قوت دهد و منع نزول آب کند؛ و چون در چشم اطفال کشند، حذقه ایشان را سیاه گرداند؛ و چون هر روز یک درم از تخمش به آب سرد میل کنند، بهق ایض را سودمند آید، مجرب است.

شک

: سم الفار است، و گفته شد.

شلجم

: به پارسی شلغم گویند. طبعش گرم است در دویم و تراست در اول. غذای بسیار دهد و سینه را نرم گرداند و اشتها آورد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند، و بول براند و اشتهای طعام آرد؛ و مولد نفخ بود، و مصلحش خردل است و سرکه.

شمع

: به پارسی موم گویند. بهترینش رنگ سفید بود و خوشبوی که از او بوی عسل آید. به اعتدال نزدیک است. چون به روغن بنفشه [یا] بادام حل کرده، لطوخ کنند، خشونت و سخونت سینه را ببرد و شیر بسته را بگشاید.

شنج

: به پارسی گوش ماهی گویند. بهترینش تازه سفید املس بود. طبعش سرد و خشک است در اول. چون بسوزند و بشویند و در چشم کشند، بیاض را ببرد و نشف رطوبت چشم کند و باصره را قوت دهد. طریق سوختن شنج که ودع است، این است که در گل گیرند و در آن گل قدری سرگین ضم کرده باشند. بعده در تنور گرم اندازند تا سوخته شود و آن گاه برآورند و ببینند اگر سفید مثل نوره باشد، بهتر و آلا نه، باز درآورند و مجدد در گل به همان طریق در تنور گرم انداخته، بعده به عمل آورند.

شونیز

: به عربی حبه السودا، به پارسی سیاه‌دانه و به هندوی کلونجی [۱۴۷] گویند. طبیعتش گرم و خشک است در سیوم. قطع بلغم کند و ریاح غلیظ را تحلیل دهد؛ و چون بکوبند و ببینزند و به بول اطفال که بالغ نشده باشند، سرشته، ضماد کنند، ورم صلب را سودمند آید؛ و چون به آب حنظل تر سرشته، بر شکم طلا کنند، کرم‌های دراز و حب القرع بیرون آرد؛ و چون تفت داده، بکوبند و در لته کیود بسته، زمان زمان به دماغ دارند، زکام سرد را سودمند آید؛ و چون طبیخش به عسل شیرین کرده، نیم گرم بیاشامند، ریاض الادویه، ص: ۱۱۹

فالج و لقوه را نفع رساند و سنگ گرده و مthane را بریزاند و درد گرده و رحم را سود دارد و ادرار بول کند و حیض براند و تب‌های بلغمی و سوداوی را موافق باشد؛ و چون نرم سوده به خون افعی با فرشتوک ضماد کنند، رنگ بهق و برص را بگرداند؛ و شربت او سه درم است تا دو درم.

شوکران

: به پارسی تفت یزد گویند. [۱۴۸] طبعش سرد و خشک است در سیوم، و گویند در چهارم. چون سه مثقال از او میل کنند، عقل را به کلی زایل گرداند و احداث تشنج و خناق کند، و علاجش به قی و شراب صرف کنند، و بدلس دو وزن آن بذر البنج است.

شیطرج

: به هندوی چیتة و چتره گویند. [۱۴۹] طبیعتش گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم؛ و چون بکوبند و ببینزند و به سرکه سرشته، طلا کنند، بهق را به کلی زایل گرداند و جرب را نفع رساند و سعفه و قوبا را دفع کند و سپرز را بگدازد و عرق النساء و وجع المفاصل را سودمند آید؛ و چون در گردن خود بیاویزند، درد دندان را ساکن گرداند. مضر است به شش، و مصلحش مصطکی، و بدلس بیخ کبر است.

شیح

: به پارسی درمنه ترکی خوانند. طبعش گرم و خشک است در سیوم، و گویند [گرم است] در دویم، و خشک است در اول. چون دو مثقال از او کوفته و بیخته و به شیر تازه خورند، کرم‌های دراز و حب القرع بکشد؛ و چون بسوزند و خاکسترش را به روغن بادام طلا کنند، داء الحیه و داء الثعلب را نفع تمام دهد؛ و مضر است به اعصاب و معده را زیان دارد، و مصلحش ترمس و گویند شراب ریاس و یا شراب اترج، و بدلس برنگ بود.

شیلیم

: و آن دانه‌های صلب و گرد بود، بعضی سیاه و بعضی سرخ که در میان گندم باشد. طبعش گرم و خشک است در اول، و گویند در دویم.

ملطف و محلّ و جالی و مسکر و مسدر بود؛ و چون در میان شراب خیسانده، بیاشامند، به غایت منوم و خواب آور باشد؛ [و چون به سرکه سرشته، طلا کنند، جرب و بهق را سودمند آید].

شیرج

: دهن الحل است، و گفته شد.

شیرخشت

: طبعش نزدیک است به اعتدال و در اسهال صفاوی قوی است از ترنجبین.

ریاض الادویه، ص: ۱۲۰

حرف الصاد**صابون**

: گرم و خشک است در چهارم. مقرّح اعضاست. چون شیاف ساخته، بردارند، قولنج بگشاید؛ و چون در میان خرقة صوف نهند، و به آب تر کرده، بمالند، خراز و قوبا را زایل گردانند؛ و چون به وزنش نمک آمیخته، در حمام بمالند، حگه و جرب را نفع دهد. چون به مثلثش حنای سوده آمیزند و بر زانو طلا کنند، درد زانو را سودمند آید. اگر بر نمش طلا کنند، دور سازد؛ و چون با روغن گل بجوشانند، و بر ریش‌های کودکان نهند پی‌درپی در چند روز خشک گرداند. سه مثقال از او کشنده بود، و مداوایش به قی و آب گرم و روغن کنجد و شوربای مرغ به روغن بادام کنند.

صبر

: بهترینش سقوطری بود. طبعش گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. تسخین معده کند و بادها بشکند و صفرا و بلغم براند و سده بگشاید و جرب و خارش و سوزش چشم را زایل گرداند و باصره را قوت دهد؛ و چون به آب گندنا سوده، بر بواسیر ضماد کنند، بواسیر خشک کند، و چون ناشسته باشد، اسهال بیشتر کند؛ و چون مغسول کنند، قوتش نقصان پذیرد و از طبیعت دوایی بیرون آید؛ و شربت او یک درم تا دو درم است، و گویند یک مثقال تا دو مثقال؛ و مضرّ است به امعا، و مصلحش کثیره است.

صدف

: به هندوی سپ گویند. طبعش سرد و خشک است در اول. چون بسوزند و به آب اکلیل الملک یا بابونه ضماد کنند، وجع

المفاصل را سودمند آید؛ و چون بر جراحات خبیثه پاشند، نفع تمام دهد؛ و چون زن به غسل فرزجه ساخته، بردارد، حیض بگشاید؛ و چون در آب گشنیز تر حل کرده، بر پیش سر طلا کنند، رعاف را دفع کند. خوردن وی مضر است به مثانه و مصلحش غسل و بدل آن ودع است.

صعتر

: به پارسی آویشه [۱۵۰] گویند. طبعش گرم و خشک است در سیوم.

چون طبخش را به شربت سکنجین خورند، صلابت سپرز را نفع دهد و بول براند و حیض بگشاید و حیات و حبّ القرع را بکشد و بادهای را بشکند و تاریکی چشم و شب کوری را ببرد و معده و امعا را از خلط غلیظ پاک گرداند؛ و شربت از او نیم مثقال تا یک مثقال است.

صمغ

: به پارسی شلم و به هندوی کوند گویند. بهترینش عربی است،

ریاض الادویه، ص: ۱۲۱

و علامتش آن بود که صاف و سفید و شفاف باشد. در آب گذارند، زود بگدازد؛ و طبعش به قول اصحّ، معتدل است. سرفه گرم را نفع دهد و آواز صاف گرداند و خشونت حلق و سینه را ببرد و حدّ ادویه را دفع کند و اسهال صفراوی را بازدارد؛ و مضرّ است به سفلی، و مصلحش کتیره است، و بدلش صمغ بادام؛ و شربت او یک مثقال [تا دو مثقال] است، و گویند مصلحش شراب صندل و گلاب است.

صمغ البطم

: علك البطم است. گرم و خشک بود در دویم و طبعش مثل صمغ سداب و صمغ صنوبر است. چون سعوط کنند، دماغ را پاک کند و چون بر ریشها افشانند با گلنار، آن را زایل کند و مجموع ریشهای اعضا را مفید آید.

صندل ابیض

: به پارسی صندل سفید و به هندوی اوچله چندن گویند.

طبعش سرد و خشک است در سیوم. درد سر و خفقان گرم را نفع رساند و نقرس و وجع المفاصل را دفع کند و دل و دماغ را قوت دهد و تبهای حازه و مزه صفرا و جگر گرم و محروری مزاج را به غایت نفع دهد. شربت او نیم درم است؛ و مضرّ است به سینه، و مصلحش نبات است، و بدلش اشنه است.

صندل احمر

: به پارسی صندل سرخ و به هندوی رت چندن گویند.

طبعش سرد و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و اورام گرم را تحلیل دهد؛ و چون بر جمره طلا کنند، سود دهد؛ و

شریت او یک درم است، و بدلش فوفل است.

صوف

: به پارسی پشم و به ترکی یونک خوانند. گرم و خشک است در اول. چون پشم را بسوزند و صلایه کرده، بر جراحت پاشند، آن را درهم آرد.

حرف الضاد

ضأن

: به پارسی میش و به ترکی تش فوئی و به هندوی بهید گویند. گوشت او گرم تر از گوشت بز بود، غذای بیشتر دهد؛ و گوشت بز بهتر از گوشت میش بود.

ضبع

: به پارسی کفتار و به ترکی و نینو و هندوی چرغ خوانند. [۱۵۱] هرکه دندانش با خود دارد، چون بر سگ بگذرد، سگ بانگ نکند؛ و هرکه

ریاض الادویه، ص: ۱۲۲

و سواس داشته باشد، چون گوشت وی را میل نماید، نفع تمام دهد؛ و هرکه زهره او را در چشم کشد، باصره‌اش را قوت دهد. هرکه نقرس یا عرق النسا یا وجع الورك یا وجع المفاصل داشته باشد، چون در طبخش نشیند، سودمند آید؛ و هر زنی که حامله باشد، چون پوستش را بر شکم خود ببندد، بچه او را نگه دارد و نگذارد که از پشت او بر آید؛ و هر مخئی که موی ته گاهش را سوخته، در روغن زیت حل کند و صبح و شام بر دبر خود مالد، خارش او را فرونشاند و از علت ابنه برهاند؛ و هر مردی که موی مقعدش را سوخته، بر زیت حل نموده، بر دبر خود مالد، ابنه پیدا کند.

ضب

: به پارسی سوسمار گویند. چون سرگینش بر کلف و نمش طلا کنند، نفع تمام دهد؛ و چون نرم سوده، در چشم کشند، بیاض را ببرد؛ و دل وی در زحمت خفقان نافع است؛ و اگر کف دست او را در پیش اسب آویزند، در دویدن بر اسبان دیگر غالب آید.

ضرع

: به پارسی پستان غیر انسان را گویند. بهترین پستان‌های حیوانات، پستان گوسپند بود. طبعش سرد [۱۵۲] و خشک است در اول. باید که به داروهای گرم خورند تا زود از معده بگذرد؛ و منفعتش آن است که چون به روغن بریان کرده، خورند، ادرار شیر کند.

ضرب

: به پارسی سیخول [۱۵۳] گویند و به هندوی سهه خوانند و این جانوری است شبیه به گربه و دوک دارد و هر که تعاقب کند دوک‌های خود را به طرف او می‌اندازد. شوربایش ضیق النفس را و بَحّه الصّوت را سودمند آید؛ و چون به خونش طلا کنند، نقرس و وجع المفاصل را نفع دهد، و قوبا و کلف را زایل گرداند.

ضفدع

: به پارسی مکمل و غوک و وزغ، و به یونانی نظر و به ترکی بقه و به هندوی میندکی خوانند. چون بسوزند و خاکسترش را بر موضع پاشند که خون از او روان باشد، خون را ببندد؛ و چون خونش به بیضه مورچه و قدری نوشادر بر موضعی که مویش کنده یا تراشیده باشند، طلا کنند، دیگر نروید.

حرف الطاء

طاووس [۱۵۴]

ریاض الادویه ؛ ص ۱۲۲

به هندوی مور گویند. طبعش گرم و خشک است در اول. چون

ریاض الادویه، ص: ۱۲۳

لحمش را میل کنند، باه برانگیزاند و پیه‌اش نیز همین عمل کند؛ و چون زهره‌اش را به سرکه طلا کنند، گزیدگی جمیع جانوران را نفع دهد؛ و چون سرگینش را بر تآلیل ضماد کنند، تآلیل را زایل گرداند؛ و چون استخوانش را بسوزند و نرم سوده، بر کلف طلا کنند، سودمند آید؛ و چون طعامی که در او زهر باشد، طاووس ببیند، فریاد برآرد.

طباشیر

: به هندوی بنسلوجن گویند. [۱۵۵] بهترینش سفید و سبک بود و زود آرد شود. طبعش سرد و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. شکم ببندد و تب‌های حارّه را نفع دهد و تشنگی فرونشاند و قی و غثیان باز دارد و حرارت را دفع کند و ضعف دل و خفقان را سودمند آید و کرب و اندوه را مفید بود؛ و شربت او یک درم تا دو درم است.

طحلب

: به پارسی کشش جوی و نیز جامه غوک گویند. طبعش سرد است در سیوم و تراست و در دویم. چون بر پیشانی طلا کنند، رعاف را دفع کند؛ و چون بر ورم و نقرس گرم و وجع المفاصل گرم گذارند، سودمند آید.

طحال

: به پارسی سپرز و به ترکی تلاق و به هندوی تلی گویند. بهترینش آن بود که از حیوانات فربه گیرند. طبعش گرم است در اول، و گویند سرد [و] خشک است در دویم. شکم ببندد و خون سوداوی از او تولّد کند، و مصلحش روغن و سرکه و کبر است.

طرائث

: و طرثوث نیز گویند. طبعش سرد و خشک در اول، و گویند در سیوم. جگر و معده را قوت دهد و شکم ببندد و نرف الدم را سودمند آید؛ و مضر است به سفل، و مصلحش گلنار است، و بدلش جفت بلوط و گویند پوست تخم مرغ سوخته است.

طرخون

: بهترینش بوستانی بود. طبعش گرم و خشک است در دویم، و گویند سرد و خشک است در اول؛ و قابض بود و قطع خون رفتن از بینی و مقعد و جمیع اعضا و رحم و شکم ببندد؛ و اگر با دوغ و یا شیر تازه بیزند و بیاشامند، استرخای معده را مفید بود؛ و چون پیش از داروی مسهل بخایند، به سبب تخدیری که دارد، طعم دارو را فهم نکنند و موجب قی نشود؛ و درد گلو و تشنگی آرد و قطع شهوت باه کند. شربتی یک مثقال است. مضر است به سفل، و مصلحش کرفس است.

ریاض الادویه، ص: ۱۲۴

طرفا

: درخت گز است، و بارش را به عربی ثمره الطرفا و عذبه و به پارسی کزمازو گویند، و گفته شد.

طلع

: ثمره نخل است [۱۵۶]. به پارسی بهار خرما گویند. آنچه اندرون قشر بود، ولیع خوانند. سرد است در اول و خشک است در دویم. قبضی در وی نیست. [اگر] وی تر بود، دقیق [است] که به پارسی گشن خرما گویند، باه را منافع بود، شکم ببندد و مقوی معده بود. مضر است به معده، و مصلحش شهد است.

طرخشقوق

: به پارسی کاسنی بزی است. عصاره وی استسقا را نافع بود و مقوی قلب است. بیاض چشم را زایل گرداند و سده جگر بگشاید و بر گزیدگی عقرب ضماد کردن سودمند آید و تب ربع را دور کند؛ و اگر آب وی با زیت بیاشامند، با زهر ادویه کشنده باشد. بطی الهضم بود، و مصلحش رشاد است.

طلق

: به عربی کوكب الأرض گویند و هندوی ابرک گویند. سرد است در اول، و خشک است در دویم. چون نیم مثقال از محلولش میل کنند، طبیعت را قبض کند و خون ببندد و سنگ گرده و مثانه را بریزاند؛ و چون به آب لسان الحمل طلا کنند، ورم ثدین و ورم خلف اذنین را نفع دهد؛ و مضر است به سپرز، و مصلحش کتیره است؛ و طلق را حلّ چنان کنند که با سنگ ریزه‌ای چند از خریطه کرباس درشت کرده، در آب نیم گرم اندازند و به آهستگی بچنانند تا حلّ شود. در آفتاب خشک سازند و نگاه دارند؛ و گفته‌اند که چون طلق را به یخ ریزه در خریطه کرباس کرده، بمالند، حلّ شود.

طیهوج

: به پارسی تیهو و به ترکی بودنه گویند. بهترینش فربه بود که در زمان خریف گیرند. طبعش به اعتدال نزدیک است و غذای صالح دهد و شکم ببندد و ناقهین را نافع بود.

طیب العرب

: اذخر است، و گفته شد.

طینوث

: به پارسی موزه دوزک خوانند، و آن حیوانی است سرخ که بر او نقطه‌های سیاه بود و از ذرایح خوردتر باشد و در وقت انگور بر خوشه انگور نشیند. در خاصیت به ذرایح نزدیک است.

طین حکمت

: به پارسی گل حکمت گویند، و صفتش آن است که یک

ریاض الادویه، ص: ۱۲۵

من کاغد و نیم من نمک و آب شب گذاشته، صباح به دست بمالند تا حلّ شود [و صاف کنند] و چهار من گل زرد پاک کوفته و بیخته و چهار یکی موی سر آدمی که مقرض کرده باشند و مثلش سرگین اسب بیخته، اضافه نمایند و به دست بمالند تا نیک به هم سرشته، پس غلوه‌ها کرده، بگذارند تا خشک شود. هر گاه که خواهند، بکوبند و ببیزند و به آب صاف خمیر کرده، به کار برند.

طین مختوم

: به پارسی گل مختوم گویند و آن گل سرخ گون به غایت املس بود. بهترینش آن است که از او بوی شبت آید. چون نزدیک دهان برای چشیدن برند، به لب چسبد. طبعش نزدیک است به اعتدال. چون به شیر تازه میل کنند، دفع [جمع ضررها و] جمع زهرهای کشنده کند؛ اما باید مکرر دهند تا اثری از سم نماند و چون به شیر خرفه یا شربت انجبار خورند، نفث الدّم و سحج و دوسنطاریای کبدی و معوی را سودمند آید و دل و دماغ را قوّت دهد؛ و شربت او یک درم تا دو درم است. مضرّ است به شش، و مصلحش گلاب، و بدلش در قبض خون، طین ارمنی است

طین ارمنی

: به پارسی گل ارمنی گویند. طبعش سرد و خشک است در اوّل. چون به شربت انجبار میل کنند، خون ببندد و طاعون را نفع دهد و نزله و زکام و ضیق النّفس را سودمند آید و ریش شش خشک گرداند و تب‌های وبایی را نافع بود و جراحات‌های لاذع را زایل کند؛ و اگر تب بود، به گلاب و آب سرد بیاشامند، نفع دهد؛ و شکستگی استخوان را به افاقیا طلا کردن سودمند آید؛ و شربت او نیم مثقال تا یک مثقال است. مضرّ است به سپرز، و مصلحش گلاب، و بدلش طین حجازی است.

طین قبرسی

: گلی است گلگون که چون در دست بمالند، سرخی در دست بماند؛ و چون بشکنند، در درونش رگ‌های زرد باشند. طبعش سرد و خشک است در اول؛ و چون به گلاب و روغن گل طلا کنند، شکستگی اعضا را نفع دهد؛ و چون دو درم از او تا سه درم رغبت نمایند، سحج امعا و نفث الدّم را دفع کند و ذوسنطاریای کبدی و معوی را سودمند آید. شربت‌ی یک درم به آب سرد بود، و بدلش طین مختوم است.

طین قیمولیا

: حجر الزّخام است. بهترینش آن است که مقتول کنند. سرد

ریاض الادویه، ص: ۱۲۶

و خشک است. چون با قدری سرکه و آب طلا کنند، سوختگی آتش را سودمند آید؛ و چون به سرکه بر ورم‌های گرم و ورم شیب معده ضماد کنند، مفید بود و ریش‌ها را پاک گرداند.

طین فارسی

: به شیرازی گل سرشوی و هندوی ملتانی ماتی گویند.

بهترینش آن بود که سرخ رنگ باشد. طبعش سرد و خشک است در اول. چون به آب گشنیز تر یا لعاب اسبغول طلا کنند، ورم‌های دموی را سودمند آید؛ و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند، کافی است.

حرف الظاء**ظلف المعز**

: به پارسی سم بز و به ترکی اجگو طباعی و به هندوی بکریگی کهرندی گویند. سرد و خشک است در سیوم. چون بسوزند و به سرکه طلا کنند، داء الثعلب و داء الحیة را نفع دهد؛ و چون به عسل سرشته و به آب بابونه ضماد کنند، نقرس و وجع المفاصل را موافق باشد؛ و چون به شراب سرشته، بر گزیدگی جانوران مالند، سودمند آید.

ظلف التیس

: سم تکه گویند. طبعش لطیف، به طبع ظلف المعز نزدیک است. چون بسوزند و در خانه دود کنند، مار بگریزد؛ و چون بسوزند و به عسل سرشته، دهند، علّت البول فی الفراش دفع کند؛ و چون به بول اطفال و عسل سرشته، بر شکم ضماد کنند، قولنج بلغمی و ریخی را بگشاید.

حرف العين**عاقر قرحا**

طبعش گرم و خشک است در سیوم. چون بکوبند و ببیزند، به عسل سرشته، میل کنند، صرع را نفع دهد و بلغم معده را بگدازد و باه برانگیزاند و فالج و لقوه را سودمند آید و بلغم را به تلیین دفع کند و استرخای زبان را مفید بود؛ و چون به سرکه که شب عاقر قرحا را در او گذاشته باشند و صباح صاف کرده، نیم گرم غرغره کنند، درد دندان را ساکن گردانند؛ و شربتی از او دو درم است تا سه درم. مضر است به شش،

ریاض الادویه، ص: ۱۲۷

و مصلحش مویزج؛ و بدل آن غرغره فودنج، و در مرض های معده راسن و گویند بدل آن دارفلفل است.

عجم الذیب

: حبّ الذیب است، و گفته شد.

عبر

: نرگس است، و گفته شود.

عدس

: که به هندوی مسور گویند. [۱۵۷] معتدل است در گرمی و سردی، و خشک است در دویم؛ و مقشّر او سرد است در دویم، و گویند در اول، و خشک است در سیوم؛ و چون بر خوردنش مداومت نمایند، تاریکی چشم آرد و احداث ریاح کند و دیر هضم شود و شش و سپرز را بد بود؛ و چون [با] سویق بر نقرس و وجع المفاصل طلا کنند، نفع دهد؛ و جرمش طبیعت را قبض کند و آتش براند و مولّد سودا است، و مصلحش گوشت فربه با روغن بادام، و بدل وی طبیخ ماش بود.

عسل النحل

: بهترینش سفید و شیرین و خشبوی و ربیعی بود. طبعش گرم و خشک است در دویم. رطوبات را از قعر بدن جذب کند و اخلاط را از عفونت نگه دارد؛ و چون با شبت سبز بیزند و بر قوبا طلا کنند، نفع دهد؛ و چون با قسط ضماد کنند، کلف را ببرد؛ و چون بر سر مالند، شپش را بکشد؛ و چون به نمک اندرانی سوده آمیخته، نیم گرم در گوش چکانند، درد گوش و دوی را دفع کند؛ و چون در آب حلّ کرده، میل کنند، سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند، و باه برانگیزاند و مفلوج را سودمند آید؛ و چون کف ناگرفته به آب رغبت نمایند، شکم براند؛ و چون بسیار خورند، قی و غثیان آرد، و اصلاحش به انار می خوش و حمّاض و اطرج و رب انار و زرک و امثال این ها کنند؛ و شربتی از او پنج مثقال تا ده مثقال است.

عروق المعصر

: عروق الصبّاغین است. به پارسی زردچوبه گویند. گرم و خشک است در سیوم، و گویند در دویم؛ و در وی حالتی قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نفع دهد و عصاره وی روشنی چشم را بیفزاید و بیاض را ببرد؛ و چون با شراب سفید و انیسون بیاشامند، یرقان که از سده جگر بود، آن را سود دهد؛ و اگر بکوبند و بر ریش های خبیثه پاشند، نافع بود و قوّت باصره را زیاد کند، و بدلش

نیم وزن آن مامیران بود.

عصفور

: که به پاریسی گنجشک و چغوک خوانند و به ترکی جوب جغ [۱۵۸] و به

ریاض الادویه، ص: ۱۲۸

هندوی چریا گویند. طبعش گرم و خشک است در سیوم. باه را برانگیزاند و استرخا و فالج را سودمند آید و سوء القنیه و استسقا را نفع دهد؛ اما اخلاط صفراوی از او متولد شود؛ و اولی آنکه به روغن بادام [خورند] و باید که قطعا استخوان وی نخورند که سحج در مرئی و امعا پیدا کند.

عصاره المامینا

: به پاریسی شیاف مامینا گویند. بهترینش آن بود که زرد و سبک بود. طبعش سرد و خشک است در اول. ورم گرم را تحلیل دهد و درد چشم را سودمند آید؛ و طریق ساختنش آن است که آبش را بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود، پس شیافها سازند و در سایه خشک ساخته، نگه دارند.

عصاره افستین

: گرم و خشک است. مسخن و مقبض بود. تب‌های کهن را سودمند آید. سده جگر بگشاید و مژه صفرا از معده پاک کند. شربتیی یک درم. مصلحش ریوند، و بدلش سه وزن آن ورق اوست.

عصاره انبرباریسی

: سرد و خشک بود. حرارت جگر و معده و ورم‌های آن را نافع باشد و هر دو را قوت دهد. صفت آن: بستانند زرشک تازه، آب آن را بگیرند و صاف کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که باشد، نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام خشک شود؛ و اگر زرشک تر نبود، خشک وی را در آب بجوشانند و پالایند و صاف کرده، به کار برند. بدل آن دو وزن زرشک است.

عصاره خشخاش

: افیون است، گفته شد.

عصاره القرظ

: افاقیا است، گفته شد.

عظم

: به پارسی استخوان و به ترکی سونلک و به هندوی هاد گویند. سرد و خشک است در دویم. چون استخوان آدمی را بسوزند و یک درم از او به گلاب میل کنند، صرع را سودمند آید و نقرس و وجع المفاصل را نفع دهد؛ و چون به ماء الشعیر سرشته، بر نشان آبله طلا کنند، نافع بود. چون یک مثقال خاکستر استخوان تکه را به پنج مثقال شراب انجیره خورند، باه برانگیزاند؛ و چون خاکستر استخوان ران گاو را به شربت انجبار میل نمایند، قطع نرف دم کند و مانع اسهال گردد؛ و چون دندان آدمی را و بال راست همداد در زیر سر خفته نهند، بیدار نشود، ما دامی که از زیر سرش دور نکنند؛ و چون دندان‌های جانب راست نهنگ را بر بازوی راست مرد

ریاض الادویه، ص: ۱۲۹

بندند، باه را قوت دهد و قضیب را سخت گرداند؛ و چون دندان پیش رویا را بر گردن مصرع بندند، نافع بود.

عفس

: که به پارسی مازو و به هندوی ماجوبهل [۱۵۹] گویند. بهترینش سبز بی سوراخ باشد. سرد است در دویم، و گویند در اول، و خشک است در سیوم، و گویند در دویم. چون در طبخش نشینند، خروج مقعد را نفع دهد و دفع سیلان رطوبت رحم کند؛ و چون نرم سوده، به سرکه طلا کنند، جمره و نمله و قوبا را سودمند آید؛ و چون موی را به آبی که مازو در او جوشانیده باشند، بشویند، سیاه گرداند؛ و منع رطوبت از لثه و لهات کند و قلاع را نافع آید، و خاصه کودکان را چون سحق کرده، در غذا یا آب کنند، اسهال کهن بازدارد؛ و چون به غایت سحق نموده، در بینی دمند، خون رفتن باز دارد و برای رفع مضرت به صمغ عربی در آب حل کنند تا ضرر به حلق نرساند؛ و بدلش به وزن آن ثمره الطرفا بود، و گویند جفت بلوط و حبّ الآس و قشور رمان و اهللیج زرد که اینها همه در طبیعت یکدیگرند.

عقیق

: بهترینش سرخ و شفاف بود. سرد و خشک است در اول. چون بسوزند و بسایند، هر روز نیم مثقال از او به پنج مثقال شربت سیب رغبت نمایند، ضعف دل را نفع دهد و خفقان را دفع کند؛ و چون مقداری از او بر بیخ دندان پاشند، دندان را محکم گرداند؛ و چون بر عضوی پاشند که از او خون روان باشد، بندد، معجز است، خاصه با مروارید و بسد.

عقرب

: به پارسی کزدم و به ترکی چمه و به هندوی بجهو گویند. بهترینش آن بود که نر باشد. علامت نر آن است که ضعیف و لاغر و نیشش سطر بود.

علامت ماده آن است که فربه و بزرگ و نیشش باریک بود. سرد و خشک است در اول. چون عقرب را بسوزند و صلایه کرده، بر حریر بگذرانند و در چشم کشند، ضعف باصره را قوت دهد. طریق سوختن آن است که شیشه سطر را در گل حکمت گیرند و عقرب را در آن کنند و شب در تنور تافته نهند و سر تنور را پوشند و صباح بیرون آرند؛ و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و هر زنی که دایما بچه اندازد، به گردنش آویزند، بچه دیگر نیندازد و محفوظ بماند؛ و اگر خاکستر عقرب را بخورند، سنگ گرده و مثانه را بریزاند. شربتی از او دانگی بود، و اگر نیم درم بیاشامند، گزیدگی مار را نافع

ریاض الادویه، ص: ۱۳۰

بود. مضرّ است به شش، و مصلحش تخم کرفس و گل ارمنی بود.

عقار

: که به پارسی شراب گویند و به ترکی جفر و به هندوی مد گویند. خمر است، و گفته شد.

عقاب

: لحمش گرم و خشک است در اوّل. چون زهره‌اش در چشم کشند، نزول را نفع دهد و روشنایی را بیفزاید.

عققی

: به پارسی عکه خوانند. لحمش گرم و خشک است در اوّل. کیموس بدهد، و سرگینش ربو را سودمند آید.

عکر الزیت

: به پارسی دردی زیت گویند. گرم و خشک است در اوّل، و گویند در دویم. چون بر ورم سپرز طلا کنند، سودمند آید. چون در چشم کشند، منع نزول آب کند.

علق

: به پارسی زلو و شلوک و به هندوی جوک خوانند. چون بر سعه و نمله گذارند، خون فاسد را بکشد و نفع تمام دهد.

عنب

: به پارسی انگور و به ترکی اوزم و هندوی داکهه گویند. طبیعت پوست و تخم او سرد و خشک است در دویم، و لحمش گرم و تر است در اوّل. آبش غذای نیکو دهد و بدن را فربه کند و باه برانگیزاند و سینه و شش را موافق باشد؛ و تشنگی آرد، و اصلاحش به آب انار می‌خوش کنند.

عنب الثعلب

: به پارسی انگورک روباه و هندوی سکویه خوانند. طبعش سرد است و تر در اوّل، و گویند در دویم، و گویند گرم و تراست در اوّل.

چون آبش را بر ورم گرم ضماد کنند، سودمند آید؛ و چون غرغره کنند، درد گلو دفع کند؛ و چون عصاره او را در چشم کشند، باصره را قوت دهد؛ و چون زن بردارد، حیض ببندد؛ و شربتی از دو مثقال تا سه مثقال؛ و مضرّ است به مثانه، و مصلحش قند است.

عناب

: نزدیک است به اعتدال. چون آتش را بیاشامند، حدت دم را کم گرداند و سرفه و ربو و ضیق النفس را نفع دهد و درد گرده و مثانه را سودمند آید و خشونت حلق و سینه را ببرد و حصبه و جدری را سود دارد.

چون عناب را با خسته‌اش بکوبند و بیزند و هر روز دو مثقال کفه زنند، قرحه امعا را مفید بود؛ و چون دو مثقال از آرد خسته‌اش به آب سرد رغبت نمایند، طبیعت را محکم گرداند؛ و شربتی از او بیست عدد است؛ و مولد

ریاض الادویه، ص: ۱۳۱

بلغم، و مضر است به معده، و مصلحش کشمش یا مویز منقی بود.

عنبر

: بهترینش سفید بود که اشهب گویند، بعد از آن ازرق که فستقی خوانند، بعد از آن اصفر که خشخاشی نامند. گرم است در دویم و خشک است در اول. مقوی جوهر ارواح بود. درد معده سرد و بادهای غلیظ را دفع کند و دل و دماغ را قوت دهد؛ و شربتی از او یک دانگ تا دو دانگ است؛ و مضر است به اصحاب شراب، و مصلحش بوییدن کافور و گویند مصلحش صمغ عربی بود، و بدلش دو دانگ وزن آن مشک و دانگی مژ و دانگی زعفران بود.

عود

: به هندوی آن را اکر [۱۶۰] خوانند. بهترینش آن است که سیاه سخت و گران باشد و چون در آب اندازند، ته نشیند و زود کوفته شود و در او هیچ ریشه نباشد. طبعش گرم و خشک است در دویم. چون بخایند، سده بگشاید و بادها را بشکند و بوی دهان را خوش گرداند و احشا و اعصاب را قوت دهد و معده را از رطوبات عفنه پاک گرداند و شکم ببندد و ذو سنطاریا را سودمند آید؛ و شربتی از او نیم درم تا یک درم است؛ و مضر است به سفل، و مصلح آن ورق گل سرخ است، و گویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد بود؛ و اگر در معاجین کنند، بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یکی دو دانگ بود.

عود الوج

: وج است، و گفته شود.

عود بلسان

: گرم و خشک است در سیوم. عرق التسا و صرع را سودمند آید و سدر و ضیق النفس را نفع دهد؛ و چون بخور کنند، نشف رطوبت رحم کند؛ و شربتی از او نیم مثقال است؛ و مضر است به امعا، و مصلحش کتیره است، و بدلش حب وی بود.

عیون الدیک

: به پارسی چشم خروس گویند، و آن ثمره درخت بقم است.

طبیعتش گرم است. دماغ را قوت دهد و منی زیاده کند. شربتی یک درم است.

حرف الغین

غافت

: به پارسی گل خله گویند، و این از کوهستان شیراز بیارند، گلی است لاجوردی. گرم است در اوّل و خشک است در دویم، و گویند معتدل

ریاض الادویه، ص: ۱۳۲

است در گرمی و سردی. درد جگر و صلابت سپرز را نفع دهد و قرحه امعا و تب‌های مزمن را سودمند آید. بول و حیض براند؛ و شربتی از او نیم مثقال است؛ و مضرّ است به سپرز، و مصلحش انیسون است، و بدلش نیم وزن افسنتین یا یک وزن آن اسارون بود.

غار

: درخت حبّ الغار است، و گفته شد.

غار یقون

: بهترینش سفید و سبک [و سست] است که چون به دست بمالند، آرد شود و فتیله نگردد؛ گرم است در اوّل و خشک است در دویم.

محلّ و مقطّع اخلاط غلیظه و مفتّیح سده و مسهل صفرا و بلغم و سودا بود؛ و نقرس و عرق النسا و وجع المفاصل را سودمند آید و تب‌های مزمن را سود دارد و سنگ گرده را بریزاند و درد پشت را دفع کند و قولنج ثقلی را بگشاید؛ و شربتی از او نیم درم تا یک درم است؛ و بدلش در مسهل بلغم و سودا به وزن آن تربد و دو دانگ افیمون و دو دانگ خربق سفید بود.

غبیرا

: به پارسی سنجد و چوب دانه و به ترکی ایگده گویند. سرد است در اوّل و خشک است در دویم. شکم ببندد و قی و غثیان ساکن گرداند؛ و مضرّ است به معده، و مصلح آن فانید است.

غبار الزحی

: به پارسی گرد آسیا گویند. مجفّف بود. چون به آب گشنیز تر بر پیشانی طلا کنند، رعاف را دفع کند و فضلات را نگذارد که از دماغ به چشم ریزد.

غرب

: به پارسی درخت بید گویند. سرد و خشک است در اوّل. گل و برگ و پوست و عصاره او همه قابض و مجفّف‌اند؛ و خاکستر پوستش چون به سرکه طلا کنند، قلع تألیل کند. چون طیبخ بیخ یا قشر یا برگش را نطول کنند، نقرس و وجع المفاصل را نفع دهد و خراز دفع کند؛ و عصاره وی علق از حلق بیرون آرد.

غری

: به پارسی سریشم گویند. آنچه از پوست گاو و نظایر آن سازند، گرم و خشک است در اول؛ و آنچه از ماهی گیرند، حرارتش کمتر باشد؛ و مطلق سریشم مجفف و معزّی بود و سریشم ماهی را چون در مراحل قروح دخل دهند، سودمند آید.

غزاله

: به پارسی آهو بره و به ترکی کپک و به هندوی هرن گویند. چون پشگلش را کوفته و بیخته، به سرکه ضماد کنند، ورم بلغمی را بگدازد.

غوک

: ضفدع است، و گفته شد.

ریاض الادویه، ص: ۱۳۳

حرف الفاء**فانید**

: کعب الغدا و به پارسی پانید گویند. بهترینش آن بود که از قند سفید بسازند. گرم و خشک است در دویم. شکم را نرم دارد و سرفه را دفع کند و سینه را نیکو گرداند.

فاغیه

: به پارسی گل حنا گویند. نزدیک است به اعتدال. چون در جامه صوف نهند، جامه را خوش بو گرداند و دفع ضرر خوره کند.

فاخته

: به هندوی فندکی گویند. لحم او گرم و خشک است در اول. خدر و فالج را نفع دهد.

فاوانیا

: به پارسی عود صلیب گویند. گرم و خشک است در دویم. چون در گردن طفل آویزند، از صرع ایمن گردد و اگر صرع داشته باشد، نفع دهد؛ و چون با شراب بیاشامند، درد شکم و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود؛ و مضر است به معده، و مصلحش کتیره بود، و بدلش غاریقون و زراوند مدحرج است.

فاره

: به پارسی موش و به ترکی سیچقان و به هندوی چوهر گویند. چون موش را بشکافند و بر خنازیر ببندند، نفع تمام دهد، و چون بر گزیدگی عقرب نهند، سودمند آید؛ و چون بجوشانند و در آبش نشینند، عسر البول را نافع بود؛ و خونس را بر تألیل نهند، قطع کند.

فاره البیش

: بیش موش، سمّ الفار است، گفته شد.

فجل

: به پارسی ترب و به هندوی مولی گویند. گرم است در اوّل و خشک است در دویم. بول را براند و شکم را نرم گرداند و ادرار شیر کند و سرفه مزمن را سودمند آید و درد کرده و مثانه را نفع دهد و باه برانگیزاند؛ و چون ده درم از آب بیخش میل کنند، سنگ کرده و مثانه بریزاند؛ و آب قشر و برگش به سکنجین و عسلی بیاشامند، قی به آسانی آرد؛ و چون پیش از طعام بخورند، منع طعام بکند؛ و چون بعد از طعام بخورند، هضم طعام بکند؛ و سرفه کهن را نافع بود؛ و اگر آب وی بر عقرب چکانند، بمیرد؛ و اگر آب وی با روغن گل جوشانیده، در گوش چکانند، گرانی گوش را زایل کند.

فریون

: فریون است. به پارسی شیر زقوم و هندوی شیر خشک سهند گویند. چون از درخت گیرند، باید که دهان را ببندند تا غبار او در دهان نرود و دندان را تباه نکند. گرم و خشک است در چهارم. چون بر گزیدگی جانوران ریاض الادویه، ص: ۱۳۴

و سگ دیوانه طلا کنند، نفع دهد و چون از او میل نمایند، لقوه و قولنج را نافع باشد و اعصاب و مفاصل را از فضله بلغمی پاک گرداند و درد پشت و سرون را دفع کند؛ و سه درم از او در سه روز کشنده است از ریش معده و اعصاب و لذع شکم و فواق و اطلاق به افراط، و علاجش به دوغ و [آب] انار می‌خوش کنند؛ و بدل آن دو دانگ مازریون و یا جند بیدستر بود.

فراسیون

: به پارسی کرویا و گندنای کوهی گویند. [۱۶۱] گرم است در اوّل و خشک است در دویم. سده جگر و سپرز بگشاید و سینه و شش را از فضله بلغمی پاک گرداند و حیض براند و بچه مرده و مشیمه بیرون آرد و ضیق النفس را سودمند آید و درد پهلو را نفع دهد و ریش‌های کهن را از چرک پاک کند و قرحه را به حال آرد؛ و اگر با شراب بنفشه بیاشامند، سرفه تر و قرحه سینه را زایل کند و دمامل را تحلیل دهد. بدلش به وزن آن اسارون، و گویند انیسون و افیمون است؛ و مضرّ است به عصب، و مصلحش سنبل الطیب است، و شربتی از او یک درم تا نیم درم است.

فرصاد

: توت است، گفته شد.

فرنج

: بقله الحمقاء است، و گفته شد.

فرخ الحمام

: به پارسی کبوتر بچه گویند/ گرم و خشک است در اوّل. درد پشت را که از خلط غلیظ بود، دفع کند و گرده را فربه کند و باه برانگیزاند؛ و سریع العفونت است، و مصلح آن سرکه و گشنیز بود.

فستق

: به پارسی پسته گویند. گرم و خشک است در دویم. سده جگر بگشاید و باه برانگیزاند و سرفه بلغمی را نفع دهد و بوی دهان را خوش گرداند و مغص را مفید بود و نقوع پوست بیرونش تشنگی را بنشانند و قی باز دارد و شکم را ببندد؛ و غذا اندک دهد، و مصلح آن زردآلوی خشک، و بدلش مغز بادام و مغز حبه الخضرا بود.

فصفه

: به پارسی اسپست خوانند. منی بیفزاید و چون وی را بپزند و بکوبند تا همچون مرهم شود و بر دستی که رعشه داشته باشد، هر روز دو نوبت نهند، رعشه را دفع کند و روغن وی همین عمل کند و ترمیخ کردن دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را دفع کند.

ریاض الادویه، ص: ۱۳۵

فضه

: به پارسی نقره و به ترکی گؤمش و به هندوی روپه گویند. به اعتدال نزدیک است. دل را قوت دهد و عسر البول را سودمند آید. شربتی از او دانگی، و مضرّ است به مثانه، و مصلحش عسل است.

فطر اسالیون

: به پارسی تخم کرفس کوهی گویند. گرم و خشک است در سیوم. منافعش زیاده بر منافع بستانی است. شربتی از او دو درم تا سه درم است، و بدلش نیم وزن آن افسنتین است، و گویند دو وزن آن تخم کرفس بستانی بود.

فلل مویه

: به پارسی بیخ درخت فلفل گویند. طبعش گرم و خشک است در اوّل. تشنج و امتلا و نقرس و قولنج را سودمند آید و بادها را بشکند و لون را نیکو گرداند و باه برانگیزاند؛ و چون به سرکه طلا کنند، ورم سپرز را تحلیل دهد؛ و شربتی از او یک مثقال است تا دو مثقال، و بدلش به وزن آن دار فلفل است.

فلفل ابيض

: به پارسی فلفل سپید گویند. گرم است در سیوم و خشک است در چهارم. چون نیم مثقال از او کوفته و بیخته، کفه زنند و قدری ماء العسل از عقبش بیاشامند، طعام هضم کند و اشتها آرد و ورم سپرز را دفع کنند و بول براند و حیض بگشاید و طبیعت را نرم گرداند و مرض‌های بلغمی و سوداوی را مفید بود؛ و مضر است به گرده، و مصلحش عسل است.

فلفل اسود

: به پارسی فلفل سیاه و به ترکی موج و به هندوی مرچ گویند. [۱۶۲] گرم و خشک است در چهارم. بلغم لزج را دفع کند و اعصاب را گرم گرداند؛ و چون با زفت آمیزند، خنازیر را تحلیل دهد؛ و چون با نظرون طلا کنند، بهق را زایل گرداند؛ و چون با پیاز و نمک ضماد کنند، داء الثعلب را سودمند آید؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است.

فنجنگشت

: ذو خمسه الاوراق است، گفته شد.

فوفل

: به هندی [۱۶۳] سپاری گویند. سرد و خشک است در دویم. طبیعت را قبض کند و اعضای مسترخی را محکم گرداند و دهان را خوش بو کند. دل را قوت و جرب و التهاب چشم را مفید بود؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است. بدلش صندل سرخ و نیم وزن آن گشنیز تر بود.

فوتنج

: و فودنج، هر دو بودند غیر باغی را گویند؛ و فوتنج سه نوع است:

ریاض الادویه، ص: ۱۳۶

جبلی و بزی و نهری؛ و بهترینش جبلی است که خوشبوی و تازه و سبز بود؛ گرم و خشک است در سیوم. تلطیف ماده و ادرار عرق کند. چون سه مثقال از طبیخش به دو مثقال عسل شیرین کرده، یک مثقال نمک در او حل کرده، نیم گرم بیاشامند، فضولی که در معده بود، به قی بیرون آرد.

حیض براند و بچه بیرون آرد و مشیمه بیندازد؛ و چون با سویق ضماد کنند، ورم گرم را ساکن گرداند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا است؛ و شربتی از او یک مثقال تا دو مثقال است؛ و مضر است به امعاء و مصلحش کثیره است، و بدل آن نعنای نهری بود.

فوه

: به پارسی رودک و به ترکی روین خوانند. [۱۶۴] گرم و خشک است در اول؛ و چون دو درم از او بجوشانند و صاف کنند و به دو

مثقال عسل شیرین کرده، نیم گرم رغبت فرمایند، عرق النسا و وجع الورك و استرخای اعضا را نفع دهد و حیض براند؛ و مضر است به سینه، و مصلحش انیسون است، و گویند سنبل و یا کبابه بود؛ و بدلش در تنقیه شکم و سپرز و ادرار حیض و بول به وزن آن سلیخه و دو دانگ وزن مویز سیاه، و در برص و بهق بدلش شیطرح.

فیجن

: یونانی است به پارسی سداب گویند، و گفته شد.

فیلزهرج

: درخت حضض است، و ثمره او به مثل فلفل است و حضض عصاره او است. طبعش به اعتدال نزدیک است. چون طبیخ برگش را بیاشامند، بول و حیض براند و یرقان را نفع دهد و درد سپرز را دفع کند؛ و بدلش حضض بود.

فیروزج

: به پارسی پیروزه گویند. بهترینش نیشابوری کهنه است. سرد و خشک است در اول. چون نرم سوده در چشم کشند، شب کوری را ببرد؛ و چون دو دانگ از او میل فرمایند، دل را قوت تمام دهد.

فیل

: به پارسی پیل و به هندوی هاته گویند. چون دندانش را که عاج خوانند، نرم سوده، کفه زنند، طبیعت را قبض کند و حافظه را قوت دهد؛ و چون زن هفت روز متعاقب هر روز دو درم عاج را سوده، به ماء العسل میل فرماید، پس مرد به او نزدیکی کند، آبستن گردد؛ و چون سرگین فیل را به عسل فرزجه ساخته، بردارد، هرگز آبستن نگردد.
ریاض الادویه، ص: ۱۳۷

حرف القاف

قافله

: و این دو نوع است: صغیر و کبیر. قافله خورد را شوشمیر نیز گویند و به هندوی لایچی خوانند. [۱۶۵] گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم.

تقویت معده کند و شکم را ببندد و مواد را تحلیل دهد و قی و غثیان باز دارد و سده بگشاید و درد جگر را سودمند آید؛ و چون هر روز دو درم با سکنجبین خورند، صرع را مفید بود، و اگر به همین وزن تخم خیار ممزوج کرده، بخورند، سنگ گرده و مثانه بریزاند و مزاج و منافع قافله کبار نزدیک است به مزاج و منفعت قافله صغار؛ و مضر است به شش، و مصلحش قند است، و بدلش قافله کبار است، و گویند نیم وزن آن قرنفل است.

قاقیا

: افاقیا است، گفته شد.

قبح

: به پارسی کبک خوانند. لحمش لطیف‌ترین لحوم است. گرم و تر است در اول. غذا بسیار دهد و زود هضم شود و باه برانگیزاند؛ و چون زهره‌اش را در چشم کشند، شب کوری ببرد.

قرع

: به پارسی کدو گویند. بهترینش تازه و سبز است. سرد و تر است در سیوم. غذا اندک دهد و زود از معده بگذرد و تولید بلغم کند و محرور مزاج را مفید بود و تشنگی فرونشاند و خشونت حلق و سینه را ببرد و سرفه را سودمند آید؛ و چون در خمیر گرفته، زیر آتش کنند تا پخته شود، پس آب او را گرفته، به قند سفید شیرین کرده، میل نمایند، تبهای گرم را ساکن گرداند؛ و اگر در آن آب فلوس خیار چنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه حل کرده، میل نمایند، صفرای مَحّی را دفع کند؛ و چون تخم او را مقشّر نموده، از او روغن گیرند، درد گوش و درد امعا را سود دارد؛ و اگر آب کدوی تر را به آرد جو سرشته، ضماد کنند، صداع حارّ را مفید آید؛ و مغز دانه وی سرفه را نفع دهد؛ و بلغمی مزاج را مضرّ است، و اصلاحش به زنجبیل و دارچینی کنند، و گویند فلفل و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند.

قرنفل

: به پارسی میخک گویند و به هندوی لونگ خوانند. گرم و خشک است در سیوم. بوی دهان را خوش کند و روشنی چشم بیفزاید و شب کوری را ببرد و دماغ را قوّت دهد و قی و غثیان بازدارد و تقطیر البول [را سودمند آید] و سلسل بول را مفید بود و رحم را گرم گرداند؛ و علت‌های سوداوی

ریاض الادویه، ص: ۱۳۸

را و استسقای لحمی را نافع بود و مجامعت را زیاده کند و بادها بشکند و هاضمه را مدد کند؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است؛ و مضرّ است به امعا، و مصلحش صمغ عربی است؛ و بدلش نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن دارچینی، و گویند بدلش قرفه است.

قرمانا

: کرویای بزی بود و کرویای جلی نیز گویند و به شیرازی آن را ترخر گویند. گرم و خشک است در سیوم. سینه را پاک کند و چون به آب آشامند، صرع را که از سردی بود، آن را سود دارد و فالج و عرق النسا و استرخا و مغص را و کرم‌ها را بکشد و حبّ القرع را بیرون آرد؛ و چون با شراب بیاشامند، درد جگر و عسر البول و قولنج را نافع آید. گزیدگی عقرب و جانوران را سود دارد. بر سعه و جرب با سرکه طلا کردن سودمند بود. شربتی یک مثقال. بدلش مشکطرامشیع [۱۶۶] است.

قرطم

: هندوی حبّ العصفر [۱۶۷] است، به پارسی خشک دانه و تخم کاجیره گویند. گرم است در سیوم و گویند در دویم. شکم را نرم کند. اگر پنج درم از وی کوفته، با شراب بیاشامند، مسهل خلطهای سوخته بود. منی بیفزاید. سینه را پاک کند و آواز صاف سازد. قولنج را سود دارد. شربتی از او ده درم تا بیست درم بود. بعد از آن نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمانند و صافی کنند و ده درم شکر با وی مخلوط کرده، بیاشامند. شربتی از مقشّر آن پنج مثقال، و بدلش حبّه الخضرا است.

قنطوریون

: جند بیدستر است، و گفته شد.

قرط

: به پارسی خار مگیلان است. گرم و تر است. چون تر باشد، شکم براند و چون خشک باشد، شکم ببندد. سرفه و خشونت را نافع بود.

قواء الحمار

: به پارسی خیارزه سپید گویند و به هندوی کچری [۱۶۸]. گرم و خشک است در اوّل درجه سیوم، و گویند حرارت وی در دویم. ملطّف و محلّل بود. چون با صمغ البطم بر جراحات نهند، مثل دنبل و غیره، دهان پیدا کند؛ و چون خشک کرده، سحق نمایند، بهق و جرب و ریش و قویا و اثرهای سیاهی که کنار دنبل و ریش پیدا شود، زایل کند. عصاره وی حیض بگشاید و بول براند؛ و اگر با شیر سعوط کنند، یرقان سیاه را سودمند آید؛ و اگر با عسل یا با زهره گاو طلا کنند، درد حنجره و خناق

ریاض الادویه، ص: ۱۳۹

را نافع آید؛ و چون با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود پیرامون مقعد طلا کنند، مفید بود. اما باید که با ادویه موافق خلط کنند، مانند صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کمافیطوس و قسط و مرّ و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطر اسالیون و جاوشیر و مقل و تربد و نمک هندی و حبّ بلسان، و اگر با این ادویه مذکوره بیامیزند، سودمند آید جهت دردهایی مثل مفاصل و نقرس و قولنج و لقوه؛ و دردهایی که از مرّه سودا باشد، نشاید که به ادویه حارّه مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند. شربتی از او یک دانگ، و مضرّ است به شش، و مصلحش صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود.

قراصیا

: به پارسی آلوبالو گویند. حلو آن گرم و تر است در دویم. معده را سست کند و شکم را براند و نعوظ آرد و غذا را فاسد گرداند؛ و آنچه ترش است، سرد و خشک است در دویم. تشنگی بنشانند و شکم ببندد؛ و آنچه عفص است، سرد و خشک است در اوّل. طبیعت را قبض کند و مرطوب مزاج را سودمند آید.

قرطاس

: به پارسی کاغذ را گویند. چون بسوزند و نرم سوده بر سعه پاشند، نافع بود؛ و چون در بینی دمنند، رعاف را دفع کند؛ و چون یک درم از او میل کنند، قرحه شش را نفع دهد.

قسط

: به یونانی قسطس و به هندوی کتهه گویند. [۱۶۹] و آن قسط بحری است که به رنگ سفید بود و قسط هندی است که به رنگ سیاه بود.

آنچه شیرین است، گرم و خشک است در سیوم. چون به عسل سرشته، بر کلف طلا کنند، نفع تمام دهد. چون یک درم از او کوفته و بیخته کفه زنند، بول و حیض براند و درد رحم را سودمند آید و استرخای عصب و عرق النساء را ضمد کردن نافع آید؛ و طبیعت آنچه تلخ است، گرم و خشک است در چهارم. چون زیر دامن دود کنند، حیض براند و بچه بیندازد؛ و چون نرم سوده، بر ریش تر پاشند، خشک گرداند. چون طیبخش را به قند سفید شیرین کرده، بیاشامند، سده جگر بگشاید و درد معده را سودمند آید و سنگ کرده و مثانه را بریزاند؛ و چون کوفته و بیخته، به سکنجبین میل کنند، تب ربع را دفع کند و قی و غشیان بازدارد؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش گل سرخ و قند

ریاض الادویه، ص: ۱۴۰

بود، و گویند مضر بود به شش، و مصلح آن انیسون، و بدلش نیم وزن آن عاقرقرا و گویند بدلش وج است، و نیز مصلحش خطمی بود.

قصب السكر

: به پارسی نیشکر و به هندوی کاند [۱۷۰] گویند. بهترین او آن بود که آبدار و نازک و شیرین باشد. گرم و تر است در اول. قی آرد و سرفه را نفع دهد و بول براند و مثانه را پاک کند و خون صاف از او تولد کند و رطوبت سینه را ببرد؛ اما مولد ریاح است، اولی آنکه او را به آب گرم بشویند و بعد از آن مقشر کرده، استعمال نمایند.

قصب الذریره

: نی ای است باریک شبیه به چوب کنجد و هندوی چرایته نامند. [۱۷۱] گرم و خشک است در سیوم. محلل و ملطف بود و کوفتگی عضله و ورم جگر و معده را به عسل نفع دهد. چون یک درم از او بجوشانند و صاف کنند و به عسل مصفا شیرین کرده، میل نمایند، استسقا و تقطیر البول را مفید بود؛ و چون در طیبخش نشینند، درد رحم را سودمند آید؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است، و بدلش اظفار الطیب یا صندل و عدس بود.

قشر البیض

: سرد و خشک است در سیوم. حکه و جرب چشم را سودمند آید و چون بسوزانند و سحق کرده، کحل کنند و اگر با عسل کشند، سفیدی چشم را زایل گرداند و نشف اشک کند و منع ماده آن با قرحه و شره که در چشم بود، زایل کند؛ و چون با تخم خریزه بر

کلف طلا کنند، کلف را زایل کند؛ و چون به آب گشنیز تر حل کرده، در بینی چکانند، رعاف را قطع کند.

قشر الاترج

: به پارسی پوست ترنج خوانند. گرم و خشک است در دویم. چون بخایند، بوی سیر زایل کند و چون بخورند، قوت احشای سرد بدهد. محلل ریاح بود و اگر بسیار استعمال کنند، بد است. شربتی از او دو درم بود. مضر است به جگر و معده، و مصلحش عسل بود.

قشور الکندر

: گرم و خشک است در دویم. در وی قبضی قوی بود. چون بر جراحت‌ها پاشند، گوشت برویاند و ریش‌های فاسد را به اصلاح آرد و شفا بخشد. زن چون به خود بگیرد، رطوبتی که از رحم روان بود و مزمن شده باشد، باز دارد و نفث الدم و قرحه امعا را از آشامیدن نفع دهد و امراض چشم را سودمند آید. اگر بریان کرده بود، حکه چشم را زایل کند. بدلش دو وزن آن کندر است.

قشور اصل الزمان

: به پارسی پوست بیخ انار است. سرد و خشک است. ریاض الادویه، ص: ۱۴۱ کرم‌های دراز و حب القرع را بکشد. محلل آماس‌های بدن بود.

قشر الزمان

: به پارسی پوست انار ترش، سرد و خشک است در دویم؛ و شیرین، سرد و تر است. بر ورم‌های گرم طلا کردن سودمند آید. چون بپزند به آب برنج و جو سفید کرده و بو داده و به آب آن حقنه کنند، جهت سحج امعا و اسهال مفید بود؛ و چون به آب وی مضمضه کنند، مقوی دندان بود؛ و اگر از آب آن استنجا کنند، قطع خون بواسیر کند. اگر ده درم از آن سفوف کرده و عقب آن آب گرم بیاشامند، کرم‌ها را به قوت بیرون آرد.

قلقد

: نوعی از زاک است. لون او فیروزجی بود. گرم و خشک است در چهارم. حرارت وی در شکم مجفف و اکمال بود و ناسور را سود دهد و منع رعاف کند و کرم گوش بکشد. مصلحش شکر است.

قیصوم

: بهترینش تازه بود. طبعش گرم است در اول و گویند در دویم، و خشک است در اول. مسهل صفرا و [کشنده] کرم‌هاست. گل وی چون سوخته، بر داء الثعلب بمالند، سود دهد و حیض براند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و عرق النساء را نافع بود؛ و روغن وی

انضمام رحم و عسر البول را مفید آید و چون با شراب بیاشامند، زهرها و گزیدگی عقرب و رتیلا را فایده دهد. شربتی یک مثقال تا دو درم، و مضر است به شش، و مصلحش شیخ ارمنی است و گویند صمغ و کتیرا و خشخاش، و بدلش در صداع بارد بابونه بود.

قصب

: به پارسی نی و به ترکی قمیش گویند. گرم و خشک است در اول. چون یک درم از خاکسترش کفه زنند و قدری آب بادیان عقب آن میل کنند، بول و حیض براند.

قطران

: نطف سیاه است. بهترینش آن بود که از درخت عرعر گیرند. گرم و خشک است در چهارم، و گویند در سیوم. شپش و رشک را بکشد و جرب انسان و ذات الاربع را سودمند آید و استسقا و دوالی و داء الفیل را نفع دهد و صداع سرد را مفید آید و دندان متحرک را محکم گرداند؛ و چون پیش از جماع بر قضیب مالند، منع آبستن کند و چون زن لته شسته را بدان چرب کرده، بردارد، بچه بیندازد. مضر است به معده و منی؛ و بدلش نطف و نیم وزن آن خلاف.

قطن

: به پارسی پنبه و به هندوی روئین گویند. [۱۷۲] طبعش به اعتدال نزدیک است. چون بسوزند و نرم سوده بر جراحت پاشند، خون از جراحت بازدارد؛

ریاض الادویه، ص: ۱۴۲

و چون در بینی دمنند، رعاف را سودمند آید؛ و چون زن در آب برگش نشیند، اختناق رحم را مفید بود؛ و چون مغز دانه‌اش را بکوبند و به آب پیاز سرشته طلا کنند، دمامیل را بیزد و منفجر گرداند.

قلطار

: به پارسی زاک زرد گویند و هندوی پیراکیس نامند. گرم و خشک است در سیوم. حارّ و قابض و محرق بود. رعاف را دفع کند و غلظ اجفان را نفع دهد.

قلت

: به پارسی ماش و به هندوی موتهه گویند. سرد است در دویم و تر است در اول. چون بر جرب طلا کنند، نفع تمام دهد؛ و چون رغبت کنند، فواق را زائیل گرداند و سنگ کرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و شکم ببندد.

قلب

: به پارسی دل و به ترکی یراک خوانند. گرم و تر است در اول. غذا بسیار دهد و بطی الهضم بود، و اصلاحش به فلفل و زنجبیل

کنند.

قَلی

: به پارسی اشخار و هندوی سیجی گویند. [۱۷۳] گرم و خشک است در چهارم. بهق و جرب را نفع دهد و سعه و قویا را دفع کند.

قلیما

: اقلیما است، و آن دو نوع است: اقلیمیای نقره که خبث الفضة گویند، و قلیمای زر که خبث الذهب خوانند؛ و آن هر دو نوع در «حرف خاء» گفته شد.

قَمَل

: به پارسی شپش و به ترکی بیت و به هندوی جون گویند. چون شپش را صاحب تب ربع در میان باقلی نهاده، فروبرد، شفا یابد.

قنابری

: به پارسی بجند و به آن برغست گویند؛ [۱۷۴] و در «حرف باء» گفته شد.

قنطوریون کبیر

: قنطوریون غلیظ است. گرم و خشک است در دویم. حیض براند و بچه مرده و زنده بیندازد و درد پهلو و ضیق النفس را سودمند آید و نفث الدم و سرفه مزمن را فایده‌مند بود و مغص و درد رحم را نفع دهد؛ و شربتی از او دو درم است. مضر است به دماغ، و مصلحش آب لسان الحمل و طین قبرسی است.

قنطوریون صغیر

: قنطوریون دقیق است. گرم و خشک است در دویم. قولنج بگشاید و بچه مرده بیندازد و کزاز را نفع دهد و مصروع را مفید بود و مره صفرا و بلغم مخاطی [و سودای] را به اسهال دفع کند و وجع المفاصل و عرق التسا را سودمند آید؛ و شربتی از او دو مثقال است. مضر است به سپرز و ادرار خون کند، و مصلحش کتیره است و صمغ عربی و گویند غسل باشد، و بدلش به وزن آن ورق حنا. ریاض الادویه، ص: ۱۴۳

قنبیط

: به پارسی کرنب رومی گویند. گرم است در اول و خشک است در دویم. سده بگشاید و خمار را نفع کند و وجع المفاصل را نفع دهد و مولد نفخ است، و مصلحش فلفل و زنجبیل است و روغن بسیار.

قته

: به پارسی بارزد و بیرزد و بیرزاد گویند. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. ملین و محلل خنازیر بود و صرع و صداع را نفع دهد؛ و چون زن فرزجه ساخته، بردارد، بچه بیندازد؛ و گویند مصلحش اشق است، و بدلش یک وزن و نیم ریوند چینی است.

قنبیل

: به هندوی کتبیل گویند. گرم و خشک است در سیوم. چون دو درم از او میل کنند، حبّ القرع و حیات را دفع کند و چون بر بثره‌ها و جوشش‌هایی که بر سر و روی اطفال به هم می‌رسیده باشند، بعد از آن که به روغن گل چرب کرده باشند، نفع دهد. مضرّ است به فم معده، و مصلحش انیسون و مصطکی است.

قنفذ

: به پارسی خارپشت گویند. گرم و خشک است در اول. جزام و ضیق النفس را نفع دهد و سلسل بول را دفع کند. فالج و رعشه را مفید بود و درد کرده را سودمند آید؛ و مضرّ است به مثانه، و مصلحش تخم کرفس است، و شربتی از او پنج درم تا ده درم است.

حرف الکاف**کافور**

: بهترینش سفید ریاحی بود. سرد و خشک است در سیوم. چون به آب گشنیز تر طلا کنند، منع ورم گرم کند. چون به آب کاهو سعوط کنند، حرارت دماغ را سودمند آید و خواب آرد؛ و چون شش مثقال از او سه دفعه در سه روز متعاقب خورند، قوت باه را تمام ببرد. بدلش دو وزن آن طباشیر و گویند به وزن آن طباشیر و به وزن آن صندل است.

کاکنج

: به پارسی عروسک در پرده گویند. سرد و خشک است در دویم و گویند در سیوم. سعال و عسر نفس را نفع دهد و یرقان را دفع کند و قرحه کرده و مثانه را سودمند آید و حبّ القرع را بیرون آرد و مغص را دور سازد، امّا یک جزو از این و یک جزو شیخ ارمنی خشک کرده؛ و شربتی از او دو درم

ریاض الادویه، ص: ۱۴۴

است. مضرّ است به کرده، و مصلحش گل فارسی، و بدلش عنب الثعلب است.

گاوزهرج

: به پارسی گاو زهره گویند و آن حجره البقر است که در میان زهره گاو باشد. چون به آب گشنیز تر طلا کنند، جمره و نمله را نفع دهد؛ و چون مقدار عدسی به آب چغندر سعوط کنند، نزول آب را دفع کند و نافع بود.

کبر

: اصف است، و گفته شد.

کبابه

: دو قسم است: یکی دهن واز کرده، و دیگری کبابه چینی که این گرم و خشک است در دویم. چون دو مثقال از او بجوشانند و به نبات مصری شیرین کرده، رغبت کنند، آواز را صاف گردانند و درد گلو را نفع دهد و شکم ببندد و سنگ گرده و مثانه بریزانند؛ و چون نرم سوده در دهان پاشند، قلاع را دفع کند؛ و چون بخایند و آبش را بر قضیب طلا کنند، به زن نزدیکی کنند، فاعل و مفعول را لذت تمام حاصل شود؛ و چون در دهان دارند، بخر را سودمند آید. چون دو دانگ از او کوفته و بیخته، به شربت سکنجبین خورند، شرای بلغمی را سود دارد؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش مصطکی است.

کاشم

: انجدان رومی بود. گرم و خشک است در سیوم. بادها بشکند و منضج و مفتوح بود. طعام را هضم کند و مقوی معده باشد. چون یک درم از او با شراب بخورند، دیدان و حبّ القرع را بیرون آرد. بول براند و گزیدگی جانوران را سودمند آید. سده جگر بگشاید و قراقر شکم زایل کند. دو درم از وی به آب گرم مستقی را نافع آید. مضر است به مثانه. مصلحش تخم رازیانه، و بدلش زیره کرمان است.

کبر

: آن را قبار الکبر و به پارسی پوست بیخ کبر گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. محلّ بود. خنازیر و صلابت را بگدازد و ریش‌های پلید را پاک کند و عرق النساء و بواسیر و هتک شدن عضله را نافع بود؛ و چون به آب جو بر سپرز ضماد کنند، ماده را از آن مستفرغ گردانند و حیض براند و کرم بکشد. باه زیاده کند. هر روز دو درم با شراب بیاشامند، ورم سپرز بگدازد؛ و چون بکوبند، وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوشی که کرم بود، چکانند، کرم را بکشد؛ و فجاج وی جهت سپرز اولی است؛ اما چند روز در نمک آب خیسانند و بعد از آن به آب شیرین بشویند و دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن به سرکه نهند و چهل روز بخورند، سپرز

ریاض الادویه، ص: ۱۴۵

را بگدازد. اما باید که زیت شسته بر آن ریزند و خورند. مضر است به مثانه، و مصلحش اسطوخودوس است. گویند مضر است به گرده، و مصلحش خولنجان و عسل باشد، و بدلش ورق وی بود.

کرمازج

: طرف است، و گفته شد.

کبریت

: به پارسی گوگرد و به هندوی کهندک خوانند. گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیوم. چون نرم سوده، به دردی سرکه طلا کنند، جرب و قوبا را نفع دهد؛ و چون بخور کنند، زکام و نزله را سودمند آید؛ و چون صلایه کرده، بر بدن پاشند، قطع عرق کند؛ و مضر است به دماغ، و مصلحش گلقد است، و بدلش در سوختن گوگرد زرنیخ زرد است.

کبد

: به پارسی جگر و به ترکی باغر و به هندوی کلیجه گویند. گرم و تراست در اول؛ و آن به خاصیت به حیوانات منسوب است.

کبد المعز

: به پارسی جگر بز گویند. چون بریان کرده که نیم پخته شود، آبی که از او ترشح نماید، در چشم کشند، همچنین اگر خورده شود یا چشم بدانجا دوخته شود در وقتی که او بر زیر آتش باشد و بخار از او متصاعد شود شب کوری را ببرد.

کبد الحمار

: به پارسی جگر خر گویند. چون بریان کرده خورند، صرع را مفید بود.

کبد الضأن

: به پارسی جگر میش گویند. چون بریان کرده میل فرمایند، طبعش را قبض کند.

کبد الحجل

: به پارسی جگر کبک گویند. چون خشک ساخته بکوبند و ببیزند و هر صباح یک مثقال تا دو مثقال کفه زنند و قدری گلاب از عقب آن بیاشامند، صرع را سودمند آید.

کبد الذئب

: به پارسی جگر گرگ خوانند. چون به دارچینی بجوشانند و آبش را میل نمایند، درد جگر را نفع رساند.

کبد الأیل

: به پارسی جگر گوزن گویند. چون خشک ساخته بریان کنند، کوفته و بیخته در چشم کشند، شب کوری و تاریکی را ببرد.

کباب

: بهترینش آن است که از گوشت بره بود، رسیده فربه باشد و به انگشت اشجاری که در او سمیت باشد چون بید انجیر و بلادرو غیرهما

ریاض الادویه، ص: ۱۴۶

کباب نکرده باشند، بدن را قوت دهد و فربه سازد و باه برانگیزاند؛ و کسی را که رگ زده باشند یا حجامت کرده باشند و معده ضعیف را مضر است، و مصلحش اطرینفل بود.

کتان

: به اعتدال نزدیک است. پوشیدن جامه کتان نشف رطوبت بدن کند و در عرق سودمند آید.

کتیره

: به پارسی کتیرا گویند. معتدل است. کسر حدث ادویه کند و سرفه و ریش شش و خشونت حلق را نفع دهد و مسهل مژه سودا و بلغم لزج و مقوی امعا بود؛ و مضر است به سفلی، و مصلحش انیسون است. شربتی از او یک درم تا دو درم، و بدلش مغز دانه کدو و گویند صمغ عربی است.

کتیر الأرجل

: بسفایح است، و گفته شد.

کرفس

: به هندوی اجود [۱۷۵] گویند. گرم است در اول و خشک است در دویم.

بول و حیض براند و بادها را بشکند و تفتیح سده جگر کند و سپرز را نفع رساند و بوی دهان را خوش کند و عرق النساء و ضیق النفس را سودمند آید و جگر سرد و مثانه را نیک گرداند و باه برانگیزاند و صداع آرد و مصروع را ضرر رساند؛ و اگر تخم او را کوفته با عسل آمیخته بر قضیب طلا کنند در حال مجامعت لذت بسیار بخشد و قضیب را سخت گرداند و جگر را قوت دهد و اگر تخم او را با شکر بخورند سده بگشاید و اگر تخم او را جوشیده آبش را خورند اماس شکم قولنج و تب چهارم را سود دارد و مصلح آن کاهو است، و بدلش به وزن آن رازیانج است، و شربتی از او یک مثقال است.

کزاث

: به پارسی گندنا گویند. گرم است در دویم و خشک است در دویم، و گویند گرم و خشک است در دویم. بول و حیض براند و باه برانگیزاند و بواسیر را نفع دهد.

کزاث جبلی

: فراسیون است، و گفته شد.

کرم

: به فتح کاف و سکون رای بی نقطه، درخت انگور است. سرد و خشک است در اوّل و عصاره برگش قرحه امعا و درد معده و قی الدّم را نفع دهد و زن حامله را سودمند آید؛ و چون با شراب خورند، سنگ گرده و مثانه بریزاند. چون خاکستر چوبش با سرکه طلا کنند، بر مقعدی که بواسیر از او قطع کرده باشند، نافع باشد.

ریاض الادویه، ص: ۱۴۷

کرنب

[۱۷۶] به پارسی کلم گویند. گرم است در اوّل و خشک است در دویم.

سرفه کهنه را دفع کند و درد مفاصل و نقرس را نفع دهد و درد سپرز را نیک گرداند و آواز را صاف کند و رنگ روی را نیکو گرداند و شکم براند و درد پشت و زانو را سودمند آید؛ و مولّد مژه سودا است، و مصلحش گوشت ماکیان فربه است.

کرسنه

: به پارسی کسنک و به هندوی متر گویند. [۱۷۷] بهترینش آن بود که رنگش به سفیدی زند. طبعش گرم و خشک است در دویم. سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و کلف و بهق را نفع دهد. چون یک مثقال از زراوند مدحرج و دو مثقال از کرسنه بکوبند و بیزند و به عسل سرشته بر بیخ دندان طلا کنند، گوشت بیخ دندان را که خورده باشد، برویاند؛ و چون در طبیخش نشینند، خارش اعضا و شقاق مقعد را سودمند آید؛ و عسر البول و زحیر و مغص را دفع کند و اورام صلب را نرم گرداند و از بسیار خوردن به عوض بول خون بر آید و مصلحش گلاب و گوین گل ارمنی و کاکنج است؛ و شربتی از او یک درم تا دو درم است.

کرفش

: قطن است، و گفته شد.

کرویا

: به پارسی کراویه گویند. در قوّت نزدیک است به انیسون و آن را زیره رومی گویند؛ و به معده نیکوتر از زیره باشد. گرم و خشک است در دویم، و گویند در سیوم. بادها را بشکند و طعام را هضم کند و بول براند و معده را قوّت دهد و شکم را ببندد و خفقان را سودمند آید و مغص را مفید بود؛ و مضرّ است به شش، و مصلح آن سعتراست، و شربتی از او دو درم تا سه درم است؛ و بدلش نیم وزن آن کّمون و نیم وزن آن انیسون است.

کرکی

: به پارسی کلنگ و به ترکی ترنا و هندوی سارس خوانند. گرم و خشک است در اوّل. چون زهره‌اش را به روغن زنبق سعوپ کنند، نسیان را زایل گرداند؛ و چون مغزش را در چشم کشند، شب کوری را ببرد.

کری

: به پارسی کرگدن و هندوی گیندا گویند. چون زهره‌اش را بخور کنند، هر سحری که کرده باشند، زایل گرداند.

کرکم

: زعفران است، و گفته شد.

کرش

: به پارسی شکنبه و به ترکی قرن و به هندوی اوجری گویند.

ریاض الادویه، ص: ۱۴۸

طبیعتش به اعتدال نزدیک است، دشوار هضم شود و غذای اندک دهد. احداث علت دوالی کنند، و اصلاحش به خولنخان و فلفل کنند.

کزبره

: به پارسی گشنیز و به هندوی دهنیان گویند. [۱۷۸] طبیعت آنچه تر بود، سرد است در آخر درجه اول؛ و طبیعت آنچه خشک بود، سرد است در دویم و خشک است در سیوم؛ و چون با آب گشنیز تر آرد باقلی و یا آرد جو ضماذ کنند، خنازیر را تحلیل دهد. چون به لته کتان کهنه طلا کنند، ورم‌های کهنه را سودمند آید؛ و چون به شیر دختر در چشم کشند، درد چشم را زایل گرداند. گشنیز خشک معده را قوت دهد. دفع بخار کند و طپیدن دل را مفید بود؛ و ادمان او نیسان و تاریکی چشم آرد، و مصلح آن سکنجین سفرجلی است، و شربتی از او دو درم. شیخ الرئیس گوید: اگر گشنیز را همراه سیخ برکنند و زن آبستن بر آن بنهد، زاییدنش آسان شود و چون فارغ شود، زود بگشاید تا مضرت نرساند؛ و اگر در زیر بالین کسی نهند، از خواب دیر بیدار شود. اگر یک مثقال گشنیز با یک مثقال شکر به کسی دهند که بول بر بستر کند، دفع آن علت کند. درد استخوان و درد دندان را زایل کند و اگر به آب او غرغره کنند، خناق را سود دارد؛ و اگر تخم او را بریان کرده، به روغن بخورند، درد معده و خون رفتن از شکم بازدارد و جگر را قوی کند.

گز انگین

: گرم [۱۷۹] و تر است در اول. سرفه و خشونت سینه را ببرد؛ و شربتی از او هفت درم تا ده درم است.

کشمش

: گرم و خشک است در اول. طبیعت را نرم گرداند و سرفه را نفع دهد و مولد نفخ بود، و مصلح آن بادیان است، و شربتی از او هفت درم تا ده درم است.

کلبه

: به پارسی گرده و به ترکی بویرک خوانند و به هندوی بوکی خوانند.

گرم و خشک است در اول. خلط بد از او تولد شود و از معده دیر بگذرد، و مصلح آن سرکه و فلفل است.

کُمّری

: به پارسی امروز گویند. بهترین انواع او شاه‌امرود است. سرد و تر است در اول، و گویند گرم و تر است. دل را قوت دهد و بدن را فربه و شکم را نرم گرداند.

کَمون

: به پارسی زیره گویند. بهترینش کرمانی بود. گرم و خشک است در

ریاض الادویه، ص: ۱۴۹

سیوم. معده را قوت دهد و بادها را بشکند و شکم ببندد؛ و چون به سرکه مدبر کرده، سفوف سازند، قطع شهوت طین کند و چون با نمک بخایند و آب آن را فروبرند، آب رفتن دهان را نفع رساند؛ و چون تنها بخایند و آبش را در چشم کشند، طرفه را دفع کند؛ و مضر است به امعاء و مصلح آن کتیره است، و شربتی از او دو درم تا سه درم است. بدلش کرمانی و گویند به وزن آن پارسی بود.

کندر

: به عربی لبان و به پارسی کندر دریایی گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. قوت حافظه را نیکو بود و معده را قوت دهد و دفع نسیان کند و قی و غثیان بازدارد و بادها را بشکند و ریش چشم را سودمند آید و خفقان و نفث الدم را نفع رساند و خون از هر عضوی که روان باشد ببندد؛ و شربتی از او نیم درم تا یک درم است.

کندش

: به پارسی بیخ گازران و هندوی چوک گویند. گازران جامه را به آن سفید کنند. بهترینش آنکه بیرونش رنگ سیاه بود و اندرونش به سفیدی که مایل باشد به زردی. گرم است در چهارم و خشک است در سیوم. خوردنش خطر عظیم است. مقطع اخلاط غلیظ است و بهق سفید و سیاه را نافع بود و جرب را نفع دهد و به طلا کردن سپرز را بگدازد و بلغم لزج را به اسهال دفع کند از مفاصل و بول و حیض براند و سنگ کرده بریزاند؛ و چون کوفته و بیخته، به دماغ دارند، عطسه آرد؛ و مضر است به شش، و اصلاحش به کتیره کنند.

کمافیطوس

: گرم و خشک است در سیوم؛ و گویند گرم است در دویم و خشک است در سیوم. بر ریش‌ها و صلابت‌ها نافع آید. چون با غسل بیاشامند، عرق النسا را سودمند بود و سده جگر بگشاید و یرقان سوداوی را فایده دهد. چون هفت روز پیایی با شیر بیاشامند، حیض و بول براند.

شربتی از او یک مثقال است. مضر است به شش، و مصلحش انیسون، و بدلش نیم وزن آن سیسالیون و نیم دانگ آن سلیخه بود.

کمادریوس

: به شیرازی راندارو [۱۸۰] خوانند. چون با غسل بر ریش‌های مزمن نهند، پاک گرداند و سرفه کهنه را نفع دهد. ابتدای استسقا را مفید آید و حیض و بول براند. سپرز را بگدازد. بچه بیرون آرد. چون در چشم کشند، قرحه که ناسور شده باشد، دفع کند؛ و دردهای مزمن که در نواحی سینه و شش بود، چون ریاض الادویه، ص: ۱۵۰

سحق کرده، با جلاب یا غسل بسرشند و سه روز بنوشند، هر روز شربت سه درم [مفید آید]. بدلش به وزن آن غافت، و گویند بدلش سلیخه است.

کنگر

: حرشف گویند. گرم و تر است در اول. باه برانگیزاند و عرق را خوش بو کند. مضر است به سپرز، و مصلحش بنفشه، و بدلش شقاق است.

کنگزه

: صمغ کنگر است. گرم و تر است در اول، و گویند سرد و تر است. چون به آب گرم و سکنجبین عسلی میل کنند، به آسانی قی آرد.

کوک

: به [تازی] خس و پارسی کاهو گویند، و گفته شد.

کهربا

: به هندوی کپور [۱۸۱] گویند؛ و آن صمغ درختی است که در روم می‌باشد؛ و بهترینش سرخی است که به زردی زند. سرد و خشک است در دویم. خون را ببندد و تقویت دل و معده کند و خفقان را نفع دهد و چون نیم مثقال از او در آب سرد حل کرده میل فرمایند قی و غثیان بازدارد و دوسنطاریای کبدی و معوی را سودمند آید و نفث الدم را نفع دهد؛ و فرق میان کهربا و سندروس آن است که سندروس تلخ بود به خلاف کهربا، و کهربا را تلخی نباشد و آهن گرم کرده را نگیرد، به خلاف سندروس؛ و مضر است به سر، و مصلحش ارژ فارسی، و بدلش طباشیر است.

حرف اللام

لادن

: به پارسی عنبر لادن گویند. گرم و تر است در اول. چون زیر دامن دود کنند، بچه مرده و مشیمه بیرون آرد. چون در گلاب حل کرده بیاشامند، دل و معده را قوت دهد و بول براند و صلابت جگر و سپرز و سینه را ببرد؛ و چون در روغن بابونه یا شبت حل کرده بمالند، جمیع دردها را سودمند آید؛ و شربتی از او نیم مثقال، و مضر است به سفلی، و مصلح آن سنبل الطیب است.

لازورد

: گرم است در دویم و خشک است در سیوم، و گویند سرد و خشک است در دویم. مسهل سودا و بلغم غلیظ بود و مالیخولیا و ضیق النفس را نفع دهد و درد گرده و مئانه را دفع کند؛ و چون به سرکه طلا کنند، بهق و ثآلیل را زایل گرداند؛ و چون زن فرزجه ساخته بردارد، حیض بگشاید؛ و مضر است به معده، و مصلح آن مصطکی است، و شربتی از او یک درم است؛ و گویند مضر ریاض الادویه، ص: ۱۵۱ است به فم معده، و مصلحش حماما است، و بدلش لذاق الذهب کانی است.

لبلاب

: به پارسی عشق پیچان گویند. گرم و خشک است در اول. ملین و محلل بود، و آبش صفرای سوخته را به اسهال دفع کند؛ و شربتی از او سه درم یا پانزده درم، و مصلحش نبات مصری است، و بدلش ورق خطمی و خبازی بود.

لبن

: به پارسی شیر و به ترکی سوت و به هندوی دوده گویند. گرم و تراست در اول، و گویند معتدل است.

لبن النساء

: به پارسی شیر زنان گویند. چون در چشم دوشند، رمد را نفع دهد؛ و چون در بینی چکانند، خشکی دماغ را دفع کند.

لبن البقر

: به پارسی شیر گاو گویند. غذائیت او از شیر حیوانات دیگر بیشتر باشد. بدن را فربه کند و سل را نفع دهد؛ و پازهر جمیع زهرها بود، خاصه وقتی که به فلفل خورند.

لبن المعز

: به پارسی شیر بز گویند. نزله را نفع دهد و وسواس را دفع کند.

لبن اللقاح

: به پارسی شیر شتر گویند. سده‌ها بگشاید و ورم سپرز را مفید بود و استسقا را نفع رساند.

لبن الضأن

: به پارسی شیر میش گویند. نفث الدم و سل را نافع بود و باه را برانگیزاند.

لبن الأنان

: به پارسی شیر خر گویند. دقّ و سل را سودمند آید و ریش گرده و مئانه را دفع کند؛ و اگر زنی در رحم ریش داشته باشد، پنبه بر شیر خر تر کرده، به خویشتن برگیرد، به شود؛ و اگر شیر خر سرد بود، پادزهر است؛ و اگر گرم بود، چون کسی بخورد، جان به سلامت نبرد، مگر سرگین آدمی که خشک کرده سوده دهند تا بخورد، صحت یابد.

لبن الخیل

: به پارسی شیر اسب گویند. از معده زود بگذرد و حیض براند و نشاط آرد و بدن فربه کند.

لباً

: به پارسی فله گویند. [۱۸۲] بطی الهضم بود و خلط غلیظ از وی تولّد کند و از معده دیر بگذرد.

لبان

: کندر است، و گفته شد.

لبن الیتوع

: به پارسی شیر یتوع خوانند و یتوع نباتی را گویند که او را شیری باشد. محرق و مسهل و مقطع و انواعش بسیار است، چون دغلی و زقوم و

ریاض الادویه، ص: ۱۵۲

غیرهما؛ و اقوی از یتوعات لبن بود، بعد از آن تخم، و بعد از آن بیخ، و بعد از آن برگ. گرم و خشک است در چهارم، و گویند در سیوم. چون یتوع را در آبی اندازند که در او ماهی بود، بر روی آب افتد؛ و چون شیرش را بر بدن مالند، موی را ببرد و آنچه بعد از آن روید ضعیف باشد، و چون مکرر کنند، دیگر نروید؛ و اگر به دندان چکانند، قلع کند؛ و چون بر بواسیر بمالند، قطع کند.

لحم

: به پارسی گوشت و به ترکی ات و به هندوی هیرا گویند. طبیعت جمیع لحوم گرم است، مگر لحم ماهی که سرد است.

لحم البعیر

: به پارسی گوشت شتر گویند. غذا بدهد و تولّد سودا کند.

لحم الحمل

: به پارسی گوشت بره گویند. بهترینش آن بود که یک سال بر او گذشته باشد. گرم و تر بود در اول. بدن را فربه کند و معتدل را

نفع دهد؛ و چون خاکستر گوشت او را به سرکه طلا کنند، بهق و برص و قوبا را سودمند آید؛ و خاکستر شرحه او را چون صلایه کرده، به حریر بگذرانند و در چشم کشند، بیاض را ببرد؛ و مضرّ بود کسی را که غثیان داشته باشد، و مصلح آن آب لیمون و ربّ انار و نظایر آن است.

لحم النعاج

: به پاریسی گوشت میش گویند. حرارت او بیشتر از گوشت بره بود و خون بد از وی تولّد کند، و اصلاحش به دارچینی و دارفلفل و زنجبیل کنند.

لحم الجداء

: به پاریسی گوشت بزغاله گویند. حرارت او کمتر از گوشت میش باشد؛ و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و خون معتدل میان لطافت و غلظت از وی تولّد کند.

لحم المعز

: به پاریسی گوشت بز گویند. به دشواری هضم شود و مرض‌های سوداوی از وی تولّد شود.

لحم العجل

: به پاریسی گوشت گوساله گویند. غذا معتدل دهد و خون صالح از وی تولّد کند و مسلول را مضرّ بود، و اصلاحش به ریاضت و استحمام کنند.

لحم البقر

: به پاریسی گوشت گاو خوانند. دشوار هضم شود و غذای بد دهد و مرض‌های سوداوی از او تولّد کند.

لحم الجاموش

: به پاریسی گوشت گاو میش گویند. غلیظترین گوشت‌ها بود. کیموس بدهد و دیر هضم شود.

لحم الخیل

: به پاریسی گوشت اسب گویند. غلیظ و مولّد سودا و لذیند و هاضم است.

ریاض الادویه، ص: ۱۵۳

لحم الغزال

: به پاریسی گوشت آهوبره گویند. قولنج را نفع دهد و خدر و فالج را سودمند آید.

لحم الإرنب

: به پاریسی گوشت خرگوش گویند. نقرس و مفاصل را نفع رساند و بول براند و احداث تب ربع کند.

لحم الخنزیر

: به پاریسی گوشت خوک خوانند. سریع الهضم بود و غذا اندک دهد.

لحم الدب

: به پاریسی گوشت خرس گویند. بطی الهضم بود و غذا بد دهد.

لحم الأیل

: به پاریسی گوشت گاو کوهی گویند. بول براند و احداث تب ربع کند.

لحم الكبش جبلی

: به پاریسی گوشت قوچ [کوهی] گویند. غذا بد دهد و دیر هضم شود.

لحم الحمار الوحشی [۱۸۳]

ریاض الادویه ؛ ص ۱۵۳

به پاریسی گوشت گورخر گویند. در مزاج و منفعت نزدیک است به کبش جبلی.

لحم الحمار اهلی

: به پاریسی گوشت خر گویند. در غلظت و تولید سودا به لحم بعیر نزدیک است.

لحمه التیس

: به پاریسی اسلیخ گویند. سرد است در اول و خشک است در دویم. در وی قبضی بود مانند تخم گل و ورق گل خشک؛ و آن ریش‌های کهنه را نافع بود؛ و اصل وی چرک گوش را پاک کند و ریش شش را سودمند آید؛ و عصاره وی نفت الدّم و دقّ را سود دهد. مقوی معده بود.

شکم ببندد و جراحات‌ها به اصلاح آرد، اگرچه عصب منقطع شده باشد.

بدلش به وزن آن تخم گل و گلنار است.

لسان الحمل

: به پارسی خرغوله و ذنب الفار نیز گویند. سرد و خشک است در اول. قابض و رادع بود و منع سیلان خون کند؛ و برگش خله و سوختگی آتش را مفید بود و نفع دهد. آب ورق وی قلاع را نافع بود. مضر است به سر، و مصلحش مصطکی و سلیخه بود، و بدلش ورق وی و ورق حماض است.

لسان الثور

: به پارسی گاوزبان گویند. گرم و تر است و گویند معتدل است. مفرح و مقوی دل بود و خفقان سوداوی را نفع دهد و سرفه و خشونت سینه را دفع کند. مضر است به سر، و مصلحش صندل سرخ بود، و بدلش به وزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج، و گویند بدلش دو وزن آن اترج است. ریاض الادویه، ص: ۱۵۴

لسان العصافیر

: به پارسی زبان گنجشک گویند. گرم است در دویم و سرد است در اول؛ و درد ته‌گاه را سودمند آید و سنگ کرده و مثانه بریزاند و نعوظ آرد؛ و بدلش در تحریک باه نیم وزن آن بهمن سرخ است.

لعبت بربری

: سورنجان است، و گفته شد.

لفت

: شلغم است، و گفته شد.

لفاح

: ثمره یبروح است. بهترینش بزرگ و تیزبوی رسیده زرد بود. سرد و تر است در دویم، و گویند در سیوم. شیرهایش نمش را قطع کند و بویش سبات و سخته آرد. بدلش به وزن آن جوز مائل و نیم وزن آن بذر البنج بود.

لک

: به پارسی رنگ لاک خوانند، و آن صمغی است که از طرف دریا آرند. گرم و خشک است در اول و گویند در دویم. چون بشویند و هر روز یک درم تا سه درم به سرکه سرشته میل کند، بدن را لاغر

گرداند؛ و طریق شستن او آن است که لک را بکوبند و به مویینه گذرانیده و آبی که ریوند چینی و بیخ اذخر در او جوشانیده باشند بدان آمیزند و صلاویه کرده، بگذارند تا به ته نشیند و پس آب را از رویش بریزند تا لک بماند. پس خشک ساخته، بکوبند و ببیزند و صلاویه کرده، نگه دارند. مضرّ است به سپرز، و مصلحش مصطکی، و بدلش چهار دانگ وزن آن اسارون و چهار دانگ طباشیر سفید است.

لوز حلو

: به پارسی بادام شیرین گویند. در گرمی و سردی معتدل است و تراست در دویم و گویند گرم و تراست در اول. غذای متوسط دهد و فربه آرد و سرفه خشک و نفث الدّم را سودمند آید و حرّقه البول را دفع کند و شکم را نرم گرداند و منی بیفزاید؛ و مضرّ است به هضم، و مصلحش شکر است.

لوز مرّ

: به پارسی بادام تلخ گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. چون طلا کنند، کلف و نمش را ببرد و شری و قوبا را نفع دهد؛ و روغنش درد گوش را سودمند آید و بول براند و سده بگشاید و عسر البول را مفید بود و سنگ کرده و مثانه بریزاند؛ و مضرّ است به امعا، و مصلحش بادام شیرین است و نبات.

لوبیا

: گرم است در اول و معتدل است در خشکی و تری، و گویند سرد و خشک است در اول. طبیخش حیض براند و خون نفاس را پاک گرداند و بدن را فربه کند و عسر البول را نفع دهد و بچه مرده بیرون آرد.

لؤلؤ

: به پارسی مروارید گویند. سرد و خشک است در اول. نفث الدّم را
ریاض الادویه، ص: ۱۵۵

نفع دهد و ریش چشم را سودمند آید؛ و چون دو دانگ از محلولش به شش دانگ نبات مصری سوده آمیزند و هر صباح کفه زنند و قدری عرق بیدمشک یا گاوزبان یا کاسنی عقب آن بیاشامند، ضعف دل را که از گرمی باشد، مفید بود؛ و طریق حلّ کردنش آن است که مروارید ناسفته را در خریطه کرباس کرده، در آب لیمون چندان گذارند که چون مسکه شود. پس خریطه را به دست بمالند، تا وقتی که حلّ شود، از خریطه بگذرد. پس در کاسه چینی کرده، بگذارند تا به ته نشیند. پس آب لیمون را از رویش بریزند و در آفتاب یا سایه خشک سازند، به حریر گذارند و نگه دارند.

لیمون

: مزاج و منافعش به مزاج و منافع اترج نزدیک است، و گویند در منافع اقوی است از اترج؛ و گفته‌اند که لیمون سرد و خشک است و گوشت او سرد است و تخم او گرم و خشک است. خاصیت او آن است که دل را قوت دهد و خفقان گرم را سود دارد و صفرا

بشکند و خون را تسکین کند.

درد سر که از خون و صفرا بود، بازدارد. دهان را خشک کند، اگر بسیار خورند، اگر شراب‌خواری خورد، مستی را بازدارد و تخم او پادزهر جانوران است، و گویند آب لیمون زهر افعی را بازدارد.

حرف المیم

مامیثا

: عصاره مامیثا و شاف مامیثا نیز گویند. سرد و خشک است در اول. چون به آب گشنیز تر کرده، بر پشت چشم طلا کنند، درد چشم را نفع دهد و درد بیخ دندان را سودمند آید.

ماهودانه

: حبّ الملوک است، و گفته شد.

ماهیزهرج

: گرم و خشک است در سیوم. نقرس و مفاصل را نفع دهد و شربتی از او دو درم تا سه درم است؛ و مضرّ است به روده، و مصلحتش کثیره است.

ماش

: مج گویند. سرد است در اول و در خشکی و تری معتدل است. غذای نیک دهد. زود هضم شود، خاصّه وقتی که مقشّر کنند؛ و مضرّ است به سرفه، و اصلاحش به شیره بادام کنند و گویند شیره خشک دانه.

ماش هندی

: قسط است، گفته شد.

ریاض الادویه، ص: ۱۵۶

ماس

: به پارسی الماس و هندوی هیرا گویند. سرد و خشک است در اول، و گویند گرم و خشک است در دویم. چون در دهان گیرند، دندان را بشکند؛ و چون دو دانگ از او ریزه کرده خورند، کشنده بود؛ و علاج کسی که الماس خورده باشد، قی به آب گرم و شیر تازه است.

مامیران

: هندوی کابیرا گویند. گرم و خشک است در دویم. بیاض را ببرد و روشنی چشم بیفزاید؛ و طیخ اصلش یرقان و مغص را سودمند آید؛ و شربتی از او نیم درم تا یک درم است؛ و مضر است به گرده، و مصلحش عسل است.

ماء

: به پارسی آب و به ترکی سو و به هندوی پانی گویند. سرد است در دویم و گویند در سیوم و تراست در چهارم. چون بسیار خورند مزاج را فاسد گرداند و معده را سست کند و استسقا آرد. چون آهن تاب کنند، مضرش کمتر بود.

ماء اللحم

: چون از گوشت تقلی گیرند، ضعف دل را به غایت سودمند آید.

ماء الشعیر

: به پارسی آب جو گویند. تبرید و ترطیب بدن کند و فربه کند و اخلاط بشکند و بول براند و تشنگی بنشانند و تب‌های تیز را نفع دهد و تب‌های بلغمی را با تخم کرفس و بادیان مفید بود.

ماء الجبن

: به پارسی آب پنیر گویند. کلف و جرب را نفع دهد و یرقان را سودمند آید و حرارت جگر بنشانند؛ و به شیر خشت اسهال صفرا کند و به افیمون اخراج سودا؛ و بهترینش آنکه از شیر بز سرخ گیرند یا زرد ازرق چشم؛ و طریق گرفتنش آن است که یک کاسه شیر را در دیگ سنگین کرده، پنج شش جوشش داده، دیگ را فرو گیرند و آن مقدار سرکه انگوری اضافه نمایند تا بریده شود و آبش از پنیر جدا کنند و صاف کرده، دو سه جوش دیگر دهند و کف بردارند و شیر گرم بیاشامند.

ماء الورد

: به پارسی گلاب گویند. بهترینش آن است که طعمش تلخ بود و بویش به تیزی مایل بود. سرد است در اول و گویند گرم است. معده را قوت دهد و کسر نفخ کند و صداع گرم را زایل گرداند و مخشن سینه بود. مصلحش نبات است.

ماء العسل

: گرم بود در اول. معده سرد را قوت دهد و اشتها آرد و بدن فربه کند و بول براند.

مخ

: ماش است، و گفته شد.

مثث

: آب انگور بود که بجوشانند و کف وی بگیرند تا چهار یک بسوزد

ریاض الادویه، ص: ۱۵۷

و دو دانگ بماند. بعد از آن فروگیرند و استعمال کنند. منافع وی نزدیک منافع خمر است. خون صالح و روشن از وی تولد کند و چون به آب ممزوج کرده، بخورند، محروری مزاج را نیکو بود.

مخلصه

: گیاهی است که در جبل شبانکاره بسیار بود و از جمله تریاقات است. هر که در سال یک درم تا یک مثقال از او به روغن زیت یا روغن گل میل کند، تا سال دیگر از زهر جمیع گزنده‌ها ایمن بود.

مخیض

: به پارسی دوغ گویند. سرد و خشک است در اول. معده گرم را نفع دهد و اسهال صفرای و سودای را سودمند آید و تشنگی بنشانند.

مخ

: به پارسی مغز استخوان گویند. بهترینش مغز ساق گوساله، پس مغز ساق گاو، پس مغز ساق معز، پس ساق گوسفند بود. اورام صلب را نرم گرداند و تحلیل دهد؛ و چون زن فرزجه ساخته، بردارد، صلابت رحم را نفع دهد.

مرجان

: در صفت بسد گفته شد.

مرزنجوش

: به پارسی مرزنگوش و به عربی اذن الفار و به هندوی مروه گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. مسخن معده و احشا و محلل نفخ بود و سده بگشاید و ادرار بول کند و دماغ را از اخلاط بارده پاک گرداند؛ و مضر است به مثانه، و مصلح آن لعاب اسبغول به شیر خرفه است؛ و شربتی از او دو درم تا سه درم است.

مزمگی

: به هندوی بول گویند. بهترینش آن است که خوش بو و تلخ و صاف و مایل به سرخی بود. گرم است در سیوم و خشک است در دویم. مفتیح و محلل بود و منع عفونت کند تا غایتی که میت را از نتن و تغیر نگه دارد؛ و چون به آب باقلی یا آب جو سوده طلا کنند، اثر جراحی را زایل گرداند؛ و چون در دهان نگه دارند، بوی دهان را خشک گرداند؛ و چون به آب کلم طلا کنند، اورام بلغمی را تحلیل دهد. چون به آب سداب حقه کنند، حیض براند و بچه بیندازد؛ و چون مقدار نخودی فرو برند، سرفه مزمن و ضیق

التفس و درد پهلو و سینه و قرحه امعا را سودمند آید و خشونت قصبه شش ببرد و حیات و حبّ القرع را بکشد؛ و چون به گلاب سوده، در زیر بغل مالند، بغل را نفع رسانند؛ و چون بر ریش سر پاشند، مفید بود؛ و چون به سرکه طلا کنند، قویا را دفع کند؛ و چون به روغن گل و سرکه بر اعضا مالند، جرب و خارش اعضا را نفع دهد؛ و چون زن فرزجه ساخته ریاض الادویه، ص: ۱۵۸

بردارد، بوی فرج را موافق باشد؛ و مضرّ است به مثانه، و مصلح آن عسل است، و شربتی از او نیم درم است، و بدلش به وزن آن صمغ بادام تلخ است.

مرقشینا

: حجر التور و حجر روشنایی خوانند و هندوی سون مکھی خوانند.

گرم و خشک است در سیوم. چون سوخته، در امراض چشم استعمال کنند، جلا دهد. محلّ بود و منضج اورام خبیثه باشد؛ و چون با زاج ممزوج نموده، در ریش‌های عفن به کار برند، گوشت زیاده را بخورد و به اصلاح آرد. قاطع دم بود و چون به سرکه بر نمش طلا کنند، سود دهد.

مردار سنج

: مردار سنگ و مرتک نیز گویند. بهترینش اصفهانی براق بود که [به] سرخی زند. طبعش مایل است به سردی و بوی بدن را خوش کند و کلف و اثر آبله را زایل گرداند. چون دو مثقال از او بکوبند و ببیزند و به ده مثقال روغن کنجد آمیخته خورند، حبّ القرع را بیندازد.

مزی

: به پارسی آبکامه گویند. گرم و خشک است در دویم و گرم در اول و خشک در دوم نیز گفته‌اند. وجع الورك و عرق النسا را نفع دهد و رطوبت معده را دفع کند و گزیدگی سگ دیوانه را مفید بود.

مراه

: به پارسی زهره و به هندوی پته گویند. بهترینش آن است که رنگش به زردی زند. طبیعت جمیع زهرها گرم و خشک است.

مراه النّبی

: به پارسی زهره آهو گویند. بیاض را ببرد و جرب و سبیل را نفع دهد.

مراه الأرنب

: به پارسی زهره خرگوش گویند. دمعه و خارش چشم را دفع کند.

مراوه المعز جبلی

: به پارسی زهره بز کوهی گویند. تریاق گزیدگی مار و عقرب و غیره آن است؛ و مضر است به گرده، و مصلحش انیسون است، و عسل و شربتی از او یک دانگ یا دو دانگ.

مراوه الکبش الجبلی

: به پارسی زهره قوچ کوهی گویند. باصره را جلا دهد و سبل را نفع رساند.

مراوه الحمار الوحشی

: به پارسی زهره گورخر گویند. جرب و خارش چشم را سودمند آید.

مراوه الدب

: به پارسی زهره خرس گویند. تشنج و کزاز را نفع دهد.

مراوه الخنزیر

: به پارسی زهره خوک گویند. چون با فلفل و عسل بر سر اقرع طلا کنند، موی برویاند، مجرب است.

ریاض الادویه، ص: ۱۵۹

مراوه البقر

: به پارسی زهره گاو گویند. چون بر سر طلا کنند، حزاز را نفع دهد؛ و چون به روغن گل در گوش چکانند، دوی و طنین را مفید بود و درد گوش که از سردی باشد، نفع دهد؛ و چون دانگی از او میل نمایند، سرفه بلغمی را دفع کند؛ و مضر است به جگر، و مصلح آن کتیره است.

مراوه المعز

: به پارسی زهره بز کوهی گویند. دوالی و داء الفیل را نیکو بود.

مراوه الضأن

: به پارسی زهره میش گویند. سعال مزمن را نفع رساند.

مراوه الکبش

: به پارسی زهره قوچ گویند. چون با قدری عسل در گوش چکانند درد گوش را که از سردی بود نفع دهد.

مراه الضبع

: به پارسی زهره کفتار گویند. مسهل بلغم است؛ و شربتی از او یک دانگ و نیم؛ و مضر است به زهره، و مصلح آن عسل است و صبر.

مراه الأسد

: به پارسی زهره شیر گویند تاریکی چشم را سودمند آید.

مراه الفهد

: به پارسی زهره یوز خوانند. تاریکی چشم را ببرد.

مراه الکرک

: به پارسی زهره کلنگ خوانند. جرب و سلاق را نفع دهد.

مراه الزخمه

: به پارسی زهره موش گیر گویند. چون به آب مرزنگوش سعوط کنند، لقوه را نفع رساند.

مراه الصّفدع

: به پارسی زهره سنگ‌پشت گویند. چون دو دانگ از او میل کنند، ضیق النفس را مفید بود.

مراه القبج

: به پارسی زهره کبک گویند. رمد بلغمی را نفع رساند.

مراه القنفذ

: به پارسی زهره خارپشت گویند. چون دو دانگ از او میل کنند، ضیق النفس را مفید بود.

مراه الدّراج

: به پارسی زهره درّاج گویند. روشنایی چشم را زیاده کند.

مراهِ الحمام

: به پارسی زهره کبوتر گویند. بَحَّ الصَّوْتِ را که از سردی بود، سودمند آید.

مراهِ الدَّيْکِ

: به پارسی زهره خروس گویند. اثر قرحه را از چشم زایل گرداند.

مراهِ الدَّجَاجِ

: به پارسی زهره ماکیان گویند. سلاق مزمن را نفع رساند.

مراهِ العصفور

: به پارسی زهره جغوک خوانند. چون به پشت چشم طلا کنند، قمعام را دفع گرداند.

مسک

: به پارسی مشک و به ترکی اهابار و به هندوی کستوری خوانند.

ریاض الادویه، ص: ۱۶۰

بهبترینش آن است که زردرنگ بود و رایحه تَفَاح دهد. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. شجاعت را زیاده کند و مَرّه سودا را زایل گرداند و باه برانگیزاند و سرعت انزال را مفید بود و ضعف دل را که از برودت بوده باشد، سودمند آید و خفقان و توخّش را نفع رساند و بادها را بشکند؛ و مضرّ است به دندان، و مصلح آن تباشیر و صندل است، و شربتی از او قیراطی است، و بدلش جند بیدستر بود.

مشمش

: به پارسی زردآلو گویند. سرد و تراست در دویم؛ و شیرینش مایل است به گرمی؛ و نقوع قدیدش که ترش بود، مسهل صفرا و مسکن عطش و دافع تب‌های حارّه است؛ و روغن مغز خسته‌اش بواسیر را سودمند آید.

مشک

: به هندوی سعد است، [۱۸۴] و گفته شد.

مشکطرا مشیع

: به پارسی پودنه بَرّی گویند. گرم و خشک است در سیوم.

رطوبت لزج از سینه و شش بیرون آرد و حیض و بول [و خون نفاس] براند و درد شکم و درد معده و درد رحم را تسکین دهد؛ و

شربتی از او یک مثقال است تا دو مثقال؛ و مضرّ است به معده، و مصلحش سرکه و خمر، و بدلش در ادرار عدس و مژ است، و گویند اکلیل الملک است.

مصطکی

: به زبان رومی مصطخی [۱۸۵] گویند. گرم و خشک است در دویم. اورام معده و مقعد و جگر و امعا را سودمند آید و سرفه بلغمی و نفث الدّم و سدر و صداع را مفید آید و بلغم بگدازد و اشتها آرد و هاضمه را یاری دهد؛ و مضرّ است به شش، و مصلح آن صمغ عربی است، و شربتی از او یک درم تا دو درم است، و بدلش به وزن و نیم آن صمغ البطم و گویند کندر دریایی است.

معاء

: به پارسی روده گویند. غذای بد دهد و احداث دوالی کند. گرم و تر است در دویم و گویند خشک [است]. مقوی اعضا و مسخّن بود و ضماد کردن بر شکستگی و الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را سودمند آید؛ و ملین صلابت حلق و شش بود. باه برانگیزاند. شربتی از او یک درم است. مضرّ است به مثانه، و مصلحش عسل در ضماد است، و بدلش قلت کنند.

مقل ازرق

: به هندوی کوکل گویند. بهترینش آن است که ازرقی بود و مایل به سرخی، و زود حلّ شود. گرم و خشک است در سیوم و گویند گرم و تراست در دویم. بلغم و سودا را به اسهال دفع کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند ریاض الادویه، ص: ۱۶۱

و بول و حیض براند و باه برانگیزاند و فربه آرد و سده بگشاید و بادها را بشکند و عرق النسا و نقرس را نفع دهد؛ و چون بخور کنند، بواسیر را سودمند آید؛ و مضرّ است به شش، و مصلح آن کتیره است، و شربتی از او یک درم تا دو درم است، و بدلش به وزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن کندر است.

مقل مکی

: سرد و خشک است در دویم. معده را قوت دهد و شکم را ببندد و تقطیر البول را نفع دهد.

ملح

: به پارسی نمک و به ترکی توز و به هندوی لون گویند. انواعش بسیار

است

: ملح طعام و ملح اندرانی که به پارسی نمک نیشابوری و نمک طبرزد گویند و ملح سیاه نطفی و غیر نطفی و ملح هندی که سرخ رنگ بود و ملح تلخ؛ و بهترینش اندرانی است. گرم و خشک است در دویم. ورم بلغمی و خارش و نقرس و جذام و قوبا را نفع

دهد و بادها را بشکند و منع عفونت کند و آکله و استرخاء اللّٰه را سودمند آید و بلغم لزج را به قی و اسهال بیرون آورد؛ و ملح اندرانی بیاض چشم را ببرد و سبل و ناخنه را تنک و ضعیف گرداند؛ و مزاج و منفعت نمک تلخ به مزاج و منفعت بوره ارمنی نزدیک است؛ و ملح هندی گرم تر و لطیف تر از انواع ملح است؛ و ملح نفتی قی را یاری دهد و اخراج سودا کند؛ و شربت‌ی از او نیم درم است، و مضر است به امعاء، و مصلح آن هلیله زرد است.

موز

: به هندوی کیله گویند. گرم است در وسط درجه اول، و تر است در آخر آن. غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نفع دهد و باه برانگیزاند و بول براند و طبیعت را نرم گرداند؛ و مفسد معده است، و مصلح آن گوارش مصطکی به آب لیمون یا زردک ترش کرده باشد.

ملوخیا

: ملوخیه، نوعی از خبازی است. سرد است در اول و تر است در دویم؛ و گویند سرد و تر است در سیوم. التهاب را سودمند بود، چون بر سینه و معده ضماد کنند، اختلال دم و درد چشم حار را نفع دهد. سیلان حیض را مفید

بود. اسحق گوید

: چون به آرد جو ضماد کنند و اگر آب وی با نبات بیاشامند، سده جگر و زهره بگشاید. مضر است به مثانه، و مصلحش گلاب است.

موم

: گرم و خشک است در سیوم، و گویند گرم است در دویم و خشک است در سیوم. بهترینش سفید و روشن بود. بول و حیض براند و در

ریاض الادویه، ص: ۱۶۲

مفاصل و درد رحم و سینه و بادها که در معده باشد، چون به عسل سرشته، لعق کنند، سودمند آید. درد کرده و مثانه را نفع رساند. چون بر زهار کودکان طلا کنند، بول بگشاید. مضر است به سپرز، و مصلحش تخم کرفس، و بدلش نیم وزن آن جوز بوا بود.

مومیایی

: بهترینش معدنی بود که چون آب از چشمه بیرون می آید و منجمد می شود. گرم است در آخر درجه دویم و خشک است در اول. اورام بلغمی و خلع و کسر و ضربه و سقطه و فالج و لقوه و شقیقه و صداع و صرع و دوار و خدر و تمدد را سودمند آید. چون مقدار حبه‌ای به آب مرزنگوش سعوپ کنند، گرانی زبان را نفع دهد؛ و چون قیراطی به طبیخ سعترب بیاشامند، منع نفث الدم کند و فواق را زایل گرداند و خفقان و خناق را مفید بود؛ و چون به شیر تازه میل کنند، ریش کرده و مثانه را دفع کند.

مویز

: به پارسی زیب جلی گویند. گرم و خشک است در سیوم. چون پانزده دانه از او میل نمایند، کیموس لزج را به قی دفع کند؛ و مضر است به سپرز، و مصلح آن کثیره است.

حرف التون

نارجیل

: به پارسی نارگیل است و جوز هندی نیز گویند و به هندوی نالیر و مغزش را کهوپره گویند. گرم است در اول درجه دویم و تر است در اول درجه اول. غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و تسخین کرده کند و تقطیر البول را نفع دهد؛ و روغنش بواسیر را سودمند آید، و حبّ القرع را بیاندازد، و مصلحش شکر است.

نانخواه

: در مشهد خورد دانه و [به فارسی] زینیان و [به هندوی] اجواین گویند. گرم و خشک است در سیوم. مغص و عسر البول را نفع دهد و حیض براند و تب‌های مزمن را نفع دهد و تقویت معده و کسر ریح کند و کرم دراز و حبّ القرع را بیرون کند؛ و چون به سرکه به روی طلا کنند، آب رفتن از دهان بازدارد و سده بگشاید و گرده را قوی کند و اشتها آرد.

نارج

: معرب نارنگ فارسی است. پوستش گرم و خشک است در دویم، و

ریاض الادویه، ص: ۱۶۳

حامضش سرد و خشک است در اول. چون پوستش را بکوبند و ببیزند و دو مثقال از او به آب گرم بیاشامند درد معده و مغص را نفع دهد و خوردن حامضش معده گرم را مفید بود و سرفه صفاوی را دفع کند.

نحاس محرق

: به پارسی مس سوخته گویند. گرم و خشک است در سیوم. موی را سیاه گرداند و درشتی پلک را ببرد و روشنی چشم بیفزاید و زرداب را به اسهال دفع کند.

نخاله

: به پارسی سبوس و به ترکی کپک و به هندوی بوسی و بوره گویند.

گرم و خشک است در اول. طبیعت را نرم گرداند و خشونت سینه را ببرد و سرفه را دفع کند. چون ضماد کند، محلل ریح بود.

نرجس

: به پارسی نرگس گویند. گرم و خشک است در دویم و گویند در سیوم. سده دماغ را بگشاید و زکام سرد را نفع دهد.

نسرین

: گرم و خشک است در اول، و گویند در سیوم. سردی اعضا را مفید بود و کرم گوش را بکشد و طنین و دوی را نفع رساند و سده دماغ را بگشاید و قی و فواق را زایل گرداند.

نسر

: مرغی است به غایت بزرگ و ثقیل الطیران که آن را به پارسی کرکس گویند. طبیعت گوشت او گرم و خشک است در اول. تشنج را نفع رساند و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و تولید مزه سودا کند.

نشا

: به پارسی نشاسته گویند. سرد و خشک است در اول و گویند سرد است در دویم، و تر است در اول. چون به داروی چشم آمیزند، قرحه العین را نفع دهد؛ و چون به نبات و آب و روغن بادام آمیزند، سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را ببرد و چون بریان کنند، شکم ببندد و مولد سودا است و مصلحش شکر و عسل است ..

نطرون

: بوره ارمنی است، و در «حرف باء» گفته شد.

نعناع

: به پارسی پودنه گویند. بهترینش بستانی است. طبعش معتدل است، و گویند گرم و خشک است در دویم، و گویند گرم در سیوم و خشک است در اول. چون عصاره‌اش با سرکه بیاشامند، قلع نفث الدم کند و کرم دراز بکشد؛ و چون به آب انار ترش خورند، فواق و غشی و هیضه را نفع دهد؛ و چون به آرد جو ضماد کنند، صداع را دفع کند و ورم پستان ریاض الادویه، ص: ۱۶۴

را نفع دهد؛ و چون با نمک طلا کنند یا بخورند، گزندگی سگ دیوانه را نفع رساند؛ و چون زن پیش از جماع بردارد، منع آبستن کند؛ و چون با مصطکی بخایند و آب آن را فروبرند، مسخن معده بود و اگر مقدار ده درم آب او را صاحب قی با شکر بخورد، اشتها آرد و قی باز دارد و فواق [و خفقان] را زایل گرداند؛ و اگر با شکر بجوشانند و بر پهلوی چپ طلا کنند، درد سپرز را ببرد؛ و مضر است به سپرز، و مصلح آن کرفس است.

نعام

: به پارسی شترمرغ گویند. کثیر الفضول و بطی الهضم است؛ و چون روغن پیه‌اش بر اورام بلغمی بمالند، تحلیل دهد.

نفظ

: بهترینش آن است که سفید بود. طبعش گرم و خشک است در چهارم.

چون در چشم چکانند، بیاض را ببرد و چون نیم مثقال از او به آب گرم رغبت کنند، سده بگشاید و ضیق النفس و سعال مزمن و وجع الورك و لقوه و فالج را نفع دهد و مغص را ساکن گرداند و بادها را بشکند و سردی مئانه را نفع کند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آرد و کرم دراز و حبّ القرع را بکشد؛ و مضرّ است به شش، و اصلاحش به کتیره کنند، و بدل آن نطف سیاه و قطران است.

نمل

: به پارسی مور و مورچه و به هندوی چونتیهی گویند. چون مور بزرگ را که مورچه سواره گویند، با سرکه به بهق طلا کنند، نفع تمام دهد؛ و چون صد عدد از او در پنج درم روغن زنبق اندازند و یک هفته بگذارند، پس بر قضیب بمالند، نعوظ آرد؛ و چون بکوبند و ببینند و به آب سرشته، بر زیر بغل و یا زیر ناف طلا کنند، بعد از آنکه موی را کنده باشند، دیگر نروید.

نمر

: به پارسی پلنگ خوانند چون خورش بر گلف مالند و بگذارند تا خشک شود نفع دهد.

نوره

: به پارسی آهک و به هندوی چونه گویند؛ و نیکوترین آن سفید و سست بود و آب ندیده به غایت گرم بود و ملطف و محرق بود. طبعش گرم و خشک است در سیوم؛ و آب رسیده وی چون دو روز یا سه روز به وی بگذرد، نه محرق بود، بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف بود بی لذع.

چون بشویند و پاشند، سوختگی آتش را نفع دهد و گوشت زیاده بخورد؛ و چون بر موضعی پاشند که از آن خون روان باشد، باز ایستد؛ و میل کردن آن مهلك است؛ و علامت میل کردنش آن است که دهن جوشش کند و

ریاض الادویه، ص: ۱۶۵

درد و سوزش معده و عسر البول و مغص و اسهال خون به سبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی و خفقان احداث کند؛ و علاجش قی به آب گرم و خوردن شیر تازه و غذای چرب کنند.

نوشادر

: معدنی بود و عملی بود. بهترینش آن است که چون بلور صاف و شفاف بود. طبعش گرم و خشک است در آخر سیوم. چون در چشم کشند، سفیدی چشم را ببرد؛ و چون در حلق دمنند، ملازه افتاده را محکم گرداند؛ و چون با ادویه دیگر که مناسب آن بود، همراه کرده در حلق دمنند، خناق بلغمی را دفع کند و ملطف حواس بود؛ و چون به آب سداب سوده، بیاشامند، علق که در حلق چسبیده باشد، بکشد؛ و چون به روغن گل بیامیزند و بر برص مالند، در هفته‌ای آن برص را زایل کند؛ و چون در آب حل کرده باشند، مار و کژدم گرد آن موضع نگردند و چون در سوراخ آن‌ها ریزند، همه بمیرند؛ و چون با سرکه بر بهق طلا کنند، سودمند آید؛ و بدلش به وزن آن شبّ و گویند به وزن آن بوره بود.

نوی التمر

: به پارسی خسته خرما گویند. گرم و خشک است در اول. چون بسوزند و بشویند و در چشم کشند، ریش چشم را نفع دهد.

نوی الإهلیج کابلی

: به پارسی خسته هلیله کابلی گویند. سرد و خشک است در دویم. عسر البول را دفع کند، و شربتی از او یک مثقال است.

نیلوفر

: لیلوفر نیز گویند و به سریانی کرب الماء و به پارسی گل نیلوفر دریایی و به هندوی کونول ککر کاپهول [۱۸۶] خوانند. سرد و تر است در دویم. ورم گرم و صداع گرم را نفع دهد و منع احتلام کند و باه را زیان سازد؛ و چون یک درم از او به شربت خشخاش میل کنند منی را ببندد؛ و بیخ و تخمش درد مثانه را سودمند آید؛ و مضر است به مثانه، و مصلحش نبات است، و بدلش بنفشه یا خطمی سفید، و شربتی از او دو درم تا سه درم است.

نیل

: نباتی است که عصاره او را نیلج و ورق او را وسمه گویند. گرم است در اول و خشک است در دویم، و گویند سرد است در اول و معتدل است در تری و خشکی. چون به آب ضماد سازند، منع نرف دم کند و کلف و بهق را زایل گرداند و داء الثعلب و سوختگی آتش را نفع رساند؛ و چون عصاره او را به سرکه طلا کنند، خنازیر را تحلیل دهد و جوشش سر و روی را مفید بود. بدلش به وزن آن آرد جو و دو دانگ آن مامیثا است.

ریاض الادویه، ص: ۱۶۶

حرف الواو**وبر الإرنب**

: به پارسی پشم خرگوش گویند؛ و چون به صبر و دقاق کندر و سفیده تخم مرغ بر شریان بریده ضماد کنند، منع خون رفتن کند.

وبر اللقاح

[۱۸۷]: به پارسی پشم شتر گویند. چون سوخته و بیخته و در بینی دمند، رعاف را دفع کند.

وجّ

: به پارسی اگیر گویند. بهترینش آن است که فربه و سطر و خوش بو و سفید و پرگه بود. گرم و خشک است در اول درجه دویم، و گویند در سیوم.

لون را صاف کند و باه را برانگیزاند و گرانی زبان را ببرد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص

و فتق را نفع دهد و بول و حیض براند و بیاض را ببرد و صفرا و بلغم را دفع کند؛ و مضرّ است به سر، و مصلحش رازیانج است، و شربتی از او یک درم تا دو درم است.

وخشیزق

: به پارسی درمنه خراسانی گویند. گرم و خشک است در اول. کرم دراز و حبّ القرع را بکشد؛ و شربتی از او یک مثقال است.

ودع

: به پارسی گوش ماهی گویند. قلع تألیل بکند و حابس خون و جاذب خار بود.

ورد

: به پارسی گل گلاب و به هندوی پهل گویند. بهترین گل سرخ است که گل گلاب بود. طبعش سرد و خشک است در اول. مقوی اعضای باطن و سیلان و مصلح تن عرق بود. دل و جگر و معده را قوت دهد و سده بگشاید؛ و ده درم از تازه او ده بار طبیعت را بیارد؛ و چون از آب او اندکی تجرّع کنند، غشی و خفقان را سودمند آید و خواب بر بالای آن خواب را بر باید و قطع قوت باه کند.

ورد الفجار

: به پارسی گل رعنا گویند و گل ورودی نیز گویند که درونش سرخ و بیرونش زرد بود. سرد و خشک است در اول. چون آبش را در چشم کشند، باصره را قوت دهد.

ورق الخوخ

: به پارسی برگ شفتالو گویند. چون آبش را بر بدن مالند، قطع بوی نوره کند؛ و چون در گوش چکانند، کرم گوش را بکشد؛ و شیخ الرئیس [گوید] که شفتالو سرد و تر است. چون بسیار خورند، تب‌های بلغمی آرد؛ و اگر او را کوفته، بر محل گزیدگی عقرب نهند، سود دارد؛ و اگر بر دست

ریاض الادویه، ص: ۱۶۷

کسی از چیزی نقش کرده باشند، چون خواهند که برطرف شود، باید که برگ شفتالو را کوفته، آب او را در آن محل مالند و مدتی این عمل کنند، اثر آن نقش دور گرداند؛ و اگر از چوب او مسواک سازند، دندان و بن دندان محکم گرداند و کرم دندان را بکشد و بوی دهان خوش کند.

ورق الطرفا

: به پارسی برگ گز گویند. چون بکوبند و بر سپرز طلا کنند، صلابت سپرز را نفع دهد. چون به آبش مضمضه کنند، گوشت بیخ

دندان را محکم گرداند؛ و اگر آب او را بر آبله زنند، نافع بود؛ و اگر بیخ او را بر دندان مالند، درد را بنشانند؛ و اگر برگ او را بر آماس نهند، سود دارد.

ورشان

: به پارسی قمری گویند. لحمش قابض و بطئ الهضم است.

ورق الدلب

: به پارسی برگ چنار گویند. چون خشک ساخته، بر جراحت افشانند، جراحت درهم آرد؛ و اگر پوست او را کوفته، با زنگار و نمک و کمیز آدمی یک‌جا کرده، مرهم سازند و بر جراحت ناسور بندند و بگذارند، سود دارد.

ورق الغرب

: به پارسی برگ بذه گویند. چون به آبش غرغره کنند، علق از حلق بیرون آرد.

ورق الکرم

: به پارسی برگ تاک خوانند. چون آبش بر سر طلا کنند، صداع گرم را نفع دهد.

ورق السرو

: به پارسی برگ سرو گویند. در گرمی و سردی معتدل است و قابض که طبیعت را قبض کند و بیخ دندان را محکم گرداند؛ و اگر برگ او را بسوزند و خاکستر او را بر سوختگی آتش نهند، سود دارد. اگر در شراب انداخته، بخورند، و یا به کسی دهند، زود مست شود و دیر هوشیار گردد؛ و اگر برگ او را بسوزند، از بویش مار بگریزد؛ و جوز السرو را اگر پیش صاحب شقیقه دود کنند، بمیرد و باید که این کار نکنند.

ورق الاجاص

: به پارسی برگ آلو گویند. چون به آبش غرغره کنند، منع سیلان موادّ از ملازه و حلق کند.

ورق السمسّم

: به پارسی برگ کنجد گویند. چون به آبش موی را بشویند، نرم و دراز گرداند.

ورق السوسن

: مجففّ جراحت‌ها و جوشش‌ها بود.

ورق الخلاف

: به پارسی برگ بید گویند. مسهل صفرای محرق و سودا و

ریاض الادویه، ص: ۱۶۸

بلغم بود و صرع و صداع و گزیدن عقرب را نفع دهد و سده بگشاید و بول براند و درد سر را سودمند آید و اختناق رحم را مفید است.

ورد اللوز

: به پارسی گل بادام گویند. طبیعتش سرد و تر است در اول. دل و دماغ را قوت دهد.

ورد السفرجل

: به پارسی گل به گویند. ضعف دل و دماغ را نفع دهد و تقویت معده کند.

ورد التفاح

: به پارسی گل سیب گویند. در تقویت دل و دماغ کثیر النفع است.

ورد الکمثری

: به پارسی گل امرود گویند. نفعش در تقویت دل و دماغ به نفع تفاح نزدیک است.

وسمه

: برگ حشیشی است که عصاره‌اش را نیلج گویند، و در «حرف نون» گفته شد.

ورد الخشخاش

: گل خشخاش را گویند. چون بر سر طلا کنند، بی‌خوابی را نفع دهد و صداع گرم را دفع کند.

وسخ الاذن

: به پارسی چرک گوش گویند. شقاق لب را سودمند آید و داخس را نیکو گرداند.

حرف الهاء**هدهد**

: به پارسی شانسه سر گویند. چون لحمش را به شبت پزند و آب آن را میل کنند، قولنج را سودمند آید؛ و چون چشمش را با خود دارند، نسیان را سودمند آید؛ و چون پرش را بخور کنند، گزندگان که در آن موضع باشند، بگریزند؛ و چون خونش را در چشم چکانند، بیاض را ببرد؛ و چون مغزش را در کبوترخانه دود کنند، هیچ گزنده‌ای گرد آن نگردهد.

هندبا

: به پارسی کاسنی را گویند. طبعش سرد و تر است در آخر درجه اول. چون شیره کشند و با سکنجبین ساده آمیخته، میل کنند، استسقا را نفع رساند و یرقان را دفع سازد؛ و چون آن را در چشم چکانند، بیاض را ببرد؛ و چون به آب کاسنی که مغز فلوس را در او حل کرده باشند، غرغره کنند، خناق را سودمند آید.

ریاض الادویه، ص: ۱۶۹

هلیون

: به پارسی مارچوبه گویند و مارگیا خوانند. بهترین آن بستانی بود.

گرم و تر است. مفتوح احشا و محلل بود؛ و طبیخ آن عرق النسا و یرقان را نافع بود، خاصه طبیخ اصلش، چون به شراب ممزوج نموده بیاشامند، گزیدگی رتیلا را سودمند آید؛ و چون از طبیخ وی مضمضه کنند، درد دندان را ساکن گرداند و شکم ببندد و قولنج بلغمی و ریخی و عسر البول را نافع باشد و باه را زیاده کند و مسخن کرده و مثانه بود؛ و تقطیر البول که از برودت باشد، آن را سود دارد و درد پشت و ورک کهن را نافع آید و سینه و شش را نیکو گرداند؛ و طبیخ وی چون سگ بیاشامد، بمیرد؛ و وی معتدل [مزاج] را مضر بود، اولی آنکه او را بجوشانند و بعد از آن با گوشت پزند و به ضرورت اضافه کنند. بدلش فجل است.

هوفاریقون

: هیوفاریقون خوانند. گرم است در سیوم و خشک است در آخر. ضماد کردن آن ملطف و محلل اورام بود و ورق آن سوختگی آتش را سودمند آید؛ و اگر بپزند با شراب و چهل روز متواتر بیاشامند، عرق النسا را نافع آید و حیض و بول براند؛ و ثمره وی مسهل مزه بود و بچه بیندازد؛ و آب ورق وی چون بجوشانند، نقرس را عظیم نفع دهد؛ و بدلش به وزن آن بیخ اذخر و نیم وزن آن بیخ کبر بود.

حرف الیاء

یاسمین

: به پارسی یاسمین گویند. طبعش گرم و خشک است در آخر دویم.

کلف را زایل گرداند و صداع بلغمی را دفع کند؛ و بویش ریاح غلیظ را که در دماغ بود، تحلیل دهد؛ و چون به عسل سرشته، میل کنند، حیات و حب القرع را بیرون آرد و لقوه و فالج را مفید بود؛ و شربتی از او یک درم تا سه درم است.

یاقوت

: بهترینش سرخ رمانی بود. وسواس و ضعف دل را سودمند آید و خفقان و عسر البول را نفع رساند.

یربوع

: به پارسی موش دشتی گویند. غذا بسیار دهد و طبیعت را نرم گرداند.

یقطین

: هر گیاهی که بر زمین منفرش گردد، آن را یقطین گویند، چون حنا و کدو و غیرهما؛ و بعضی یقطین را اطلاق کرده‌اند بر کدو؛ و
الله أعلم بحقایق الامور.

ریاض الادویه، ص: ۱۷۰

باب دوم در ادویه مرگبه

اشاره

به ترتیب حروف مذکوره:

حرف الألف

اطریفل کبیر

: بواسیر را سودمند آید و رنگ روی را نیکو گرداند و باه برانگیزاند و معده را قوت دهد. صفت آن: پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و هلیله و آمله منقی و فلفل و دارفلفل از هر یکی سه مثقال، زنجبیل و بزباز و بوزیدان و شیطرج هندی و شقاقل مصری و تودری زرد و گلگون و لسان العصافیر و حب القلقل و مغز چلغوزه و کنجد مقشر و تخم خشخاش و بهمن سرخ و سفید از هر یک ده مثقال، همه را کوفته و بیخته به روغن بادام چرب کنند و در زمستان و هوای سرد سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در تابستان و هوای گرم به دو چندان عسل و هر صباح از او یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فرو برند.

اطریفل صغیر

: استرخای معده و باد بواسیر را نفع دهد و ذهن را صاف گرداند. صفت آن: پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله و هلیله سیاه پوست بلبله و آمله منقی از هر یک ده مثقال، همه را کوفته و بیخته، به روغن بادام چرب کنند و به عسل کف گرفته سرشته، هر روز از او یک مثقال تا دو مثقال گلوله ساخته، فرو برند.

اطریفل گشیزی

: دفع بخار کند و معده و دماغ را قوت دهد و صداع را سودمند آید. صفت آن: پوست هلیله کابلی و پوست [هلیله و هلیله] سیاه
ریاض الادویه، ص: ۱۷۱

و بلیله و آمله منقی و گشنیز خشک از هریک بیست مثقال، همه را کوفته و بیخته، به روغن بادام چرب کنند و به عسل کف گرفته سرشته، از هر یک مثقال تا دو مثقال بر بالای طعام فرورند.

اطریفل مقل

: باد و بواسیر را نفع دهد و شقاق مقعد را دفع کند. صفت آن: مقل ازرق ده مثقال در آب کنند تا حلّ شود و بعد از آن صاف نموده، به پنجاه مثقال عسل کف گرفته آمیزند و بجوشانند تا به قوام آید. پس هفت مثقال افتیمون و سه مثقال آمله منقی کوفته و بیخته اضافه نمایند و باهم سرشته، هر صبح از او یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فرورند.

افلونبای رومی

: درد دندان را و قولنج را عظیم النفع بود و سرفه و خناق را سودمند آید. صفت آن: افیون ده مثقال، سنبل الطیب و فطراسالیون و تخم کرفس از هریک چهار مثقال، ساذج هندی و سلیخه و عاقر قرحا و حبّ بلسان و فرفیون از هریک مثقالی، همه را کوفته و بیخته و به روغن بلسان یا زیت یا روغن گل خالص چرب کنند و به عسل کف گرفته به قوام آورده بسرشند و هر صبح مقدار نخودی میل کنند.

افلونبای فارسی

: درد گرده و قولنج را نفع دهد و کثرت طمث را دفع کند و رطوبت رحم را سودمند آید. صفت آن: فلفل سفید و بذر البنج از هریک بیست مثقال، افیون و عاقر قرحا از هریک ده مثقال، زعفران پنج مثقال، جند بیدستر مثقالی، زرنباد و درونج عقربی و مشک اذخر و مروارید ناسفته از هریک نیم مثقال، همه را کوفته و بیخته و به عسل کف گرفته به قوام آورده، سرشته، مقدار نخودی میل نمایند.

اغبر لؤلؤ

: روشنایی چشم را بيفزاید. صفت آن: توتیای مغسول و شنج محرق از هریک بیست درم، نبات پنج درم، مروارید ناسفته سه درم، همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچون غبار شود.

ایارج فیکرا

: صداع و درد معده را و مفاصل را نفع دهد و قولنج و لقوه را سودمند آید. فالج و استرخا و گرانی زبان را مفید آید. صفت آن: مصطکی و زعفران و سنبل و حبّ بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هریک مثقالی، و صبر سقوطری هشت مثقال، و بعضی شانزده مثقال می کنند، همه را کوفته و بیخته، با هم آمیزند و در شیشه نگه دارند.

ریاض الادویه، ص: ۱۷۲

بنفسج مرّبی

: به پارسی گل‌قند بنفشه گویند. سینه را نرم کند و سرفه که از حرارت باشد دفع کند و خشونت حلق را دور گرداند؛ و چون پنج مثقال از او میل کنند و نیم پیاله تمر هندی از عقب آن بیاشامند، اخراج صفرا کند و تب دایر و لازم را مفید بود. صفت آن: برگ گل بنفشه تازه یک من، و قند سفید سوده دو من، به هم آمیخته، چهل روز در آفتاب نهند.

باسلیقون

: جرب و سبل را نفع دهد و ظفره و کمنه و دمعه را دفع کند. صفت آن: فلفل و دارفلفل و زنجبیل و پوست هلله زرد و هلله سیاه از هریک پنج مثقال، صبر سقوطری یک مثقال و نیم، کف دریا شش مثقال، زنجفر با شادنج پنج مثقال، سلیخه و قرنفل از هریک چهار مثقال، نوشادر درمی، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود و در چشم کشند، نفع عظیم دهد.

برود حصرم

: جرب و سبل را نفع رساند و دمعه و سلاق را مفید بود و ظفره را سودمند آید. صفت آن: توتیای سفید و لک و زردچوبه و پوست هلله زرد و زنجبیل از هریک پنج مثقال، و دارفلفل و مامیران چینی از هریک دو مثقال، نمک هندی مثقالی، همه را کوفته و بیخته، به آب غوره پرورش دهند. پس در سایه یا در آفتاب خشک ساخته، بار دیگر بکوبند و ببیزند و صلایه کنند تا همچون غبار شود. پس به کار دارند.

برود کافور

اشاره

: جرب و حرارت چشم را مفید بود. صفت آن: توتیای مربی یا غوره پنج درم، کافور قیراطی، کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

برودی که درد چشم را نافع بود

: صفت آن: ساذج هندی و نحاس محرق و افیون و نشاسته از هریک هفت درم، صمغ عربی سه درم، اقلیمیا چهل درم، اسفیداج الرصاص شصت درم، همه را کوفته و بیخته و صلایه کنند تا هم چون غبار شود.

برودی که خارش چشم و سوزش را ببرد

: صفت آن: توتیای مربی به آب غوره که در سایه یا در آفتاب خشک ساخته باشند، کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

بخوری که سده بینی بگشاید

اشاره

: صفت آن: باقلا را به سرکه تر کرده، بر روی آتش اندازند و سر خود بر بخار آن دارند.
ریاض الادویه، ص: ۱۷۳

بخور دیگر

: سیوس گندم را به سرکه جوشانیده، سر را بر بخار آن دارند.

برشعنا

: دفع سرعت انزال و زکام و نزله سرد را مفید بود و قولنج را نفع دهد.
صفت آن: فلفل ابیض و بذر البنج از هریک بیست مثقال، افیون ده مثقال، زعفران پنج مثقال، و عاقرقرحا و فرفیون از هریک پنج مثقال، همه را کوفته و بیخته، به دو چندان عسل کف گرفته بسرشند، مقدار نخودی فرورند.

حرف الباء**حرف التاء****تریاق ثمانیه**

: گزیدگی جمیع جانوران که وحشت خو گرفته باشند، سودمند آید و سعال و عسر النفس را نفع دهد و درد معده و سینه را دفع کند. صفت آن: زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار و مَرِّ مکی و قسط تلخ و جنطیانا و عروق صباغین یا زردچوبه از هریک هشت مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از هریک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فرورند.

تریاق اربعه

: درد معده و سرفه را و بلغم را نفع دهد و دوار و سدر را دفع کند. صفت آن: جنطیانای رومی و حب الغار و مَرِّ مکی و زراوند طویل از هریک چهار مثقال، همه را کوفته و بیخته به دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فرورند، نافع آید.

حرف الجیم**جلنجین**

: گلنجین است. خدر و فالج را مفید بود و تشنج و تمدد بلغمی را سودمند آید و سوء القنیه و استسقا را نفع دهد. صفت آن: برگ

گل سرخ کوفته و بیخته یا قیمه کرده یک من، عسل کف گرفته به قوام آورده چهار من، به هم آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند.

جوارش خبث الحديد

اشاره

: جوارش خبث الحديد است. استرخای معده را سودمند آید و رنگ روی را صاف کند و باه را برانگیزاند و بواسیر را نفع دهد و سرعت انزال را دفع کند. صفت آن: خبث الحديد پانزده روز یا شانزده

ریاض الادویه، ص: ۱۷۴

روز در سرکه گذاشته باشند، در سایه خشک کرده، صد درم به روغن بادام چرب کرده، نیک صلایه کنند و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلبله و آمله و فلفل و شیطرج و سنبل و زنجبیل و سعد از هریک دو درم، تخم شبت و تخم گندنا از هریک چهار درم، مشک دو درم، کوفته و بیخته، همه را به هم آمیزند و به دو چندان عسل کف گرفته به قوام آورند و به روی سنگ بریزند و به کار برند. اول روز یک درم اختیار کنند و روز دویم دو درم تناول فرمایند و روز سیوم سه درم به کار برند تا هفت روز به این طریق یک یک بالای هم افزایند و بعد از هفته هر روز یک درم کم سازند تا به یک درم باز آرند. پس به دستور سابق تا هفت روز باز رسانند و بر همین نمط مداومت نمایند تا وقتی که منافعش ظاهر شود، چنان که گفته‌اند، البته نافع خواهد شد.

نوع دیگر، جوارش خبث الحديد

: جگر و معده را سودمند آید و باه را قوت دهد و رنگ روی را صاف گرداند. صفت آن: پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و آمله و پوست بلبله و فلفل سیاه و دارفلفل و زنجبیل و سعد و شیطرج و پوست ترنج و خبث الحديد مدبر به سرکه و کنجد مقشر از هریک ده درم و به دستور سابق که در نسخه اول مذکور شد، بکوبند و ببیزند و به عسل سرشته به ظروف سنگی بریزند و به کار برند.

جوارش اترج

: جوارش ترنج است. ضعف معده را هم مفید بود و دل و دماغ را قوت دهد و اشتها پیدا کند و بادها را بشکند. صفت آن: پوست ترنج سه درم، قرنفل و جوزبویه و دارفلفل و قاقله صغار و فلفل و دارچینی و خولنجان و زنجبیل از هریک درمی، مشک دانگ و نیم، همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان عسل به قوام آورده، سرشته، به ظروف سنگی ریزند و به کار برند.

جوارش عود

اشاره

: جوارش عود است. دل و دماغ را نفع دهد و معده را قوت دهد. صفت آن: عود و پوست ترنج از هریک پنج درم، قرنفل و مصطکی از هریک سه درم، قاقله و سنبل و دارچینی از هریک دو درم، زعفران یک درم و نیم، زنجبیل و دارفلفل از هریک درمی،

کوفته و بیخته و به دو چندان عسل گداخته و یا دو چندان نبات مصری یا قند سفید به قوام آرند و بسرشند و به ظروف سنگی انداخته، به کار برند.

ریاض الادویه، ص: ۱۷۵

جوارش عود، نسخه دیگر

: ضعف دل را نفع رساند و دماغ و معده را قوت دهد. صفت آن: قرنفل و پوست ترنج و دارچینی از هریک دو درم، و عود پنج درم، همه را کوفته و بیخته، به دو چندان نبات مصری یا قند به قوام آورده، سرشته و به ظروف سنگی ریخته، به کار برند.

جوارش عود، نسخه دیگر

: جهت ضعف دل و دماغ. صفت آن: عود پنج درم و پوست ترنج و مصطکی از هریک درمی، همه را کوفته و بیخته، به دو چندان نبات مصری به قوام آورده، سرشته بر ظروف سنگی ریخته و به کار برند.

جوارش عنبر

: گوارش عنبر است. خفقان و ضعف دل را سودمند آید و نشاط آورد. نبات مصری صد و هشتاد مثقال به قوام آورده، دیگر را فروگیرند و یک مثقال عنبر اشهب حلّ کرده، بر ظروف سنگی ریزند و به کار برند.

جوارش مصطکی

: گوارش مصطکی است. سردی معده را دفع کند و آب رفتن دهن را نفع دهد. صفت آن: نبات مصری دویست و هشتاد مثقال به قوام آرند و سه مثقال مصطکی را به آب تر کرده صلایه کنند و بدان سرشته بر ظروف سنگی ریزند و به کار برند، فایده خواهد شد.

جوارش زیره

: گوارش زیره است. معده را قوت دهد و بادها بشکند و سده بگشاید و آروغ ترش را نفع دهد و درد امعا را دفع کند. صفت آن: زیره مدبر صد مثقال، سداب و فلفل و زنجبیل از هریک سی مثقال، بوره ارمنی ده مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان عسل سرشته، بر ظروف سنگی ریزند و به کار برند.

جوارش زیره، به نوعی دیگر

: درد معده را سودمند آید و هاضمه را یاری دهد و اورام ریخی را نفع دهد. صفت آن: زیره مدبر صد مثقال، سداب چهل مثقال فلفل و زنجبیل و بوره ارمنی از هریک ده مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به عسل سرشته، بر ظروف سنگی ریزند و به کار ببرند و

بکار برند.

حرف الحاء

حَب ايارج

: مرض‌های دماغی و معده را سودمند آید. صفت آن: ايارج فیکرا یک مثقال، تربد سفید تراشیده به روغن بادام چرب کرده یک درم،

ریاض الادویه، ص: ۱۷۶

حَب النیل و انیسون و غاریقون از هریک نیم درم، شحم حنظل دانگی، همه را کوفته و بیخته، به آب بادیان بسرشند و حَب‌ها ساخته، در عسل و یا قند به قوام آورده، غلطانند و فروبرند.

حَب صبر

: صداع و درد معده را نفع دهد. صفت آن: صبر سقوطری یک مثقال، تربد یک درم، و حَب النیل و غاریقون و انیسون از هریک نیم درم، شحم حنظل و نمک هندی از هریک دانگی و نیم، کتیره و مقل از هریک درمی، همه را کوفته و بیخته، به آب کرفس یا بادیان بسرشند و حَب‌ها ساخته، فروبرند.

حَب شبیار

اشاره

: سدر و دوار را نفع دهد و صرع و صداع را دفع کند. صفت آن: صبر سقوطری سه درم، و پوست هلیله زرد و گل سرخ و تربد سفید و مصطکی از هریک درمی و نیم، همه را کوفته و بیخته، به آب بادیان بسرشند و حَب‌ها ساخته، از یک مثقال تا دو مثقال از او وقت خواب فرو برند و خواب کنند.

نوع دیگر

: که به همین عمل کند. صفت آن: صبر سقوطری سه درم و پوست هلیله زرد و گل سرخ و تربد سفید و مصطکی از هریک درمی، سقمونیا و کتیره از هریک نیم درم، همه را کوفته و بیخته، به آب بادیان بسرشند و حَب‌ها ساخته، از یک مثقال تا دو مثقال، از او در وقت خواب فروبرند و خواب کنند.

حَب اصطمخیقون

: اکثری از مرض‌های بلغمی و سوداوی را نفع دهد و اخلاط مختلفه را از دماغ و بدن به اسهال دفع کند. صفت آن: ايارج فیکرا ده درم، و پوست هلیله زرد و افتمون و غاریقون و بسفایج و نمک هندی از هریک دو درم، مقل ازرق شش درم، مقل را در آبی که

بادیان رومی در او جوشانیده باشند، حلّ کنند و ادویه را کوفته و بیخته، بدان بسرشند و حبّ‌ها ساخته، از سه درم تا چهار درم فروبرند.

حبّ قوقایا

: خلطهای غلیظ لزج را دفع کند و صداع و سدر و دوار را نفع دهد.

صفت آن: صبر سقوطری و عصاره افستین یا برگ او و مصطکی از هریک دو درم، سقمونیا و شحم حنظل از هریک درمی، همه را کوفته و بیخته، به آب بادیان بسرشند و حبّ‌ها ساخته، از یک مثقال تا دو مثقال، فروبرند.
ریاض الادویه، ص: ۱۷۷

حبّ اسطوخودوس

اشاره

: صداع و صرع را نفع دهد و سدر و دوار را دفع کند و بواسیر و نواسیر را سودمند آید. صفت آن: پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هریک پنج مثقال، تربد هفت مثقال و نیم، صبر سقوطری شش مثقال، اسطوخودوس و غاریقون و ایتیمون و بسفایج از هریک سه مثقال، شحم حنظل یک مثقال، قرنفل و فوتنج از هریک درمی، همه را کوفته و بیخته، به آب بادیان بسرشند و حبّ‌ها ساخته، از یک درم تا چهار درم فروبرند.

نوع دیگر، حبّ اسطوخودوس

: صفت آن: پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و صبر سقوطری از هریک سه درم، غاریقون چهار درم، ایتیمون و اسطوخودوس از هریک پنج درم، شحم حنظل دو درم و نیم، خریق اسود دو درم، همه را کوفته و بیخته، به آبی که بادرنجبویه را در او جوشانیده باشند و یا به آب خالص بسرشند و حبّ‌ها ساخته، از یک درم تا چهار درم، اختیار فرمایند.

حبّ الذّهب

: نزول الماء را دفع کند و درد سر و چشم را نفع دهد. صفت آن: صبر سقوطری هشت مثقال، پوست هلیله زرد ده مثقال، مصطکی و کتیره و سقمونیا و زعفران از هریک سه مثقال، گل سرخ پنج مثقال، همه را کوفته و بیخته، به آب خالص بسرشند و حبّ‌ها ساخته، از دو درم تا سه درم، رغبت نمایند.

حبّ بنفشه

: رمد و صداع را نفع دهد و درد شقیقه را دفع کند. صفت آن: بنفشه دو مثقال، تربد یک مثقال، ربّ السّوس و پوست هلیله زرد و انیسون از هریک نیم درم، برگ گل سرخ و سقمونیا از هریک دانگی، همه را کوفته و بیخته، به آب بادیان بسرشند و حبّ‌ها در

قند به قوام آورده، غلطانند و به سحر فروبرند.

حَبّ متین

اشاره

: فالج و لقوه را سودمند آید و قولنج و درد مفاصل را نفع دهد و دفع عسر البول و حیض کند. صفت آن: اشق و سکینج و جاوشیر و مقل و حرمل و تخم سداب و شحم حنظل و صبر سقوطری و تربد و پوست هلیله زرد و انزروت از هریک پنج مثقال، اشق و سکینج و مقل را در آب کنند تا حل گردد. باقی ادویه را کوفته و بیخته، بدان بسرشند و حَبّ‌ها ساخته، از یک دو درم تا دو مثقال تناول فرمایند، فایده کند. ریاض الادویه، ص: ۱۷۸

نوع دیگر، حَبّ متین

: سکینج و اشق و جاوشیر و مقل و حرمل و تخم سداب و شحم حنظل از هریک سه درم، صبر سقوطری و تربد از هریک پنج درم، فرقیون و جند بیدستر از هریک درمی، جاوشیر و اشق و مقل را در آب کنند تا حل کرده، باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حَبّ‌ها ساخته، از سه درم تا چهار درم، رغبت نمایند.

حَبّ غاریقون

: درد مفاصل و استسقا را مفید بود و فرنگیه و بلخیه را سودمند آید. صفت آن: صبر سقوطری و افتیمون از هریک شش درم، و غاریقون چهار درم، سقمونیا یک درم، و ایرسا و انیسون از هریک درمی، همه را کوفته و بیخته، به آب خالص بسرشند و حَبّ‌ها ساخته، از دو درم تا سه درم، اختیار کنند.

حَبّ سکینج

: قولنج و درد روده را نفع دهد و بواسیر و بادهای غلیظ را دفع کند و بول و حیض براند. صفت آن: صبر سقوطری و سکینج و تخم کرفس و انزروت و پوست هلیله زرد از هریک دو درم و نیم، و تربد دو درم، و شحم حنظل یک درم و نیم، همه را کوفته و بیخته، و به آب خالص بسرشند و حَبّ‌ها ساخته، از دو درم تا سه درم، میل نمایند.

حَبّ شیطرچ

: درد مفاصل و اعصاب را سودمند آید و بول و حیض براند. صفت آن: تربد ده درم، صبر سقوطری بیست درم، زنجبیل و خردل سفید و ملح هندی و وجّ و شیطرچ از هریک دو درم، دارفلفل و عاقر قرحا از هر یک درمی، فانیذ چهار درم، همه را کوفته و بیخته، به آب کندر تا با آب کلم بسرشند، حَبّ‌ها ساخته، از دو درم تا

سه درم، رغبت فرمایند.

حَبِّ الْمَسْكِ

: معده و دل را و دماغ را قوت دهد و بوی دهن خوش بو کند و اشتها آورد. صفت آن: جوزبویا و بزباز از هریک مثقالی، دارچینی و مصطکی و مشک از هریک نیم مثقال، نبات مصری صد مثقال، همه را کوفته و بیخته، به گلاب یا آبی که در او صمغ عربی یا کتیره سفید حل کرده باشند، حبّ‌ها ساخته، از هریک مقدار نخودی، یک‌یک را در دهن نگاه داشته، آب آن را فروبرند.

حَبِّی که طبیعت را قبض کند و اسهال دموی را نفع دهد

: صفت آن:

سماق ده درم، مازو یک درم، و پوست انار نیم درم، حبّ الآس ده درم، همه

ریاض الادویه، ص: ۱۷۹

را کوفته و بیخته، به آبی که صمغ عربی در او حل کرده باشند، بسرشد و حبّ‌ها ساخته، هر صباح دو مثقال فروبرند و نیم پیاله آب مورددانه از عقبش میل کنند.

حَبِّ السَّعَالِ

اشاره

: که سرفه بلغمی را نفع دهد. صفت آن: ربّ السوس و کشمش از هریک سه درم، نشاسته و کتیره و صمغ عربی و تخم کدو از هریک درمی، نبات مصری نصف ادویه، همه را کوفته و بیخته، به لعاب تخم به که سه درم کشمش در او حل کرده باشند، بسرشد و حبّ‌ها ساخته، به کار برند.

نوع دیگر، حَبِّ السَّعَالِ

: که سرفه سرد را مفید بود. صفت آن: پوست بیخ بادیان و فلفل گرد از هریک دو مثقال و نیم، نبات مصری پنج مثقال، همه را کوفته و بیخته، و به آب سرشته، حبّ‌ها سازند و خورند.

حَبِّ السَّعَالِ

: که سرفه گرم را دفع کند. صفت آن: کتیره و نشاسته و صمغ عربی از هریک چهار درم، [تخم خشخاش و ربّ السوس و مغز تخم به از هریک چهار درم،] مغز تخم کدو و مغز بادام مقشّر از هریک ده درم، نبات مصری پانزده درم، همه را بکوبند و ببیزند و با لعاب اسبغول سرشته، حبّ‌ها ساخته، فروبرند.

حقنه لینه

اشاره

: اورام احشا و یبوست ثفل را نفع دهد. صفت آن: سنای مکی و بنفشه و تخم خطمی و تخم خبازی از هریک سه مثقال، کشک جو نیم مشت، اصل السوس دو مثقال، برگ چغندر دسته‌ای، و سپستان سه عدد، همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا به نیمه آید، صاف کنند. مغز فلوس پانزده درم، شکر سرخ هفت درم، بوره ارمنی یا نمک درمی، همه را در آن آب حل کرده و صاف نموده و روغن بادام دو مثقال اضافه ساخته، نیم گرم حقنه کنند.

نوع دیگر، حقنه لینه

: صفت آن: آب چغندر شصت درم گرم کرده، شکر سرخ هفت درم، مغز فلوس دو مثقال، بوره ارمنی یا نمک یک مثقال، در آب حل کرده و صاف کرده و روغن بادام چهار درم اضافه [نموده]، نیم گرم حقنه کند.

نوع دیگر، حقنه لینه

: صفت آن: مغز خیار چنبر پانزده درم، شکر سرخ هفت درم، بوره ارمنی یا نمک هندی مثقالی، همه را در شصت درم آب ریاض الادویه، ص: ۱۸۰
چغندر و آب کشک جو حل نموده و صاف کرده، روغن بادام اضافه نموده، نیم گرم حقنه کنند.

حقنه‌ای که اخراج بلغم کند و درد پشت را نفع دهد

: صفت آن:

سنای مکی و بسفایج و قنطوریون دقیق از هریک شش درم، در صد درم آب چغندر جوشانیده تا به نیمه آید و یا کمتر، صاف کنند و پانزده درم مغز فلوس و ده درم عسل و یک درم بوره ارمنی یا نمک درمی، و ربع درمی محموده در آب آن حل کرده، صاف نموده، دو مثقال روغن بادام ضم سازند و نیم گرم حقنه کنند.

حقنه‌ای که قولنج ریحی را مفید بود

: صفت آن: بابونه و اکلیل الملک و شبت از هریک مشت، تخم کرفس و بادیان از هریک دو مثقال، سپستان سه عدد، سنای مکی و بنفشه و تخم خطمی و خبازی از هریک نیم مشت، اصل السوس مقشر نیم کوفته دو مثقال، برگ چغندر دسته‌ای، همه را یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید، صاف کنند و پانزده درم مغز فلوس و هفت درم شکر سرخ و یک درم بوره ارمنی یا نمک و ربع درم محموده در آب آن حل کرده و صاف نموده، دو درم روغن بادام و پنج درم روغن کنجد اضافه نموده، نیم گرم حقنه کنند.

حقنه‌ای که سحج را نفع دهد

صفت آن: کشک جو تف داده و برنج شسته و تودری تف داده از هریک نیم مشت، برگ خرفه دسته‌ای، گلنار فارسی و بذر الورد نیم کوفته و گل خطمی و حب الآس یا برگ او از هریک دو مثقال، همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید بلکه کمتر، صاف کنند و ده مثقال روغن گرده و پیه بزر با زرده تخم مرغ که در روغن گل حل کرده باشند، اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند.

حرف الخاء

خضابی که موی را سیاه گرداند

صفت آن: وسمه چهل درم، حنّا پنج درم، هر دو را بکوبند و ببیزند و به روغن گل چرب کرده و به آب گرم سرشته، شب ضماد کنند و صباح به آب آمله یا آب برگ مورد و سماق بشویند.

ریاض الادویه، ص: ۱۸۱

حرف الدال

دواء المسک حلو

اشاره

ضعف دل و مرض‌های سوداوی را سودمند آید و خفقان را مفید بود و رطوبت معده را دفع کند و زنان حامله را نفع دهد و ایمن گرداند از آنکه فرزند از پشت ایشان جدا شود. صفت آن: مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج عقربی از هریک مثقالی، بهمن سرخ و سفید و سنبل و قاقله و قرنفل و ساذج هندی و اشنه و جند بیدستر از هریک درمی، و دارفلفل و زنجبیل و مشک از هریک نیم درم، همه را کوفته و بیخته و به دو چندان عسل خام سرشته، از یک درم تا یک مثقال گلوله کرده، فروبرند.

نوع دیگر، دواء المسک حلو

صفت آن: زرنباد و درونج عقربی از هریک درمی و نیم، و بهمن سرخ و سفید و ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و اشنه و جند بیدستر از هریک چهار درم، زنجبیل و دارفلفل و مشک از هریک نیم درم، همه را کوفته و بیخته، و به دو چندان عسل خام سرشته، از یک درم تا یک مثقال گلوله کرده، فروبرند.

دواء المسک مزّ

آماس حنجره و رطوبت معده را ببرد و خفقان سوداوی را سودمند آید. صفت آن: افسنتین رومی و صبر سقویری و ریوند چینی از هریک هشت درم، نانخواه و زعفران و تخم کرفس از هریک چهار درم، و مشک اذخر و ساذج هندی و مزّ مکی از هریک دو درم، و جند بیدستر یک درم، همه را کوفته و بیخته، به دو چندان عسل خام سرشته، از یک درم تا دو درم گلوله کرده، فرو برند.

دوایی که صفرا را به قی دفع کند

صفت آن: سکنجبین قندی ده مثقال، در چهل مثقال آب اسفناج یا آب نان کلاغ یا آب کشک جو حلّ کرده، نیم گرم بیاشامند و چشم و شکم را بسته، مدد کنند تا قی شود.

دوایی که صفرا و بلغم را به قی دفع کند**اشاره**

صفت آن: سکنجبین عسلی ده مثقال، نمک دو مثقال، در چهل مثقال آب ترب حلّ کرده، نیم گرم بیاشامند و چشم را و شکم را بسته، مدد کنند تا قی شود، نافع بود.

دوای دیگر که اخلاط ثلاثه را به قی دفع کند

صفت آن: بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و شبت از هریک پنج مثقال، نان کلاغ و کشک جو از هر ریاض الادویه، ص: ۱۸۲

یک سه مثقال، همه را کوفته، در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید، صاف کنند و به ده مثقال شربت افیمون شیرین کرده، و به سرکه انگوری ترش ساخته، نیم گرم بیاشامند و چشم و شکم را بسته، مدد کنند تا قی شود.

دوایی که قی صفراوی را دفع کند و غلبان را تسکین دهد و نافع آید

صفت آن: سماق و تابشیر و حبّ الرّمان از هریک مثقالی، همه را کوفته و بیخته، به آب انار می‌خوش میل کند.

دوایی که قی صفراوی را و بلغم را نفع دهد

صفت آن: مصطکی و عود و قرنفل و گشنیز خشک از هریک نیم مثقال، همه را کوفته و بیخته، به آب زرک اختیار فرمایند.

دوایی که قی صفراوی و بلغمی و سوداوی را سودمند آید

صفت آن: کهربا و بسد و مصطکی و سماق از هریک نیم مثقال، همه را کوفته و بیخته، به آب به رغبت نمایند.

دوایی که رعاف را دفع کند

صفت آن: کاغذ سوخته یا پوست تخم مرغ سوخته یا مازوی سوخته را کوفته و بیخته با سیاهی دوات بسرشند و لته کتان کهنه را فتیله کرده، بدان آلوده سازند و در سوراخ بینی نهند، نافع آید.

دوایی دیگر که رعاف را نفع دهد

صفت آن: مازوی سوخته و پوست انار از هر یک مثقالی، کوفته و بیخته، در سوراخ بینی دمنند، بعد از آنکه بینی را به آب سرکه شسته باشند.

دوای دیگر که رعاف را نفع دهد

صفت آن: نشاسته و گل ارمنی از هر یک مثقالی، گلنار نیم مثقال، همه را کوفته و بیخته، در سوراخ بینی دمنند، بعد از آن که بینی را به آب غوره یا آب گشنیز تر شسته باشند.

دوایی که عسر البول را مفید بود

صفت آن: بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال، در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید، صاف کنند و پنج مثقال تخم خربوزه به آب از آن شیره کشند و با قند سفید شیرین کرده، میل کنند.

دوایی که ادرار بول کند

صفت آن: تخم خیار و بادرنگ و تخم خربوزه از هر یک سه درم، به آبی که چهار درم انیسون و بادیان در او جوشانیده باشند و صاف کرده، شیره کشند و با قند سفید شیرین کرده، بیاشامند.

ریاض الادویه، ص: ۱۸۳

دوایی که حبس البول را مفید بود

صفت آن: انیسون و تخم کرفس از هر یک سه درم، قند سفید چهار درم، همه را کوفته و بیخته، کفه زنند و نیم پیاله حلیب بزور ثلاثه که عبارت از شیره تخم خیار و بادرنگ و خربوزه باشد، از عقب آن بیاشامند.

دوایی که حیض را براند

صفت آن: لویبای احمر و حله و انیسون از هر یک سه درم، رودنگ نیم کوفته چهار درم، همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید، صاف کنند و به ده مثقال شربت سکنجبین آمیخته، نیم گرم رغبت نمایند.

دوایی که حیض بگشاید

صفت آن: سلیخه و شونیز از هر یک دو مثقال، زراوند مدحرج و انیسون از هر یک سه مثقال، جند بیدستر و ابهل از هر یک دو درم، همه را کوفته و بیخته، به دو چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فروبرند، و چهل درم بادیان از عقبش میل نمایند.

دوایی که کثرت الطمث را مفید بود: صفت آن: کهربا یک مثقال، گل ارمنی مثقالی، بکوبند و ببیزند و با زرده تخم مرغ نیم برشت

خورند.

دوایی که بدن را فربه کند

صفت آن: آرد نان میده مایه‌دار که خشک ساخته باشند، به شیر و شکر لیتی پزند و هر صبح چهل درم از او تناول نموده، به حمام روند.

دوایی که بدن را فربه کند

صفت آن: آرد برنج و آرد باقلی و آرد نخود و آرد نان میده مایه‌دار خشک ساخته، علی الشویه [همه] را به هم آمیزند و هر صبح چهل درم به شیر و شکر لیتی پزند و رغبت نمایند و به حمام روند، فربه شود.

دوایی که بدن را فربه کند

صفت آن: نخود و برنج و گندم و کشک جو از هریک ده مثقال، مغز بادام مقشّر و تخم خشخاش و نان میده مایه‌دار که خشک ساخته باشند، از هریک سه مثقال، همه را جداجدا کوفته و بیخته، به هم آمیزند و هر صبح چهار مثقال به شیر و شکر لیتی پزند و تناول نموده، به حمام روند، فربه شود.

دوایی که بدن را لاغر کند

صفت آن: سداب و نانخواه و بادیان و تخم کرفس و زیره از هریک پنج مثقال، بوره ارمنی و مرزنگوش از هریک ده ریاض الادویه، ص: ۱۸۴
مثقال، همه را کوفته و بیخته، هر صبح یک مثقال به آب سرد و سرکه خورند.

دوایی که بدن را لاغر کند

صفت آن: فلفل و دارفلفل و نانخواه و انیسون از هریک سه مثقال، تخم کرفس و زیره و بادیان و دارچینی از هریک دو مثقال، همه را کوفته و بیخته، به دو چندان عسل بسرشند و هر صبح از یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فرو برند.

دوایی که بدن را لاغر کند

صفت آن: پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و دارفلفل و نانخواه از هریک ده مثقال، سداب سه مثقال، مرزنگوش دو مثقال، همه را کوفته و بیخته و به دو چندان سکنجین عسلی بسرشند و هر صبح از یک مثقال تا دو مثقال گلوله کرده، فرو برند.

دوایی که زن را فرزند شود

صفت آن: بهمن سرخ و کتیره و زهره گاو و زرنباد و درونج عقربی از هریک دو مثقال، مروارید ناسفته و خردل ایض و فلفل

ایبض، از هریک مثقالی، همه را کوفته و بیخته، به عسل کف گرفته بسرشند و سه روز متعاقب هر روز یک مثقال گلوله کرده، در فرج نهند و روز چهارم به مرد خود رسند.

دوایی که زن را فرزند شود

صفت آن: پنیر مایه خرگوش و زعفران و عود تخم گل از هریک مثقالی، و مشک دانگی، همه را کوفته و بیخته و به عسل بسرشند و گلوله‌ها کرده، در قبل نهند.

دوایی که اخراج جنین میت و دفع عسر ولادت کند

صفت آن: بارزد و کبریت و زهره گاو از هریک چهار درم، کوفته و بیخته، زیر خود دود کنند.

دهن الورد

روغن گل است. چون به گلاب و سرکه بر سر طلا کند، سرسام صفرای و دموی را نفع دهد و صداع گرم را دفع کند؛ و چون به آب و سرکه آمیخته، بر اعضا مالند، خارش اعضا را سودمند آید. صفت آن: برگ گل سرخ تازه بیست مثقال، روغن کنجد صد مثقال، در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند، روغن شود.

دهن البابونج

روغن بابونه است؛ و محلل بلاجذب و مسکن اوجاع است.

صفت آن: بابونه تازه ده مثقال، روغن کنجد پنجاه مثقال، در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند، روغن شود. [۱۸۸]

ریاض الادویه؛ ص ۱۸۴

دهن القرع

روغن کدو است. حرارت و بیوست دماغ را دفع کند و مالیخولیا

ریاض الادویه، ص: ۱۸۵

را نفع دهد. صفت آن: آب کدوی مقشر کوفته چهار صد مثقال، روغن بادام صد مثقال، بجوشانند تا روغن بماند.

دهن البنفسج

روغن بنفشه است. خشکی دماغ را نفع دهد و بی‌خوابی را دفع کند و صلابت سودمند آید. صفت آن: برگ گل بنفشه تازه بیست مثقال و روغن بادام صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند.

دهن الآس

: روغن مورد است. دماغ را قوت دهد و موی را از سفید شدن نگه دارد. صفت آن: آب برگ مورد تازه دوپست مثقال، روغن کنجد پنجاه مثقال، بجوشانند تا روغن بماند.

دهن القسط

: روغن قسط است. وجع الظهر را دفع کند و درد معده را نفع دهد و موی را برویاند و اعصاب را محکم گرداند. صفت آن: قسط تلخ ده درم، سلیخه پنج درم، عاقرقرا و فلفل از هریک دو درم، همه را نیم کوب ساخته، در صد درم آب جوشانند تا سه بخش برود و یک بخش بماند، صاف کنند و سی درم روغن زیت یا کنجد اضافه نموده، بجوشانند تا روغن بماند.

حرف الذال

ذرور اصفر کبیر

: درد بیخ دندان را نفع دهد. صفت آن: انزروت مرّی پنج درم، مامیثا دو درم، بذر الورد و زعفران از هریک پنج درم، افیون چهار دانگ، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

ذرور اصفر صغیر

: درد بیخ دندان و درد چشم اطفال را عجیب نفع دهد. صفت آن: انزروت پرورده پنج مثقال، مامیثا ده مثقال، کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

ذروری که قروح را نفع دهد و دفع کند

: صفت آن: شیخ محرق و شادنج مغسول از هریک دو مثقال، کوفته و بیخته، صلایه [کنند] تا هم چو غبار شود.

ذروری که مورسرج و قروح العین را سودمند آید

: صفت آن: ائمد و شادنج از هریک سه درم، کوفته و بیخته، صلایه کنند تا هم چو غبار شود.

ذروری که جرب و خارش چشم را مفید بود

: صفت آن: صبر و حضض

ریاض الادویه، ص: ۱۸۶

و پوست هلیله زرد و مامیثا از هریک ده درم، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

ذرور شادنج

: که سبل و غلط اجفان را نفع دهد. صفت آن: شادنج ده درم، انزروت و صبر سقوطری و حضض و هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی

از هریک پنج درم، زعفران نیم درم، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

ذروری که بیاض را قلع کند

صفت آن: کف دریا و پوست تخم مرغ از هریک پنج درم، نبات و انزروت و اسفیداج از هریک چهار درم، نوشادر درمی، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند تا غبار شود.

حرف آراء

رامک

: مرگب است از مازو و پوست انار و زرک سیاه و صمغ عربی و دوشاب با عسل، قابض و ملطف بود.

روشنایی

: شب کوری و تاریکی چشم و جرب و سیل و دمعه و گرانی پلک را مفید بود. صفت آن: صبر سقوطری و اقلیمیای فضّه از هریک شش مثقال، فلفل و دارفلفل و بوره ارمنی از هریک سه مثقال، زنگار دو مثقال، شادنج دوازده مثقال، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند تا همچون غبار شود.

رب ترنج

: دفع زهر کند و صفرا فرونشاند و عطش را تسکین دهد و قوبا را سودمند آید؛ و چون طلا کنند، بیاض را ببرد. چون در چشم کشند، اکثر امراض چشم را مفید بود. صفت آن: حماض ترنج را بفشردند تا آبش بیرون آید، صاف کنند و بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید کف گرفته آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

رب لیمون

: معده را قوت دهد و قی را دفع کند و تشنگی را فرونشاند و صفرا را نفع دهد. صفت آن: آب لیمون صاف کرده بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی بماند. بعد صاف کنند و به مثل آن نبات مصری یا قند سفید کف گرفته آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

رب انار می خوش

: خمار را نفع دهد و تشنگی فرونشاند و تب‌های صفراوی را موافق آید. صفت آن: آب انار می خوش را صاف کرده، بجوشانند ریاض الادویه، ص: ۱۸۷

تا ربعی بماند یا نصفی بماند، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید کف گرفته آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

رب انار ترش

: طبیعت را قبض کند و صفرا را فرونشاند و جگر گرم را قوت دهد. صفت آن: آب انار ترش را صاف کرده، بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی بماند، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید و صاف کرده آمیخته، بجوشانند تا به قوام آید، به کار برند.

ربّ انار شیرین

: که سرفه را نفع دهد و نفث الدّم را سودمند آید و شکم را نرم گرداند. صفت آن: آب انار شیرین را بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود، به کار برند.

ربّ به

: دفع قی کند و شکم را ببندد و معده را قوت دهد و دل و دماغ را نفع دهد. صفت آن: آب به را صاف کرده، بجوشانند تا ربعی بماند، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته، بجوشانند تا به قوام آید.

ربّ سیب

: دل را قوت دهد و طبیعت را قبض کند و قی و غثیان را ساکن گرداند. صفت آن: آب سیب را صاف کرده، بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید بجوشانند تا به قوام آید، به کار برند، نافع آید.

ربّ حبّ الآس

: دل و دماغ و معده را قوت دهد و قی و غثیان را ساکن گرداند و سعال و اسهال و نفث الدّم را سودمند آید. صفت آن: حبّ الآس تازه را بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

ربّ آلو

: تب‌های تیز را نفع دهد و دفع عطش کند و طبیعت را نرم گرداند. صفت آن: آب آلو را صاف کرده بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

ربّ غوره

: صفرا را فرونشاند و دفع تشنگی کند [و شکم را ببندد] و حمّیات حازّه را نفع دهد. صفت آن: آب غوره را صاف کرده، بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی بماند، و به مثلش نبات مصری یا قند سفید صاف کرده آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

ریاض الادویه، ص: ۱۸۸

ربّ ریواج

قی و اسهال را دفع کند و خون را ببندد و عطش را تسکین دهد و به معده نیک شود و صفرا را فرونشاند. صفت آن: آب ریواج را صاف کرده، جوشانند تا ربعی بماند یا نصفی بماند، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید کف گرفته آمیخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

رب شاتوت

: اورام حلق و خناق را سودمند آید. صفت آن: آب شاتوت را صاف کرده، بجوشانند تا ربعی بماند یا نصفی، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید صاف کرده بجوشانند تا به قوام آید و غلیظ شود.

رب زرك

: اسهال دموی را سودمند آید و دفع عطش کند و جگر و معده گرم را نفع دهد. صفت آن: آب زرك صاف نموده، جوشانند تا ربعی یا نصفی بماند، صاف کنند و به مثلش نبات مصری یا قند سفید کف گرفته آمیخته، باز جوشانند تا به قوام آید و غلیظ شود.

حرف السین

سفوف مسهل

اشاره

: که خلط لزج بلغمی را دفع کند. صفت آن: زنجبیل و تربد و نبات یا قند از هر یک ده درم، همه را کوفته و بیخته، از دو درم تا سه درم کفه زنند و قدری آب گرم از عقب بیاشامند.

نوع دیگر، سفوف مسهل

: که همین عمل کند. صفت آن: تربد یک درم، نمک یک درم و نیم، بکوبند و بیزند و همه را کفه زنند و قدری آب سرد از عقب آن بیاشامند.

سفوف هلیله

: که اخراج صفرا و بلغم کند و نقرس و عرق النساء را نفع دهد. صفت آن: سورنجان مصری هفت درم، پوست هلیله زرد هفت مثقال، سنای مکی ده مثقال، گل سرخ پنج درم، پوست کبر سه مثقال، برگ حنا و مغز بادام مقشر از هر یک سه درم، زعفران یک درم، قند سفید شصت درم، سقمونیا یک مثقال، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند و از سه درم تا چهار درم کفه زنند و و قدری آب سرد از عقب آن میل نمایند.

سفوف سورنجان

: وجع المفاصل را نفع دهد. صفت آن: سنای مکی پنج مثقال، سورنجان مصری ده مثقال، تربد مجوف پنج درم، مغز بادام مقشر ریاض الادویه، ص: ۱۸۹

سه درم، قند سفید سی درم، زعفران یک درم، محموده ده درم، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند، از یک و نیم مثقال تا دو مثقال، کفه زنند و قدری آب سرد از عقب آن بیاشامند، نافع است.

سفوف سورنجان دیگر

اشاره

: وجع الورك و عرق النسا و نقرس را سودمند آید.

صفت آن: سورنجان مصری و قند سفید از هریک ده درم، مغز بادام مقشر و سنای مکی از هریک پنج درم، زعفران و سقمونیا از هریک نیم درم، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند و از یک مثقال تا دو مثقال کفه زنند و قدری آب سرد از عقب آن میل فرمایند.

نوع دیگر، سفوف سورنجان

: درد اعضا را مفید بود. صفت آن: سنای مکی هفت درم، سورنجان مصری و قند سفید از هریک ده درم، زعفران دانگی، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند و از یک مثقال تا ده مثقال کفه زنند و قدری آب سرد از عقبش بیاشامند.

سفوف طین

: سحج را نفع دهد و نفت الّدم را دفع کند. صفت آن: اسپرزه، تخم ریحان، کنوجه، تخم تروشک، مجموع تف داده، از هریک ده درم به هم آمیزند، نشاسته، صمغ عربی تف داده، گل ارمنی، طباشیر، از هریک ده مثقال نیم کوب کرده، اضافه نمایند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال کفه زنند، یک دو قاشق از آبی که حب الّاس را شب در او گذاشته باشند و صباح صاف کرده، میل نمایند.

سفوف بزور

: معده را قوت دهد و درد اندرون را دفع کند. صفت: کراویه، انیسون، زیره، تخم کرفس، قافله، خرفه، نانخواه، از هریک سه درم، قرنفل، زنجبیل، دارفلفل، از هریک دو درم، قند سفید بیست درم، همه را کوفته و بیخته، صلایه کنند و هر صباح از او دو درم تا سه درم کفه زنند و قدری گلاب و عرق بادیان از عقب آن نیم گرم بیاشامند.

سعوطی که سده دماغ را بگشاید

اشاره

: صفت: بول شتر که در سایه خشک کرده باشند، یک مثقال، در هفت مثقال آب مرزنگوش یا در آب چغندر حل کرده، نیم گرم

در بینی چکانند.

سقوط، نوع دیگر، که همین عمل کند

صفت: بوره ارمنی یک مثقال در هفت مثقال زهره گاو حل کرده، نیم گرم در بینی چکانند.
ریاض الادویه، ص: ۱۹۰

حرف الشین

شربت لیمو

سرد است در اول. گویند در او اندک حرارتی هست. صفرا فرونشاند و تقویت معده کند و قی و غثیان بازدارد و هاضمه را یاری دهد و تب صفراوی و عطش را سودمند آید. صفت: قند سفید صاف کرده، دو صد مثقال خوب به قوام آورند و پنجاه مثقال آب لیمو اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود و از دوازده درم تا ده مثقال میل کنند.

شربت لیموی سرفجلی

معدده و دل و دماغ را قوت دهد و قی و غثیان باز دارد و طبیعت را قبض کند. صفت: قند سفید صاف کرده، صد مثقال نیک به قوام آرند. آب به که جوشانیده باشند، صد مثقال [و] سی درم آب لیمو اضافه کرده، بجوشانند تا غلیظ شود و از ده مثقال تا ده درم اختیار فرمایند.

شربت نارنج

اطفای صفرا کند و سرفه را مفید بود و دل را قوت دهد.
صفت: قند سفید صاف کرده صد و بیست مثقال نیک به قوام آورند و سی درم آب نارنج صاف کرده، اضافه نمایند و بجوشانند تا غلیظ شود و از ده درم تا ده مثقال رغبت نمایند.

شربت ریواج

طبیعت را قبض کند و قی بازدارد و معده را قوت دهد.
قند سفید صاف کرده چهار صد مثقال خوب به قوام آورند و صد مثقال آب ریواج صاف کرده اضافه نمایند و بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت غوره

معدده گرم را موافق بود و دفع مژه صفرا کند و تشنگی فرو نشاند. صفت: قند سفید صاف کرده سیصد مثقال خوب به قوام آورند و هفتاد و پنج مثقال آب غوره رسیده که جوشانیده باشند، آن قدر که به نیمه آمده باشد، اضافه نموده، بجوشانند تا به قوام آید.

شربت زرک

: تقویت معده و جگر و دفع قی و اسهال دموی کند. صفت: قند سفید کف گرفته دویست مثقال نیک به قوام آورند و پنجاه مثقال آب زرک که جوشانیده باشند و به نیمه آمده باشد، اضافه نموده باشند، بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت زرک نعنایی

: دل و جگر و معده را قوت دهد و شکم ببندد و اشتها پیدا کند و قی و غثیان بازدارد. صفت: قند سفید صاف کرده چهار صد مثقال نیک به قوام آورند و صد مثقال آب زرک و نیم پیاله آبی که پودنه باغی در او جوشانیده باشند، اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

ریاض الادویه، ص: ۱۹۱

شربت تمر هندی

: تقویت معده گرم کند و صفرا فرو نشانند و قی و غثیان بازدارد. صفت: قند سفید چهار صد مثقال اضافه کرده، نیک به قوام آورند و آب تمر هندی که آن قدر جوشانیده باشند که بر نیمه آمده باشد، اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت آلو

: طبیعت را نرم گرداند و حمیات حادّه را سودمند آید و صفرا فرو نشانند و دفع تشنگی کند. صفت: قند سفید صاف کرده چهار صد مثقال نیک به قوام آورند و صد مثقال آب آلوی بخارایی که آن قدر جوشانیده باشند که به نیمه آمده باشند، اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت حمّاض ترنج

: معده و دل را قوت دهد و خفقان را نفع رساند و صفرا بشکند و قی و عطش را دفع کند. صفت: قند سفید صاف کرده دویست مثقال نیک به قوام آورند و پنجاه مثقال آب حمّاض ترنج اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت پوست ترنج

: تقویت معده و مقاومت سمّ کند. صفت: پوست ترنج صد مثقال در چهار صد مثقال آب جوشانیده تا به نیمه آید، صاف کرده با چهار صد مثقال قند سفید صاف کرده به قوام آورند و با هم آمیزند و بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت انار شیرین

: سرفه را سودمند آید و نزله را نفع رساند. صفت: قند سفید صاف کرده دویست مثقال نیک به قوام آورند و پنجاه مثقال آب انار شیرین که آن قدر جوشانیده باشند که به نیمه آمده باشد، اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شریت انار ترش

: صفرا فرونشاند و معده را قوت دهد و اشتها پیدا کند و خفقان را نفع رساند. صفت: سیصد مثقال قند سفید صاف کرده خوب به قوام آورند و آب انار ترش که آنقدر جوشانیده باشند که به نیمه آمده باشد، داخل هم نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شریت انار و پودنه

: معده را قوت دهد و اشتها پیدا کند و شکم بیندد.

صفت: قند سفید صاف کرده چهار صد مثقال و صد مثقال آب انار می‌خوش که با نیم پیاله آب پودنه باغی با هم جوشانیده باشند، داخل هم ساخته، بجوشانند تا غلیظ شود.

ریاض الادویه، ص: ۱۹۲

شریت سیب

: دل را قوت دهد و خفقان را مفید بود و باه برانگیزاند و طبیعت را قبض کند. صفت: قند سفید صاف کرده دویست مثقال به قوام آورند و صد مثقال آب سیب اصفهانی که آنقدر جوشانیده باشند که به نیمه آمده باشد، داخل هم نموده، بجوشانند تا غلیظ شود و از ده درم تا ده مثقال رغبت نمایند.

شریت سیب و صندل

: دل و معده را قوت دهد و خفقان و غشی را مفید بود و نعوظ آورد و شکم بیندد. صفت: قند سفید صاف کرده سیصد مثقال به قوام آورند و چهل مثقال آب سیب که جوشانیده باشند و به نیمه آمده باشد و سیصد مثقال گلابی که ده مثقال صندل به سوهان سوده، یک شبانه روز در آن گذاشته باشند، صاف کرده و داخل هم کرده، بجوشانند تا غلیظ شود. از ده درم تا ده مثقال رغبت نمایند.

شریت به

: معده را قوت دهد و ضعف دل و دماغ را نفع رساند و قی و غثیان بازدارد. صفت: قند سفید صاف کرده دویست مثقال به قوام آورند، پنجاه مثقال آب به شیرین بجوشانند تا به نیمه آید، داخل هم نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شریت امرود

: معده را قوت دهد. شکم بیندد. قی و غثیان بازدارد و نفث الدم و سرفه را مفید بود. صفت: قند سفید صاف کرده دویست مثقال به قوام آورند.

پنجاه مثقال آب امرود که جوشانیده باشند و به نیمه آمده باشد، داخل هم نموده، بجوشانند تا غلیظ شود. از ده درم تا ده مثقال میل نمایند.

شربت حبّ الآس

: معده را قوت دهد و ضعف دل را سودمند آید. صفت: مورد دانه صد مثقال در چهارصد مثقال آب بجوشانند تا صد مثقال بماند، صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید آمیخته: به قوام آورند. از ده درم تا ده مثقال اراده نمایند.

شربت فواکه

: معده و جگر و دل را قوت دهد. قی و غثیان بازدارد و زنان حامله را سودمند آید و صفرا فرونشاند و عطش را دفع کند. صفت: آب سیب، آب به، آب امرو، آب زرک، آب انار ترش و آب انار شیرین و آب غوره از هریک سی مثقال به هم بجوشانند تا به نیمه آید. آن گاه صاف کرده و به چهار صد مثقال قند سفید به قوام آورده، آمیزند و بجوشانند تا خوب غلیظ شود. پس قدری آب لیمو و قدری گلاب اضافه نمایند و صندل سفید به

ریاض الادویه، ص: ۱۹۳

سوهان سوده را شب در او گذاشته باشند و صباح صاف کرده، اضافه نمایند و دو سه جوش دیگر دهند. از ده درم تا ده مثقال رغبت نمایند.

شربت خرغوله

: که لسان الحمل گویند. اسهال دموی را نفع دهد و

نفث الدّم را دفع کند. صفت

: قند سفید صاف کرده دویست مثقال به قوام آورده، پنج مثقال آب خرغوله که جوشانیده باشند و به نیمه آمده باشد، اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت انجبار

: نفث الدّم و اسهال دموی را دفع کند و طبیعت نرم دارد. صفت:

انجبار نیم کوب هفت مثقال در یک پیاله آب جوشانیده تا نیمه بماند، صاف کرده بجوشانند تا غلیظ شود. از ده درم تا ده مثقال اختیار کنند.

شربت عناب

: سرفه و ماشرا و جدری و حصبه و خله پهلو را سودمند آید.

صفت: عناب صد مثقال در چهار صد مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید، صاف کنند و به سیصد مثقال قند صاف کرده، آمیزند و بجوشانند تا به قوام آید. از ده مثقال تا ده درم میل کنند.

شربت بنفشه

ذات الجنب و ذات الریه را نفع دهد و درد کرده و مثانه را دفع کند و بول براند و طبیعت را نرم گرداند و سرفه و خشونت حلق را مفید بود. صفت: گل بنفشه صد مثقال در چهار صد مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید، صاف کرده، سیصد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته، به قوام آورند. از ده درم تا ده مثقال رغبت نمایند.

شربت نیلوفر

سرفه و حصبه و جدری را نفع دهد و خشکی دماغ و بی‌خوابی را دفع کند. صفت: گل نیلوفر دریایی پنجاه مثقال در دویست مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید. آن گاه صاف کنند و به صد و پنجاه مثقال قند سفید آمیخته، به قوام آورند. از ده مثقال تا ده درم تناول نمایند.

شربت گاوزبان

دل را قوت دهد و توحش سوداوی را دفع کند. صفت: آب گاوزبان تازه صد مثقال با سی مثقال گلاب بجوشانند تا به نیمه آید. آن گاه صاف کنند و به صد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته به قوام آورند. از ده مثقال تا ده درم میل نمایند؛ یا گاوزبان خشک کرده چهل مثقال در دویست مثقال گلاب جوشانیده تا به نیمه آید. بعد از آن صاف کنند و صد مثقال قند سفید آمیخته به قوام آورند. از ده مثقال تا ده درم رغبت نمایند. ریاض الادویه، ص: ۱۹۴

شربت بادرنجبویه

سودا را دفع کند و دل را قوت دهد و بادها بشکند. صفت: بادرنجبویه صد مثقال در چهار صد مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید. آن گاه صاف کنند و به صد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته، به قوام آورند. از ده مثقال تا ده درم رغبت کنند.

شربت خشخاش

سرفه خشک را سودمند آید و نزله و بی‌خوابی را نفع دهد. صفت: پوست و تخم خشخاش از هر یک پنجاه مثقال در چهار صد مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید و بعد از آن صاف کنند و سیصد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته، به قوام آورند؛ و از ده مثقال تا ده درم رغبت کنند.

شربت زوفا

تنگی نفس را نفع دهد و سرفه بلغمی را رفع کند. صفت: برگ گل تازه یک من در پنج من آب جوشانند تا رنگ گل به سفیدی مایل گردد. آن گاه صاف کنند و یک من دیگر برگ گل

در همان آب بجوشانند تا رنگ گل به سفیدی مایل گردد. همچنین تا هشت مرتبه مکرر کرده، صاف کنند و به دو من قند سفید به قوام آورند؛ و از سی درم تا چهل درم یا ده درم شربت سکنجین آمیخته، در آب سرد و قدری گلاب حل کنند و میل نمایند و در وقت رغبت نمایند.

شربت دینار

: حرارت جگر و ذات الجنب را نفع رساند و طبیعت را نرم گرداند و تشنگی بنشانند و سوء القنیه و استسقا را سودمند آید. صفت: گل سرخ و تخم کاسنی نیمکوب از هریک بیست درم، پوست بیخ کاسنی تازه سی درم، گل نیلوفر دریایی، گاوزبان کوهی، از هریک ده درم، و ده درم تخم کشوث در لته بسته و پنج درم تا دو درم انیسون همه را در چهارصد مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید. بعد صاف کرده و سیصد مثقال قند سفید آمیخته، به قوام آورند و پنج مثقال ریوند چینی سوده، به عسل سرشته، در او حل کنند. از هفت مثقال تا ده مثقال در قدری آب و گلاب حل کرده، بنوشند.

شربت بزوری سرد

: سده بگشاید و تشنگی بنشانند و بول براند و استسقا و سوء القنیه را سودمند آید. صفت: تخم کاسنی، تخم خربزه، تخم خیارین، از هریک پنج مثقال، پوست بیخ کاسنی ده مثقال، همه را نیم کوب کرده، در چهارصد مثقال آب جوشانند تا به نیمه آید. بعد از آن صاف کنند و به سیصد مثقال قند سفید صاف کرده، به قوام آورند. از ده مثقال تا ده درم رغبت نمایند.

ریاض الادویه، ص: ۱۹۵

شربت سکنجین بزوری سرد

: تبهای صفراوی را سودمند آید و سده بگشاید و ادرار بول کند. صفت: اجزای شربت سرد را به دستوری که مذکور شد، کوفته، بجوشانند تا خوب به قوام آید. آنکه قدری سرکه انگوری و ربی قند اضافه نمایند و بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت بزوری گرم

: سده جگر و معده بگشاید و بول براند و استسقا را نفع دهد. صفت: پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس، بادیان، انیسون، تخم کرفس، از هریک پنج مثقال، همه را در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا به نیمه کمتر آید. آن گاه صاف کنند و در سیصد مثقال قند سفید صاف کرده به قوام آرند و از ده درم تا ده مثقال میل کنند.

شربت سکنجین بزوری گرم

: معده را از فضول پاک گرداند و استسقا و سوء القنیه را نفع دهد. صفت: اجزای شربت بزوری گرم را به دستوری که مذکور شد، بجوشانند و به قوام آورند و ربی قند و سرکه انگوری اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود.

شربت سکنجین سفر جلی

: معده را قوت دهد و ضعف دل و دماغ را نفع رساند و غثیان بازدارد. صفت: قند سفید صاف کرده دوپست مثقال به قوام آورند و پنجاه مثقال آب به که جوشانیده باشند و به نیمه آمده باشد و بیست مثقال سرکه انگوری را اضافه نموده، بجوشانند تا غلیظ شود؛ و اگر به جای آب به، آب انار می‌خوش کنند، شربت سکنجبین رمانه شود. عطش را فروشانند و جگر گرم را قوت دهد و استسقا را مفید بود.

شیاف عالی

: جرب و سبل و خارش چشم و دمعه را نفع دهد. صفت:

توتیای شسته ده مثقال، پوست هلیله زرد، صمغ عربی، از هریک پنج مثقال، زنجبیل سه مثقال، حضض و زردچوبه، از هریک دو مثقال، زعفران، مامیثا، از هریک یک مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و با آب غوره سرشته، شیافها کنند و در سایه خشک ساخته، نگاه دارند.

شیاف آبار

: قرحه را نفع دهد. صفت: آبار سوخته، اسفیداج، صمغ عربی، نشاسته، کتیرا، از هریک هفت مثقال، سرمه دو مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به سفیده تخم مرغ سرشته، شیافها سازند.

شیاف ایونی

: چون در آب حل کرده، در چشم چکانند، ابتدای

ریاض الادویه، ص: ۱۹۶

رمد را موافق بود. صفت: صمغ عربی چهار مثقال، اسفیداج هفت مثقال، افیون، کتیرا، از هریک یک مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به سفیده تخم مرغ سرشته، شیافها سازند.

شیاف دیزج

: کمنه و جرب و سبل و سلاق و شعر زاید را سودمند آید. صفت:

زنگار شش مثقال، صمغ عربی و اشق، از هریک چهار مثقال، اقلیمیای ذهبی و افیون، از هریک دو مثقال، قند یک مثقال، قند و اشق را در آب حل کرده، باقی ادویه را بکوبند و ببیزند، به آن آب سرشته، شیافها سازند.

شیاف احمر حاد

: گرانی پلک و جرب و سلاق و دمعه و خارش چشم را سودمند آید. صفت: شادنج دوازده مثقال، صمغ عربی ده مثقال، زنگار، نحاس محرق و قلقطار، از هریک شش مثقال، فلفل گرد، فلفل دراز، افیون، زعفران، از هریک دو مثقال، مَر مکی سه مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و با شراب سرشته، شیافها سازند.

شیاف احمر تین

: کمنه و گرانی پلک را نفع دهد. صفت: شادنج هشت مثقال، نحاس محرق، شیاف مامیثا، صبر سقوطری و اقلیمیای فضّه و اسفیداج و صمغ عربی، از هریک دو مثقال، زعفران، افیون، از هریک نیم مثقال، همه را بکوبند و ببینند و با سفیده تخم مرغ سرشته، شیافها کنند.

شیاف اخضر

: جرب را نفع دهد. صفت: زنگار سه مثقال، صمغ عربی، نشاسته، از هریک یک مثقال، اسفیداج دو دانگ، همه را کوفته و بیخته، با آب سداب که اشق در او حل کرده باشند، سرشته، شیافها کنند.

شیاف اسود

: رمد و سبل و دمه را نفع دهد. صفت: اقلیمیای زر، اسفیداج الرصاص، صمغ عربی و افیون، از هریک چهار درم، مرّ صاف و نحاس محرق، سنبل الطیب و نشاسته، از هریک درم و نیم، اقایای مغسول بیست و پنج مثقال، همه را بکوبند و ببینند و با آب عب الثعلب سرشته، شیافها کنند.

شیاف برء یوما

: استرخای جفن و ظلمت بصر را مفید بود. صفت: مرّ صافی، زعفران، از هریک درمی، سنبل الطیب و صمغ عربی، از هریک دو درم، دخان القواریر هفت درم، همه را بکوبند و ببینند و به آب باران سرشته، شیاف کنند.

شیاف درد رمد عتیق

: بثور و قروح را سودمند آید. صفت: زرور سه درم،

شیاف درد رمد عتیق

: بثور و قروح را سودمند آید. صفت: زرور سه درم، اقلیمیای محرق مغسول دو ثلث مثقالی، زعفران و مرّ صافی و افیون هر ریاض الادویه، ص: ۱۹۷
یک مثقالی، زنگار و توفال مس، از هریک دو ثلث درمی، صمغ عربی سه مثقال، همه را بکوبند و ببینند و به آب باران سرشته، شاف کنند.

شیاف که قولنج را بگشاید و درد پشت را نفع دهد

: صفت: شحم حنظل و بوره ارمنی و محموده از هریک ربع درم، همه را بکوبند و ببینند و به عسل یا شکر سرشته، شیافها کنند.
شیاف که باد غلیظ را بشکند و طبیعت را نرم گرداند و درد پشت را نفع رساند: صفت: مقل ازرق و جند بیدستر و بوره ارمنی، از هریک دو درم، مقل و بوره را بگدازند و جند بیدستر را کوفته و بیخته، بدان بسرشد و شیاف ساخته، بردارند.

شیاف که چون زن بردارد، او را حیض کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آرد: صفت: جند بیدستر و بادیان علی السویه بکوبند و ببیزند و به زهره گاو سرشته، شیافها سازند، هریک مقدار حبّ سنجد، یک یک را در دهان رحم کنند.

حرف الضاد

ضمادی که آماس را سودمند آید

صفت: آرد جو و آرد باقلی از هر یک ده درم، زعفران سوده نیم درم، همه را به هم آمیزند و به آب برگ عنب الثعلب و آب کاسنی سرشته، ضماد کنند.

ضمادی که فتق را نفع دهد

صفت: مازوی و کندر دریایی، صمغ عربی، از هریک پنج درم، همه را بکوبند و ببیزند و به سریشم ماهی سرشته، ضماد کنند و بگذارند تا به خود بیفتد.

ضمادی دیگر که همین عمل کند

صفت: کندر دریایی و مصطکی و صمغ عربی و گلنار فارسی و مازو از هریک هفت درم، همه را بکوبند و ببیزند و به سریشم ماهی سرشته، ضماد کنند.

ضمادی که عرق النساء را مفید بود

صفت: سبوس گندم، گل خطمی، بابونه، شبت و حلبه، از هریک ده درم، همه را بکوبند و ببیزند و به آب کلم سرشته، ضماد کنند.

ریاض الادویه، ص: ۱۹۸

ضمادی که اعضای را که متحجر شده باشد، نفع رساند

صفت: بیخ خطمی را خشک سازند و بکوبند و ببیزند و به آب کلم که ده درم مقل ازرق در او حل کرده باشند، سرشته، ضماد کنند.

ضمادی که نقرس گرم را سودمند آید

صفت: آرد جو بیست درم، افیون کوفته، بیخته سه درم زعفران سوده دو دانگ، همه را به هم آمیزند و به آب عنب الثعلب سرشته، ضماد کنند.

ضمادی که دمامیل را منفجر سازد

صفت: آرد گندم سی درم، نمک سوده سه درم، به هم آمیزند و به آبی که ده درم کندش در او حلّ کرده سرشته باشند، سرشته، ضماد کنند.

حرف الطاء

طلایی که صداع گرم را نفع دهد

صفت: صندل سفید را در آب گشنیز تر و لعاب سبوس حلّ کرده، به لته کتان کهنه طلا کنند.

طلایی که سرسام را سودمند آید

صفت: روغن گل و گلاب از هریک پنج درم، سرکه سه درم، همه را به هم آمیخته، نیم گرم بر پیش سر طلا کنند.

طلایی که سرخ بار را مفید بود

صفت: بوش دربندی یا شیاف مامیثا را در لعاب سبوس و لعاب خطمی و آب گشنیز تر حلّ کرده، به لته کتان کهنه طلا کنند.

حرف العين

عطوسی که فالج و خدر و ریشه را سودمند آید

صفت: شحم حنظل و فلفل و جند بیدستر بالسویه بکوبند و ببیزند و به ماشوره در دماغ دهند.

عطوسی که لقوه و تمدّد و تشنج را نفع رساند

صفت: جند بیدستر و کندش و خردل از هریک پنج درم، همه را بکوبند و ببیزند و در بینی دهند.

عطوسی که صرع را مفید بود

صفت: اسطوخودوس و مغز فندق هندی و دارچینی از هریک سه درم، همه را بکوبند و ببیزند و در دماغ دهند.

ریاض الادویه، ص: ۱۹۹

عطوسی که صداع ببرد و سبات را نفع دهد

صفت: اشنان و خردل و کندش علی السویه بکوبند و ببیزند و در بینی دهند.

عبیر

اشاره

: که بدن را خوش بوی دارد و دل و دماغ را قوت دهد و خفقان را سودمند آید. صفت: صندل سفید به گلاب سوده و در سایه خشک ساخته، صد مثقال، مایه عبیر ده مثقال، همه را کوفته، بیخته، در شیشه نگاه دارند.

عبیر به نسخه دیگر

: مایه عبیر، بهار نارنج، یا برگ گل سفید، سی مثقال، صندل سفید به گلاب سوده، در سایه خشک ساخته، بیست مثقال، اشنه و بیخ بنفشه، از هریک ده مثقال، عبیر خام پنج مثقال، همه را در نهضت دارند.

عرقچین مردار سنگ

: کنه بغل و کنه میان انگشتان پا را دفع کند.

صفت: صندل سفید به گلاب سوده، در سایه خشک ساخته، و مایه عبیر، از هریک بیست مثقال، مشک دو مثقال، مردار سنگ دو بار یا بیشتر چندان در گلاب گذاشته باشند که خشک شده باشد، دویت مثقال، همه را بکوبند و بیزند و به گلاب سرشته غلوه‌ها کنند؛ و اگر به جای مردار سنگ توتیا کنند، عرقچین توتیا شود و کار عرقچین مردار سنگ کند.

حرف الغین

غالبه

: چون بر بالای دل طلا کنند، خفقان بلغمی و سوداوی را سودمند آید و چون زن فرزجه ساخته، بردارد، نتو رحم را مفید بود. صفت: عبیر گداخته دو مثقال، مشک سوده یک مثقال، به هشت مثقال روغن حبّ البان آمیزند و صلایه کنند تا همچون مرهم شود.

غرغره که خناق دموی و صفاوی را نفع رساند

: صفت: رب شاه‌توت ده مثقال در سی مثقال آب گشنیز تر و به آب عدس و با آب سماق حل کرده نیم گرم غرغره کنند.

غرغره که ذبحه را دفع کند

: صفت: رب شاه‌توت ده مثقال، در سی مثقال آب عنب الثعلب حل کرده، نیم گرم غرغره کنند.

غرغره که خناق بلغمی را مفید بود

: صفت: عاقرقرا، زنجبیل و دارفلفل از هریک سه درم، همه را نیم کوب ساخته، در یک پیاله آب جوشانند تا

ریاض الادویه، ص: ۲۰۰

نیمه آید، صاف کنند و به ده مثقال سکنجبین آمیخته نیم گرم غرغره کنند.

غرغره که دماغ را از اخلاط فاسد پاک گرداند

صفت: خردل سوده سه مثقال، سکنجبین عسلی ده مثقال، در یک پیاله آب حل کرده، نیم گرم غرغره کنند.

غرغره دیگر که همین خاصیت دارد

صفت: بوره ارمنی یک مثقال، در ده مثقال آبکامه، در یک پیاله آب حل کرده، نیم گرم غرغره کنند.

حرف الفاء**فالودج**

: به پارسی پالوده گویند. سینه را نافع آید و غذای بسیار دهد و مسدّد و بطئی الهضم بود.

فرزجه که حیض بیارد و درد چشم را که از سردی بود، نفع رساند

صفت: عبیر زرد و مقل ازرق و جاوشیر و مصطکی و اشق از هریک دو درم، همه را دو شبانه روز در سرکه و عسل گذاشته، صلابه کنند تا همچون مسکه شود. پس روغن پیه ماکیان و روغن پیه بط و جند بیدستر کوفته، بیخته، از هریک سه درم زعفران سوده، یک درم ضمّ ساخته، صلابه کنند تا نیک به یکدیگر آمیخته گردد. پس هر روز دو سه نوبت هر بار مقدار مازویی در میان پشم پیچیده، بردارند.

فرزجه که حیض را ببندد

صفت: مژمکی دو درم، سماق سه درم، هر دو را کوفته، بیخته، به آب سرگین خر و سیاهی دوات بسرشند و فرزجه ساخته، بردارند.

فرزجه دیگر که همین عمل کند

صفت: گلنار و جفت بلوط از هریک سه درم، کوفته، بیخته، دو درم سرمه اضافه نمایند و به آب سرد فرزجه ساخته، بردارند.

فتیله عود

: دل و دماغ را قوت دهد. صفت: عود قماری و صندل سفید به گلاب سوده، در سایه خشک کرده، از هریک بیست مثقال، گل گلابی و گل سفید، از هریک چهل مثقال، مایه عبیر که صفتش در عبیر گذشت، پانزده مثقال، مشک و عنبر از هریک مثقالی، سریش چهار مثقال همه را بکوبند و بیزند و به گلاب سرشته، فتیله‌ها کنند.

ریاض الادویه، ص: ۲۰۱

حرف القاف

قرص طباشیر ملتین

: تبهای صفراوی را نفع رساند و تشنگی را دفع کند، سرفه و خشونت سینه را سودمند آید. صفت: طباشیر چهار درم، ترنجبین سفید پنج درم، مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی، از هر دو درم، همه را بکوبند و ببینند و به لعاب اسبغول سرشته، قرصها کنند، از یک درم تا دو درم، با ده درم شربت نیلوفر میل کنند.

قرص طباشیر قابض

: اسهال دموی و صفراوی را نفع دهد. صفت: طباشیر و گل ارمنی، از هریک پنج مثقال، و صمغ عربی تف داده، گل سرخ، از هر یک ده درم، رز گل و سماق، از هریک پنج درم، همه را بکوبند و ببینند و به گلاب سرشته، قرصها سازند، و از یک درم تا یک مثقال با ده مثقال شربت حب الآس رغبت فرمایند.

قرص کهربا

: نفث الّدم را نفع دهد و اسهال دموی را دفع کند. صفت: کهربا و بسد و مروارید ناسفته و تخم خرفه تف داده، از هریک پنج درم، شاخ بز کوهی سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و کتیره و صمغ عربی تف داده، از هریک سه درم، و گشنیز خشک تف داده و تخم خشخاش سفید و سیاه از هریک شش درم، ودع سوخته و بذر البنج از هریک ده درم، همه را بکوبند و ببینند و به لعاب سبوس تف داده سرشته، قرصها سازند، و از یک درم تا یک مثقال با ده مثقال شربت انجبار اختیار فرمایند.

قرص کافور

: تب دق را سودمند آید. صفت: مغز تخم خیار، مغز تخم بادرنگ، و مغز تخم کدو، و مغز تخم به، از هریک پنج درم، برگ گل سرخ و طباشیر و رب السّوس، از هریک سه درم، صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته، از هر یک دو درم، رازیانج یک درم، کافور نیم درم، همه را بکوبند و ببینند و به لعاب سبوس سرشته، قرصها سازند. یک مثقال از شیر خرفه حل کرده، میل فرمایند.

قرص بنفشه

: مسهل صفرا و بلغم بود و رمده و تاریکی چشم و درد سر و سده و دوار صفراوی و بلغمی را نفع رساند. صفت: بنفشه دو درم، تربد ایض، صمغ، یک درم، ربّ سوس و پوست هلیله زرد، از هریک نیم درم، سقمونیا دانگی، همه را کوفته، بیخته، به آب خمیر کنند و قرصها سازند و مجموع را در ده درم جلاب شکر حل کرده، بیاشامند.
ریاض الادویه، ص: ۲۰۲

قرص بنفشه دیگر که همین عمل کند

: صفت: بنفشه ده درم، تربد و ربّ سوس، از هریک هفت درم، سقمونیا یک مثقال، همه را کوفته، بیخته، به آب خمیر کنند و قرصها ساخته، از دو درم تا سه درم جلاب شکر حل کرده، میل فرمایند.

قرص کبر

: صلابت سپرز را سودمند آید. صفت: اشق چهار درم در سرکه حلّ کرده، پوست بیخ کبر سه درم، زراوند طویل دو درم، تخم پنجنگشت و فلفل سیاه از هریک شش درم، همه را کوفته، بیخته، به هم آمیزند و صلاویه کنند و قرص‌ها سازند، از یک درم تا دو درم، در ده درم سکنجین حلّ کرده، رغبت نمایند.

قرص کاکنج

: قرحه کرده و مثانه را نفع دهد و سوزاک را نفع دهد و دفع کند. صفت: مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه و تخم خیارین و تخم خشخاش و مغز تخم به و ربّ سوس، از هریک پنج درم، حبّ کاکنج ده درم، همه را بکوبند و ببیزند و به آب خرغوله سرشته، قرصها سازند، یک درم در شیر به آب خرغوله حلّ کرده، میل نمایند.

قرص کاکنج، نسخه دیگر که همین عمل کند

اشاره

: صفت: حبّ کاکنج و مغز بادام مقشّر و ربّ سوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیره و دم الاخوین و کندر دریایی و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه، از هریک ده درم، تخم کرفس دو درم، افیون مصری یک درم، همه را بکوبند و ببیزند و به آب سرشته، قرصها سازند، از یک درم تا یک مثقال، در آب خرغوله کرده با شیر خرفه حلّ کرده، رغبت نمایند.

قطوری که درد گوش را که از گرمی بود، نفع دهد

: صفت: ربّ سداب و آب مرزنگوش از هریک هفت درم، روغن بابونه پانزده درم، روغن فرفیون ده درم، شراب کهنه بیست درم، همه را بجوشانند تا روغن بماند. نیم گرم در گوش چکانند.

قطوری که دودی و طنین را سودمند آید

: صفت: روغن بابونه و روغن بادام تلخ و آب سداب، از هریک ده درم، خل الخمر پنج درم، همه را بجوشانند تا روغن بماند. نیم گرم در گوش چکانند.

قطوری که بواسیر را نفع دهد و شقاق مقعد را دفع کند و خارش سر را سودمند آید: صفت: موم سفید پنج مثقال در ده مثقال روغن خسته زردآلو یا خسته شفتالوی تلخ حلّ کرده، صلاویه کنند تا همچون مرهم شود.

ریاض الادویه، ص: ۲۰۳

حرف الکاف

کحل زعفرانی

: خارش چشم و سلاق را نفع دهد. صفت: زعفران و سنبل از هریک دو درم، فلفل اسود یک درم، فلفل ابیض یک دانگ و نیم، نوشادر نیم درم، عفص سه درم، کافور نیم دانگ، همه را بکوبند و ببیزند و صلایه کنند تا همچو غبار شود. پس به میل در چشم کشند.

کحل بنفشه

: دمعه و خارش چشم را سودمند آید. صفت: شادنج دو درم، دم الاخوین و قاقله و مشک، از هریک دانگی، نحاس محرق و عفص، از هر یک درمی، سنبل و دارفلفل، از هریک نیم درم، همه را بکوبند و ببیزند و صلایه کنند تا همه همچون غبار شود. پس به میل در چشم کشند.

کمادی که درد معده که از باد بود، مفید آید

اشاره

: صفت: نانخواه و زیره و بادیان، از هریک ده مثقال، گل سرخ پنج مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و در خریطه کرباس کرده، نیم گرم بالای معده بگذارند.

کمادی دیگر که همین عمل کند

: صفت: نمک هندی سوده و سبوس گندم، از هریک ده مثقال، نانخواه کوفته و بیخته پنج مثقال، همه را در خریطه کرباس کرده، بر موضع درد بگذارند.

کمادی دیگر که همین عمل کند

: صفت: ارزن و زیره و کراویه، از هریک ده مثقال، گل سرخ پنج مثقال، همه را در خریطه کرباس کرده، در موضع درد بگذارند.

حرف اللام

لعوق

: سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و ضیق النفس را سودمند آید و سرفه بلغمی را دفع کند. صفت: ایرسا و زوفای خشک از هریک بیست درم، هر دو را کوفته، بیخته، به صد و هشتاد مثقال قند سفید یا نبات صاف کرده، به قوام آورده آمیزند، و از پنج مثقال تا هفت مثقال نیم گرم بلیسند.

لعوق اسقیل

: سرفه کهنه بلغمی و ضیق النفس را سودمند آید. صفت:

اسقیل بریان کرده سه درم، ایرسا دو درم، فراسیون و زوفا از هریک درمی، همه را بکوبند و ببینند و به سی مثقال عسل و یا نبات صاف کرده، به قوام آورده آمیزند و از پنج مثقال تا هفت مثقال نیم گرم بلیسند.

ریاض الادویه، ص: ۲۰۴

حرف المیم

مفّرح یاقونی

: خفقان و وسواس را سودمند آید، دل را قوت دهد، نشاط آرد و رنگ روی را نیکو گرداند و باه را برانگیزاند و دفع سرعت انزال و مسمن و هاضمه را یاری دهد. صفت: یاقوت رمانی و یاقوت زرد و یاقوت کبود و لعل و فیروزه و زبرجد و یشم و عقیق و حجر لاجورد، از هریک سه مثقال، مروارید ناسفته ده مثقال، همه را به سنگ سماق و هاون پولادی آب سا کرده، بهمن سرخ و سفید و درونج عقربی و شقاقل مصری و خصیه الثعلب و گاوزبان کوهی و بادرنجبویه و گل سرخ و صندل سرخ و سفید، از هریک بیست مثقال، خولنجان و دارچینی و دارفلفل و قرنفل و قاقله صغار و کبار و وجّ و بزباز و زنجبیل، از هریک سی مثقال، زعفران و کهربا و ابریشم سوخته و اسارون و زرنب و بادیان رومی و بادیان دشتی و نانخواه و افیون و تخم کاسنی و طباشیر و گشنیز خشک و گل نیلوفر دریایی، از هریک پنج مثقال، پوست هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و بلبله و آمله و مصطکی، از هریک هفت مثقال، جوزبوا پنج عدد، مشک یک مثقال، همه را بکوبند و ببینند، ورق طلا و ورق نقره از هریک مثقالی در نبات مصری یا قند وزن و نیم ادویه و عسل نیم وزن آن که به گلاب و عرق بیدمشک و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و به آب سیب و آب به و انار شیرین به قوام آورند و حلّ کنند و مجموع را به هم آمیزند، و از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده، فروبرند.

مفّرح گرم

: که خفقان بلغمی را و سودا را مفید بود. صفت: بهمن سرخ و سفید و زرنباد، از هریک بیست درم، و درونج عقربی و بادرنجبویه و عود قماری و بسد، از هریک ده درم، قرنفل و سنبل و زعفران، از هریک پنج درم، مشک نیم مثقال، همه را بکوبند و ببینند و به دو چندان شربت سیب عسلی که نیم مثقال ورق طلا در او حلّ کرده باشند، سرشته، هر روز یک مثقال غلوه کرده، فروبرند.

مفّرح سرد

: خفقان دموی و سوداوی را سودمند آید. صفت: طباشیر و گاوزبان و بسد سوخته، از هریک چهار درم، زعفران نیم درم، همه را بکوبند و ببینند و به دو چندان شربت سیب قندی که نیم مثقال ورق نقره حلّ کرده باشند، سرشته، هر روز دو درم غلوه کرده، فروبرند.

ریاض الادویه، ص: ۲۰۵

مفّرح جوانی

: معده را قوت دهد و اشتها پیدا کند و هاضمه را قوی گرداند و باه برانگیزاند و نشاط آرد. صفت: قاقله صغار و جوزبوا و بزباز و

زنجبیل و دارفلفل، از هریک ده مثقال، نانخواه که جوانی گویند پنجاه مثقال، همه را کوفته، بیخته و چندان عسل کف گرفته بسرشد، و یک مثقال غلوه کرده، فروبرند.

مفرح دلگشای

: دل و دماغ را قوت دهد و گرده را قوی کند و اشتها پیدا گرداند و هاضمه را یاری دهد و باه را برانگیزاند و رنگ روی را برافروزد و نشاط آرد. صفت: شقاقل مصری، خصیه الثعلب و خولنجان و گاوزبان و بزباز و زنجبیل و قاقله صغار و کبار و قرنفل و زعفران و مصطکی و دارچینی و جوز بوا، از هریک هفت مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده، فرو برند.

معجون رشیدی

: منع تقطیر البول و دفع سرعت انزال کند. صفت: کبابه چینی و فوفل و قرنفل و جوز الطیب و خصیه الثعلب و مصطکی و نانخواه، از هریک ده درم، همه را بکوبند و ببیزند و دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از نیم مثقال تا یک مثقال اختیار کنند.

معجون فلاسفه

: تقویت معده کند و بادها بشکند و هاضمه را یاری دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند و ذهن را تیز گرداند و درد مفاصل و

درد پشت را سودمند آید. صفت

: فلفل و دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست هلیله و آمله و شیطرج و زراوند مدحرج و عرق بابونه و مغز جلغوزه و خصیه الثعلب و مغز نارجیل، از هریک ده درم، و بابونج پنج درم، همه را بکوبند و ببیزند و به سه چندان عسل کف گرفته که سی درم مویز دانه بیرون کرده کوفته در آن حل کرده باشند، آمیزند، و از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده، فروبرند.

معجون انقروبی کبیر

: خدر و فالج و لقوه و تمدد و تشنج و جمیع مرضهای بلغمی را مفید بود و باه را قوت دهد. صفت: عاقر قرحا و شونیز و قسط و فلفل و دارفلفل و وج، از هریک دو درم، ورق سداب و جنطیانای رومی و حلتیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر و شیطرج هندی و خردل، از هر یک پنج درم، همه را بکوبند و ببیزند و سه درم روغن جوزبوا با روغن کنجد

ریاض الادویه، ص: ۲۰۶

و چهار مثقال و نیم عسل و بلادر، دو وزن ادویه عسل کف گرفته آمیزند، و از یک درم تا یک مثقال غلوه کرده، فروبرند.

معجون انقروبی صغیر

: حافظه را قوی گرداند و ذهن را جلا دهد و نسیان و سبات را مفید بود و خدر و فالج را سودمند آید. صفت: هلیله سیاه و بلیله و آمله منقی، از هریک ده درم، سعد کوفی و سنبل الطیب و زنجبیل و عسل و بلادر از هریک پنج درم، ادویه مذکور را بکوبند و

ببیزند و روغن جوزبویا با روغن کنجد چرب کنند و عسل بلادر ضم سازند و دو چندان ادویه عسل کف گرفته سرشته، از یک درم تا یک مثقال غلولة کرده، فروبرند.

معجون حلیث

اشاره

: تب ربع را سودمند آید و گزیدگی جانوران را مفید بود.

صفت: حلیث و فلفل سیاه و مرّ صافی و برگ سداب از هریک ده درم، همه را بکوبند و ببیزند و به سه چندان عسل کف گرفته سرشته، تا یک مثقال غلولة کرده، فروبرند.

معجون نجاح

: مسهل سودا و بلغم لزج را نفع دهد. صفت: هلیله سیاه، پوست هلیله کابلی، آمله منقی، از هریک ده درم، تربد سفید مجفف و بسفایج و اسطوخودوس، از هریک پنج درم، سقمونیا و غاریقون، از هریک سه درم، حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول، از هریک دو درم و نیم، همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از سه درم تا پنج درم غلولة کرده، فروبرند.

معجون نجاح، به نوع دیگر

: که همین عمل کند. صفت: هلیله سیاه، پوست بلبله و آمله منقی، از هریک ده درم، بسفایج و افیمون و اسطوخودوس و تربد، از هریک پنج درم، همه را بکوبند و به دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از سه درم تا پنج درم غلولة کرده، فروبرند.

معجون نجاح، نسخه دیگر

: که همین عمل کند. صفت: هلیله سیاه پوست بلبله و آمله منقی و حجر لاجورد و غاریقون، از هریک پنج مثقال، بسفایج و تربد و اسطوخودوس، از هریک پنج درم، همه را بکوبند و ببیزند و دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از سه درم تا پنج درم غلولة کرده، فروبرند.

معجون خیار شنبدر

: اخراج صفرا و بلغم و سودا کند و قولنج را سودمند آید. صفت: تربد سفید مجوف چهل درم، بنفشه بیست درم، نمک غذایی

ریاض الادویه، ص: ۲۰۷

و ربّ سوس، از هریک هفت درم، رازیانج و انیسون و مصطکی، از هریک پنج درم، سقمونیا ده درم، همه را بکوبند و ببیزند و به چهل درم روغن بادام و صد درم عسل، خیار شنبدر سرشته و یک وزن و نیم ادویه عسل کف گرفته و نیم وزن آن شکر به قوام آورده اضافه نمایند و از سه مثقال تا پنج مثقال غلولة کرده، فروبرند.

معجون سورنجان

: وجع الظهر و وجع الورك و عرق النسا و نقرس و وجع المفاصل را سودمند آید. صفت: سورنجان مصری سی مثقال، و ورق سنا دو مثقال، کمون و شیطرج هندی از هریک دو درم، پوست بیخ کبر و کف دریا از هریک دو مثقال، بیخ خطمی دو مثقال و نیم، تربد سفید چهل درم، زنجبیل هفت درم، بوزیدان پنج درم، سقمونیا سه درم، پوست هلبله زرد پنج مثقال، همه را ببیزند و به سه چندان عسل سرشته، از پنج مثقال تا هفت مثقال غلوه کرده، فروبرند.

معجون مسیحی

: اشتها پیدا کند و هاضمه را یاری دهد و منی بیفزاید و باه برانگیزاند. صفت: عاقرقرا شش درم، فلفل سفید، مصطکی، دارچینی، از هریک هفت درم، زعفران سه درم، قافله چهارده درم، قرنفل ده درم، جوزبوا سی عدد، مشک نیم درم، همه را کوفته، به ده درم روغن بادام چرب کنند و به دو چندان عسل کف گرفته سرشته، از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده، فروبرند.

معجون شاهترج

: جرب را مجزّب است. صفت: پوست هلبله زرد و پوست هلبله کابلی و هلبله سیاه از هریک ده مثقال، بادرنجبویه پنج مثقال، شاهترج چهل مثقال، همه را کوفته، به دو چندان عسل کف گرفته بسرشند، از سه مثقال تا پنج مثقال غلوه کرده، فروبرند.

معجون خبث الحديد

: استرخای معده و بواسیر را نفع دهد و رنگ روی خوب گرداند و باه برانگیزد و دفع سرعت انزال کند. صفت: پوست هلبله کابلی و هلبله سیاه پوست بلبله و آمله منقی و فلفل و شیطرج و سنبل و زنجبیل و سعد، از هریک ده درم، تخم شبت و تخم گندنا از هریک چهار درم، خبث الحديد که چهارده شبانه روز در سرکه گذاشته باشند و در سایه خشک کرده و با روغن بادام بریان کرده، صد درم، و مشک دو درم، همه را بکوبند و

ریاض الادویه، ص: ۲۰۸

ببیزند و با سه چندان عسل کف گرفته سرشته، هر روز دو درم رغبت نمایند.

معجون کمنونی

: معده سرد را قوت دهد و باد بشکند و اشتها پیدا کند و هاضمه را قوی گرداند. صفت: زیره کرمانی که یک شبانه روز در سرکه گذاشته باشند و در سایه خشک ساخته و بریان کرده، صد درم، فلفل سی درم، زنجبیل، برگ سداب، از هریک چهل درم، بوره ارمنی ده درم، همه را کوفته، بیخته، سه چندان عسل کف گرفته سرشته، از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده، فروبرند.

مطبوخ هلبله

: جمع مرزهای سوداوی را سودمند آید. صفت: پوست هلیله زرد ده درم، تمر هندی بیست درم، عناب، سپستان، از هریک سی عدد، تخم کاسنی نیم کوفته، بنفشه، از هریک سه درم، همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید، آن‌گاه صاف کنند و بیست درم شیرخشت در آب آن حل کرده، صاف کرده، نیم گرم بیاشامند.

نوع دیگر، که تب ربع را مفید بود

: صفت: پوست هلیله کابلی ده درم، شاهترج هفت درم، عناب بیست عدد، تخم کاسنی نیم کوب، پوست بیخ بادیان، از هریک سه درم، همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه کمتر آید، صاف کنند و پانزده درم مغز فلوس و ده درم گلکند آفتابی در آب آن حل کرده و صاف کرده، دو درم روغن بادام اضافه نمایند و نیم گرم رغبت فرمایند.

نوع دیگر، که جرب و قوبا و خارش اعضا را دفع کند

: صفت: پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، از هریک ده درم، سنای مکی، شاهترج، از هریک پنج درم، ایتیمون چهار درم، سپستان سی عدد، گل سرخ، تخم کاسنی نیم کوب و بادرنجبویه، از هریک سه درم، همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه کمتر آید، صاف کنند و بیست درم شیرخشت شیرهدار در آب آن حل کرده و صاف کرده، نیم گرم بیاشامند.

مطبوخ ایتیمون

: مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق سیاه را دفع کند. صفت:

سنای مکی هفت درم، بسفایج سه درم، ایتیمون پنج درم، اسطوخودوس، پرسیاوشان، گل نیلوفر دریایی، بادرنجبویه، شاهترج، از هریک دو درم، مویز دانه بیرون کرده ده درم، همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه کمتر آید، صاف کنند و مغز فلوس و شکر سرخ از هریک پانزده درم در

ریاض الادویه، ص: ۲۰۹

آب آن حل کرده، صاف کرده، دو دانگ غاریقون سفید از مویینه گذرانیده باشند و دو درم روغن بادام اضافه نموده، نیم گرم رغبت نمایند.

مضیق مسخن قبل

اشاره

: صفت: مازوی سبز، قرنفل، عود، از هریک سه درم، سعد دو درم، مشک نیم دانگ، همه را بکوبند و ببینزند و پشم را با آب برگ مورد تر کرده، به آن آلوده سازند و در قبل نهند.

نوع دیگر

صفت: قاقله صغار و قرنفل و مازوی سبز، از هریک سه درم، سعد، افاقیا، سنبل، از هریک دو درم، مشک نیم دانگ، همه را کوفته، بیخته، و لته کهنه شسته را به آب برگ سیب تر کرده، بدان آلوده سازند و بردارند و در قبل نهند.

نوع دیگر

صفت: قاقله کبار، سنبل، سعد، مازوی سبز، از هریک سه درم، قرنفل چهار درم، مشک نیم دانگ، همه را بکوبند و ببیزند و کرباس شسته به آب برگ به تر کرده، بدان آلوده سازند و در قبل نهند.

مرهم مقل**اشاره**

بواسیر و شقاق معده را سودمند آید. صفت: مقل ازرق ده درم در بیست درم لعاب تخم کتان حل کنند و پنج درم موم سفید در ده درم روغن کنجد بگذارند و همه را به هم آمیخته، روغن پیه مرغ و به روغن کوهان شتر و مغز قلم گاوان، هریک پنج درم اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شوند.

نوع دیگر، که همین عمل کند

صفت: مقل ازرق ده درم، موم زرد در بیست درم روغن کوهان شتر و مغز قلم گاو از هریک پنج درم اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود.

مرهم ایض

سوزش جراحت را کم کند، گوشت نو برویاند. صفت: موم سفید پنج درم، در ده درم روغن گل یا روغن کنجد حل کرده و هفت درم سفیده کاشغری شسته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود.

مرهم شجره

که جراحت را درهم آورد. صفت: موم سفید ده درم و نیم، در پنج درم روغن گل یا کنجد حل کرده و بیست و سه شجره کوفته بیخته اضافه نمایند و قطره قطره آب سرد ریخته، صلایه کنند تا مرهم شود.

مرهم خل

: گوشت نو پرویانند و جراحت را درهم آورد. صفت: مردار سنگ کوفته و بیخته ده درم، سرکه و روغن زیتون از هریک چهل درم، همه را به هم آمیزند و صلایه کنند تا مرهم شود.

ریاض الادویه، ص: ۲۱۰

حرف التون

نوش دارو

: اشتها پیدا کند و هاضمه را یاری دهد و دل را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند. صفت: برگ گل سرخ شش درم، سعد کوفی پنج درم، قرنفل، مصطکی، اسارون، سادج، از هریک سه درم، بسباسه، زعفران، از هریک پنج مثقال، مثلث دو دانگ، جوزبوا هفت عدد، قاقله صغار، قاقله کبار، خرفه، زرنب، دارفلفل، از هریک دو درم و نیم، آمله منقی صد مثقال، همه را بکوبند و ببیزند و به دو چندان قند سفید صاف کرده و ربع آن عسل کف گرفته به قوام آورده سرشته، از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده، فروبرند.

نقوع فواکه

: تبهای صفراوی را سودمند آید. صفت: تمر هندی و آلوی بخارا از هریک پانزده درم، کشته ترش ده درم، عناب، سپستان، از هریک سی عدد، بنفشه، تخم کاسنی نیم کوب، از هریک سه درم، همه را یک شبانه روز در چندان آبی که از بالایش بگذرد، گذاشته، سحر صاف کنند و بیست درم ترنجبین سفید و ده درم شکر سرخ و هفت درم فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده، دو درم روغن بادام اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند.

نقوع هلیله

: درد سر دموی و صفراوی را مفید بود. صفت: پوست هلیله زرد کوفته پانزده درم، شب در صد درم آب آلوی بخارا گذاشته، صباح صلایه کنند تا آب آلو قوت هلیله را بستانند، صاف کنند و بیست درم ترنجبین سفید و اگر قوی تر خواهند، شیرخشت شیرهدار به وزن ترنجبین در آب آن حل کرده، نیم گرم رغبت نمایند.

نطولی که صداع گرم را نفع رساند و بی خوابی را دفع کند

: صفت:

بنفشه، تخم کاهو، از هریک پنج درم، پوست خشخاش، گل نیلوفر دریایی، بابونه، از هریک مشتی، کشک جو دو مشت، همه را در سه کاسه آب جوشانند تا دو حصه برود، یکی بماند، آن گاه صاف کنند و در آفتابه کرده، اندک اندک نیم گرم بر سر ریزند.

نطولی که صداع سرد را سودمند آید

: صفت: بابونه، اکلیل الملک، از هریک مشتی، شبت و مرزنگوش و شیخ از هریک نیم مشت، همه را در چندان آبی که از سرش بگذرد، بجوشانند تا به نیمه آید، صاف کنند و در آفتابه کرده، اندمک اندک نیم گرم بر سر ریزند.

ریاض الادویه، ص: ۲۱۱

نطولی که وسواس و مالیخولیا را نفع دهد

صفت: بنفشه، گل نیلوفر دریایی، بیخ خطمی، برگ بید کشک، جو، برگ کاهو، برگ عنب الثعلب، برگ خبازی، همه موافق هم با آنچه میسر شود، به دستوری که مذکور شد، بجوشانند و صاف کرده، در آفتابه کنند، اندک اندک نیم گرم بر سر ریزند.

نطولی که صداع ریخی را دفع کند

صفت: بابونه، اکلیل، شبت، حلبه، سداب، تخم کرفس، رازیانج، کمون کرمانی، همه را علی الشویه به دستوری که مذکور شد، بجوشانند، صاف کنند، در آفتابه کرده، کم کم بر سر ریزند.

حرف الواو**ورد مربی**

به فارسی گل‌قند گویند. معده را قوت دهد. طبیعت را نرم گرداند. صفت: برگ گل سرخ تازه قیمة کرده یا کوفته، یک من، قند سفید سوده دو من، به هم آمیخته، به دست بمالند، و چهل روز در آفتاب نهند.

ورد سفرجل مربی

به فارسی گل‌قند گل به گویند. دل و دماغ و معده گرم را قوت دهد و اسهال صفراوی را سودمند آید. صفت: برگ گل به نیم من قند سفید سوده یک من به هم آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند.

ورد تفاح مربی

به فارسی گل‌قند گل سیب گویند. ضعف دل را سودمند آید و دماغ را قوت دهد و باه برانگیزاند. صفت: برگ گل سیب یک من، قند سفید دو من، به هم آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند.

ورد طرفا مربی

که به پارسی گل‌قند گل گز گویند. سپرز را سودمند آید و اسهال را دفع کند. صفت: برگ گل گز یک من، قند سفید سوده دو من، به هم آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند.

حرف الیاء**یاسمین مربی**

به پارسی گل‌قند گل یاس گویند. صداع بلغمی را نفع دهد، لقوه و فالج را سودمند آید و عرق التسا را دفع کند. صفت: برگ گل

یاسمین سفید یک من و قند سفید سوده دو من، به هم آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند.

ریاض الادویه، ص: ۲۱۲

خاتمه در امتحان جودت و ردائت تریاق فاروق و غیر آن

باید دانست که امتحان جودت و ردائت تریاق فاروق چنان که انسان را مسهل قوی دهند، چون شحم حنظل و محموده و غیرهما و چون به عمل درآید فرمایند که نیم درم تریاق فاروق به رغبت فرمایند. پس اگر عمل مسهل باطل نگردد، تریاق مغشوش بود؛ و اگر باطل گردد، غیر مغشوش.

و امتحان جودت و ردائت حجر التیس چنان کنند که سوزن را به آتش سرخ گردانند و در حجر التیس فروبرند. پس اگر از او دود سیاه برآید، مغشوش بود؛ و اگر دود زرد برآید، غیر مغشوش.

و امتحان جودت و ردائت حجر الحیّه را چنان کنند که حجر الحیّه را در آب لیمو [که] در کاسه چینی کرده باشند، اندازند. پس اگر در حرکت دوران شود، غیر مغشوش بود؛ و اگر در حرکت نیاید، مغشوش.

و امتحان جودت و ردائت دهن بلسان چنان کنند که بر شیر چکانند. پس اگر شیر ببندد، غیر مغشوش بود؛ و اگر شیر نبندد، مغشوش بود.

و الله أعلم بالصواب و منه المبدأ و الیه المآب.

تمت هذه النسخة المسمی برياض الادویه؛ سنة ۱۱۴۲.

ریاض الادویه، ص: ۲۱۳

منابع و مأخذ

آقا بزرگ تهرانی، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، بیروت، ۱۴۰۳-۱۴۰۶ ق.

ارجح، اکرم، فریده هادیان، صدیقه سلطانی‌فر، زهرا چهرخند، کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران، زیر نظر رضا خانی چزنی، تهران، ۱۳۷۱.

اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۵۰.

الگود، سیریل، تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۷۱.

الگود، سیریل، طب در دوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

پناهی سمنانی، شاه عباس کبیر: مرد هزار چهره، نشر کتاب نمونه، تهران، چ ۵، ۱۳۷۱.

تهامی، غلامرضا، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ ۱، ۱۳۸۵.

حاجی خلیفه، کشف الظنون، استانبول، ۱۸۳۵ م.

حجتی، سید محمد باقر، مقاله «ریاض ادویه یوسفی هروی»، در: نامه مینوی، زیر نظر حبیب یغمایی و ایرج افشار، با همکاری محمد روشن، تهران، چ ۲، بی تا.

حقیقت، عبد الرفیع، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از مولوی تا جامی)، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ ۱، ۱۳۶۱.

خزانه دارلو، محمد علی، منظومه‌های فارسی، تهران، روزنه، چ ۱، ۱۳۷۵.

دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۵.

سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، چ ۹، ۱۳۸۰.

- شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، (ج ۱)، تهران، قومس، چ ۱، ۱۳۷۳.
- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۷۹.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، تهران، فردوس، ۱۳۶۳.
- طباطبایی مجد، غلامرضا، مقدمه و تعلیقات اکبرنامه و تاریخ گورکانیان هند، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲، ۱۳۷۲.
- عودی، ستار، سرگذشت شاه عباس دوم، تهران، اهل قلم، چ ۱، ۱۳۸۴.
- فاضل، احمد، شاه عباس دوم و زمان او، تهران، مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، تهران، چ ۱، ۱۳۷۶.
- فلسفی، نصر الله، زندگانی شاه عباس اول، تهران، علمی، چ ۶، ۱۳۷۵.
- قدیانی، عباس، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران، تهران، فرهنگ مکتوب، بی تا.
- گلچین معانی، احمد، کاروان هند، مشهد، ۱۳۶۹. (ج ۲)
- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه، ۱۳۴۴.
- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۴.
- لوفت، پاول، ایران در عهد شاه عباس دوم، ترجمه کیکوس جهاننداری، تهران، وزارت امور خارجه، چ ۱، ۱۳۸۰.
- مجابی، حسن، بررسی متون طب شیعه در تاریخ پزشکی، کرمانشاه، دانشگاه رازی، چ ۱، ۱۳۸۵.
- مشار، خانابابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، تهران، ۱۳۴۴.
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۲.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۸.
- منزوی، علی نقی، فرهنگنامه عربی به فارسی، تهران، ۱۳۳۷.
- ناگوری، شیخ ابو الفضل مبارک، اکبرنامه و تاریخ گورکانیان هند، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲، ۱۳۷۲.
- نژاد اکبری مهربان، مریم، شاه عباس کبیر، تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه، چ ۲، ۱۳۸۸.
- نوایی، عبد الحسین، اثر آفرینان، ج ۶، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۱، ۱۳۸۰.
- نوایی، عبد الحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران، ۱۳۶۶.
- نوایی، علیشیر، مجالس النفایس، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳. [۱۸۹]

[۱] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد ۱، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش.

[۲] (۱) د: + و کیفیت.

[۳] (۲) س (در حاشیه):

+ بیچه گوسفند.

[۴] (۱) ابهل، یا ابهل: به هندی اوهیر یا هویر است.

(تطبیق نام‌های گیاهان دارویی، ۱ / ۳۸)

[۵] (۱) ا: ترج: به هندی بکاین و نیز رتن جوت است و میوه آن را بجوژه گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۴۰)

- [۶] (۱) س، د، م: کریون(؟)؛ س: (در حاشیه):+ قوبا؛ در ذخیره خوارزمشاهی آمده که «پارسی قوبا، بریون است».
- [۷] (۲) س: آب گرم؛ به قیاس نسخ دیگر اصلاح شد.
- [۸] (۳) اصل کلمه سریانی است نه هندی و آن همان کلاج داروست که بیخ مدور شکل نباتی است. (نک: لغتنامه دهخدا، ذیل همین واژه) به هندی و فارسی نام او یکی است: کچله یا کچوله (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۴۲)
- [۹] (۴) مغابن: ج. مغبن، کش‌های ران و بغل را گویند. (لغتنامه)
- [۱۰] (۵) نام‌های اذخر به هندی:
- سوندهی، کتربیللا(فقاح)، کندهیسیس، کندبیل، کشول، سوندهی، روس، سوریا.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۴۳)
- [۱۱] (۶) د، م: مگری کاجاله؛ به هندی کرتینه نیز ضبط شده است که دگرگون شده واژه «کار تنک» است. صورت‌های ابر گاکیا، ابر کاکیب، ابر کاکیا و ابر کاکیان نیز مشاهده شد. (نک: لغتنامه دهخدا، ذیل همین واژه)
- [۱۲] (۷) ارز، اریز: هندی آن، چاول است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۴۴)
- [۱۳] (۱) آزاد درخت، به هندی نم و به سندی نیما است.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۳۵)
- [۱۴] (۲) اسارون، به هندی تکر و نیز بنتی تکر است.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۴۶)
- [۱۵] (۱) اسفناج، به هندی پالک (که همان اسفناج رومی یا قطف) است.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۴۸)
- [۱۶] (۱) آس، به سریانی:
- کرلنفا(خصوصت کننده با جان خود) و نوع بستانی آن مرسنین و مرسینی؛ هندی و پاکستانی:
- ویلایتی مهندی و به اردو: هبولاس. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۳۵-۳۶)
- [۱۷] (۲) س (حاشیه):+ نتو رحم، برآمدن رحم از مقام خود.
- [۱۸] (۳) سوت، به ترکی شیر مایع و نوشیدنی را گویند، نه اسد را. ترکی شیر (اسد)، آسلان یا ارسلان است.
- [۱۹] (۴) د: جلهره؛ م:
- جهلیره؛ هندی آن چهریله، چریره، اکسیر، سیخ، سیلبوا است.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۵۲)
- [۲۰] (۱) انقردیا، نامی رومی است به معنی مشابه قلب و به هندی بلاذر گویند.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۶۷)
- [۲۱] (۲) صورت ضبط همه نسخ چنین است(؟)؛ گیاهی بدین نام به مفهوم مقل دیده نشد. به احتمال زیاد «ابدالیون» (رومی) درست باشد. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۸۳)
- [۲۲] (۳) ارقان، نام یونانی حنا است و به هندی مهندی گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۲۵)
- [۲۳] (۴) د، م: -انقردیا ...
- گفته شود.
- [۲۴] (۵) قصب معمولی را به هندی سرکنده، و نل گویند؛ اما نوع بسیار بزرگ آن به هندی بانس و متوسط آن ترله بانس است.

تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۴۰) کریر، هم به معنی بیخ است.

[۲۵] (۶). زعتر، همان صعتر یا پودنه کوهی است. (نک:)

لغتنامه دهخدا، ذیل همین واژه)

[۲۶] (۱). مرحوم دهخدا آورده که هندی آن «نک» است. (لغتنامه) البته سیتا نیز در اسطوره هندیان از پریان بوده است. (نک:

افسانه رامایانا) پس اگر «نکه» را ناخن در نظر بگیریم، این گیاه همان اظفار الجنّ می‌شود که به هندی «کرن پات» گویند؛ (نک:

تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۵۴) و نیز می‌تواند ناخن پریان، یا همان صدف دریایی باشد که معنی اخیر اینجا، با توجه به توضیحات بالا به صواب نزدیکتر است.

[۲۷] (۲). س: کندر؛ م، د:

کندل؛ اما کرغ، یا کرغ یا کراغ درست است؛ چرا که کندر غیر از این است. کرغ، صمغ درخت خاصّی است موسوم به بدران، یا طرثوث یا اشترغاز.

(نک: آندراج، برهان قاطع، ذیل همین واژه) کرغ، دگرگون شده «کلخ» (مصری) است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۵۱)

[۲۸] (۱). س: کذا(؟)؛ شاید دگرگون شده «غسول»/ «قائل» باشد (نک:

تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۵۲)

[۲۹] (۲). سوس، به هندی:

مهلت، مهلتی حیته مد و به سندی: مهلتی، و میلیتی است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۱۸۰)

[۳۰] (۱). به فارسی اسبرک و شاه افسر و به هندی پرنک و به سندی سوتن گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۵۹)

[۳۱] (۲). س: سپرز؛ به قیاس نسخ دیگر اصلاح شد.

[۳۲] (۱). نغزک، به لغت تورانی انبه را گویند، (مخزن الادویه، ذیل انبج؛ تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۶۳)) نه فارسی؛ و

هندی آن «آنب» است. (همان)

[۳۳] (۱). س: جرکه(؟)؛ حوک، اسم عربی آن است. (ذخیره خوارزمشاهی). بادنجان، به هندی:

بیکن، و بهانتانا است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۷۲)

[۳۴] (۲). فارسی بارزد: پیرزد؛ ترکی: قاسی؛ هندی:

بریجا، کنده بهروزه است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۷۲)

[۳۵] (۱). س: جرکه(؟)؛ حوک، اسم عربی آن است. (ذخیره خوارزمشاهی). بادنجان، به هندی:

بیکن، و بهانتانا است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۷۲)

[۳۶] (۲). وچ، اگیر ترکی، یا همان فریز، به نام ارغاطیا نیز معروف است که از اندلس می‌آوردند. (نک:

تحفه، مخزن الادویه و ناظم الاطباء؛ ذیل واژه وچ) به هندی «بچه» گویند.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۹۳) برغب، بدین مفهوم در منابع دیده نشد. نام‌های دیگر آن: قوث، اقارون، وژ، وریژک،

افرپژ، وص، ازرق، عرق اکور، ایگر، اگر و ...

(نک: همان)

[۳۷] (۳). س: اجمود؛ کرفس را به هندی اجود گویند.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۵۳)

[۳۸] (۱). جرجیر، معرب گیگر (لغتنامه) که به شیرازی کزک گویند.

(اختیارات، ص ۹۴)

[۳۹] (۲). جزر را به هندی کاجر گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۳)

[۴۰] (۱). بنج را به هندی «اجواین» و به خراسانی «هاتورا» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۸)

[۴۱] (۲). برنجاسف، معرب برنجاسپ، حبق الراعی یا قيصوم است که به فارسی برتراسک و بوی مادران گویند. (الفاظ الادویه)

[۴۲] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد ۱، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش.

[۴۳] (۳). نام هندی فجل، «مولی» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۲۳)

[۴۴] (۴). س: کذا(؟)؛ نسخ دیگر این واژه را ندارد.

چنین صورتی از مرو در جایی مشاهده نشد. شاید توفیل یا زغبر باشد!

[۴۵] (۱). ترشه، نام شیرازی حمّاض یا حمّاض است و هندی آن «چرکانا» می‌باشد.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۲۲)

[۴۶] (۲). هر سه نسخه: زغیر، که نادرست است.

صورت فوق از ترجمه صیدنه (ذیل واژه کتان) اصلاح شد. کتان را به هندی السی (آندراج) و نیز الس (صیدنه) و تیزی (تطبیق

نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۵۱) گویند و کابیج یعنی تخم.

[۴۷] (۳). دینار، نام سریانی تخم کثوث است و کثوث به سریانی به معنی توده کردن و جمع کردن؛ چرا که این گیاه به صورت

طفیلی بر گیاهان یا درختان دیگر می‌روید (حاشیه برهان قاطع) و از میزبان تغذیه می‌کند و حتی ریشه نیز ندارد.

[۴۸] (۴). س: کذا(؟)؛ نسخ دیگر ندارد. انجره:

هندی آن «اتنکن» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان، ۱/ ۶۵)

[۴۹] (۱). اصل واژه حندقوقی، نبطی است و انده قوقو، درق، خیاط، و دیواسبست نام‌های شیرازی آن، و در هندی بسکپره، و کده

پرته می‌باشد. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۲۵)

[۵۰] (۲). قند، خیار دراز یا بالنک است که به هندی کهپرا گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۴)

[۵۱] (۳). قثاء، نیز نوعی خیار بزرگ است که به هندی آن را «کرمی»، و «کچری تلخ» گویند.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۳)

[۵۲] (۴). احتمالاً «کچری کابیج» صحیح است. نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۳)

[۵۳] (۵). لسان الحمل نیز گویند؛ در آذربایجان به تخم بزوشه معروف است و بیشتر به همراه گاوزبان (لسان الثور) استعمال

می‌شود و آن غیر از لسان الجمل (اذن الثور) است. (م شیرازی آن ورق بارتنگ است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/

۲۶۹)

[۵۴] (۱). احتمالاً «شیلیم» درست است. اما گویا خلط مطلب شده است.

شیلیم را سیاه‌دانه یا حنطه السوداء گویند، اما با شونیز (حبه السوداء) فرق دارد. نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۹۲ و

۱۹۴) مشخصات ذکر شده فوق برای شونیز (حبه السوداء) درست است که دو نوع بڑی و بستانی دارد.

[۵۵] (۲). قلاع: قرحه و بثوراتی است که بر دهان و زبان پدید آید. (لغتنامه)

- [۵۶] (۳). ریحان را به هندی «ناذبود» و «نکدبابوی» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۵۹) شاید «تلسی» نوعی دیگر از انواع گوناگون ریحان باشد که حدود ده نوع آن در متون پزشکی کهن آمده است.
- [۵۷] (۴). شبت، شبت، شبت، به هندی «سوی» و «سوا» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۸۴)
- [۵۸] (۱). تلفظ آن متفاوت ضبط شده و به این صورت خوانده می‌شود:
- کرنب، کرنب، کرنب، کلم، به یونانی قرنا و به سریانی کرنا و رومی عاربسا و عربی بقله الانصار و تخم آن را به شیرازی تخم کلم گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۵۵). نام شیرازی آن «بزبار» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۷۸)
- [۵۹] (۲). نوع کوچک آن به هندی «کوکنی» و نوع بزرگش «حَبّار هاری» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۷۹)
- [۶۰] (۱). تلفظ آن متفاوت ضبط شده و به این صورت خوانده می‌شود:
- کرنب، کرنب، کرنب، کلم، به یونانی قرنا و به سریانی کرنا و رومی عاربسا و عربی بقله الانصار و تخم آن را به شیرازی تخم کلم گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۵۵). نام شیرازی آن «بزبار» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۷۸)
- [۶۱] (۲). در اصل عنصل را اشقیل یا اسقیل گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۱۵)
- [۶۲] (۱). به هندی «تربوز» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۲)
- [۶۳] (۲). س: کذا(؟)؛ نسخه‌های دیگر ندارند؛ هندی آن رجه، لونه، و لونک است و نوع کوچک آن را به هندی لونیا گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۳)
- [۶۴] (۳). بقم، معرب بکم، یعنی درخت برنیکان یا داربرنیا است. معادل هندی آن یافت نشد. صورت خوارزمی آن «بنحنک» به هندی نزدیک‌تر است.
- (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۴) چهار نوع مختلف بر آن ذکر کرده‌اند:
- اقراص الملك، شجر العناب، جناء الاحمر، و نوعی دیگر ضرو است و صمغ آن را شیان القاطر گویند.
- (همان)
- [۶۵] (۱). هندی آن «بهیره» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۷)
- [۶۶] (۲). فاعیه، همان شکوفه حنا، نیلوفر هندی و یا به عبارتی گل خیار است. (آنندراج، برهان قاطع، لغتنامه؛ ذیل همین واژه)
- [۶۷] (۳). بلادری یا بلاذر، نام فارسی برگرفته از نام هندی «بهلاوه» است که به معنای مشابه قلب است. در عربی نیز به حَبّ القلب یا حَبّ الفهم مشهور است.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۵)
- [۶۸] (۴). بیل: نام هندی میوه‌ای است (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۹۲) که در هندوستان می‌روید و شبیه به ایران است و آن را «بل» گویند و از آن مرتباً سازند به غایت خوب شود و آن را نار دشتی هم می‌گویند.
- (برهان قاطع، آنندراج) و گفته‌اند:
- تخمی است سرخ رنگ و در میان لکه سبز رنگی وجود دارد و در خاصیت به سنبل هندی شبیه است. (لغتنامه)
- [۶۹] (۱). س: کذا(؟)؛ به هندی «ریتیه» و نبطی «رته» و بربری «طموط» خوانند.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۸) شاید واژه فوق صورت نبطی آن است که به اشتباه هندی ضبط شده است، و آن «رته» است، نه «اته».
- [۷۰] (۱). س: کذا(؟)؛ به هندی «ریتیه» و نبطی «رته» و بربری «طموط» خوانند.
- (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۸) شاید واژه فوق صورت نبطی آن است که به اشتباه هندی ضبط شده است، و آن «رته»

است، نه «آته».

- [۷۱] (۲). بوش دربندی، نام قرص‌هایی است که از برگ‌های گیاه آن می‌گیرند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۹۰)
- [۷۲] (۱). مغص یا مغص: دردی که بر شکم عارض شود و آن پیچیدگی روده‌هاست و اگر با احتباس مدفوع همراه باشد، قولنج نامیده می‌شود. (لغتنامه). بیش، نامی هندی است. عیسی بن علی سه نوع بر آن قایل شده و دیسکوریدوس پنج نوع: حددی، شده، برهممن، کلاکون، هلهل. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۹۲)
- [۷۳] (۲). تربد، نامی فارسی است و هندی آن «تسوت» و «تاک پتروبداره» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۹۳)
- [۷۴] (۱). هندی آن «انبلی» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۹۵)
- [۷۵] (۱). س (حاشیه): + خشک شده؛ انزاح: خشک شدن. (لغتنامه)
- [۷۶] (۱). هندی آن «لهسن» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۹۸)
- [۷۷] (۲). هر سه نسخه چنین است؛ شاید «لهی ذرت» درست باشد؛ چرا که جاورس، معرب جاورس، سه نوع است و هر نوع را نامی است: نوع اول ارزن است که به شیرازی الم گویند؛ نوع دوم ذرت است که به هندی جوار گویند؛ و نوع سوم جاورس است که به شیرازی کال و هندی کنکنی گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۰)
- [۷۸] (۱). جاکسو، یا جاکشو: به هندی تشمیزج است (تحفه) و آن دانه‌ای باشد بزرگتر از عدس و پوست آن سیاه و روشن و شفاف و لغزنده و نرم بود و آن را در داروهای چشم به کار برند و جاکسو با سین بی نقطه هم درست است. (برهان قاطع) و باشین و بای فارسی (پاکشو) بهتر است که چاک‌های چشم را چون بر آن پاشند، از چرک و ریم پاک کند. (آندراج)
- [۷۹] (۲). جدوار، زدوار، زروار، زوار، به عربی انتله، مغربی ماه فرین و ماه فروین، هندی نربسی (نر، به معنای دافع و خالص کننده و بسی به معنای زهر است)، یونانی ساطریوس گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۱)
- [۸۰] (۳). به فارسی تره تیزک و کیکز گویند و هندی آن «ترمرا» و «استر» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۲)
- [۸۱] (۱). نسخه‌ها: جفت (?); جفت بلوط: قشر داخلی و غشای درونی میوه بلوط است که زیر قشر بیرونی قرار دارد. (لغتنامه)
- [۸۲] (۱). هندی آن «اخروی» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۶)
- [۸۳] (۲). هندی آن «جای پهل»، «جای بل»، «جادیفل»، «ابرسناروا»، «جادوبوی» و «جاونری» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۷) شاید صورت فوق (جعفل) دگرگون شده «جای بل» باشد.
- [۸۴] (۳). جوز المائل یا جوز المائل، معرب «کوز مائل» فارسی است و به فارسی «ماتوله»، و به هندی «دهتوره» یا «ته توره» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۹)
- [۸۵] (۴). جوز القی، جوز الدفیع نیز گویند؛ چراکه به وسیله آن قی و اسهال دفع شود. به هندی «ممین پهل» و «مین بل»، و به سندی «منبهل» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۰۸) صورت هندی فوق (ماتفر) در منابع مشاهده نشد. (۴)

- [۸۶] (۱). صورت‌های واژگانی هندی حَبّ النیل چنین‌اند: مرچائی، زیرکی. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۳)
- [۸۷] (۱). حَبّ محلب، همان پیوند مریم است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۲)
- [۸۸] (۲). قطن، یا قطن، به فارسی پنبه و به ترکی ماقوق و بینوق گویند و هندی آن «دوئی» و نام گیاه آن «کپاس» و نام شکوفه آن «کپاس کاپهول» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۲۴۲)
- [۸۹] (۱). قلت، معرّب از «کلته» هندی است که بدان کلته (مخفف کلته) گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۲)
- [۹۰] (۲). آس، میوه آن به سریانی «مردایانج» و به لا-تینی «مرته»، و آنچه «مورد» نامیده می‌شود، نوع بزرّی آن است. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۳۶)
- [۹۱] (۳). فستق البادیه نیز گویند و به هندی «بکاین» و سریانی «فستقی» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۱)
- [۹۲] (۴). حَبّ الملوک:
- ماهودانه، قراصیا (قراسیا)، صنوبر الکبیر، حَبّ السلاطین، کرچک هندی، دند، بید انجیر خطایی. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۳)
- [۹۳] (۱). حَبّ الخضراء، بو کلک (بوی کلک)، مشغله الباطن، ضرب، بن، ون، ضرامه، کلنکور (گل انگور)، با نقش، کسبور، بنک، میوه‌ای است خرد چون پسته به رنگ سبز. (لغتنامه)
- [۹۴] (۲). هندی آن «کهیونی» است و آن دانه فیلورا، شجره العتم و یا شجره المحلب است که در فارسی به پیوند مریم مشهور است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۲)
- [۹۵] (۱). برخی آن را حرف نبطی دانسته‌اند (تحفه) و بهترین آن را بابلی گفته‌اند. (ذخیره خوارزمشاهی)
- [۹۶] (۱). هندی آن «کوکهر» و «هست چنکهار» (به معنای دریای فیل، که چون به پای فیل بخلد، باعث فریاد و خروش او شود). (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۱۸)
- [۹۷] (۲). هندی آن «قولوط» و نوعی دیگر «رسوت» و سندی آن «وطه» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۲۰)
- [۹۸] (۳). حضض، همان فیلزهرج (پیل زهره) است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۲۰) و به عبارتی نوع هندی آن است؛ چرا که به قول رازی، حضض سه نوع است: هندی، لوقیون، فیلزهرج. (همان، ۱/۲۳۱)
- [۹۹] (۱). حزاز: سبوسه و شوره سر. (لغتنامه)
- [۱۰۰] (۲). حلتیث، انکزر، انگدان‌زد، صمغ انجدان، هندی آن «هینک» و «هیک» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۲۱)
- [۱۰۱] (۳). حمص نیز خوانند.
- هندی و ترکی «بولچاق» و هندی «خپه» و «بوست» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۲۴)
- [۱۰۲] (۱). حنظل، هندوانه ابو جهل، به فارسی کبست، شیرازی کوشت، هندی «اندر این کاپهل» و نیز «مهاکال» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/۱۲۶)
- [۱۰۳] (۱). حَبّ الحدید مدّبر:
- آهن را سرخ کنند در کوره و در آب فروبرند و تا هفت بار این عمل تکرار کنند. (لغتنامه؛ از یادداشت‌های خود مرحوم

دهخداست)

[۱۰۴] (۱). خَبَه: در عربی فُت، نجم؛ شیرازی شفتَرک؛ اصفهانی خاکشی؛ ترکی سوردن، شیودان، واشوه؛ هندی خوب کلان. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۲۹)

[۱۰۵] (۲). س: آرنده(؟)؛ هندی آن «ازنید» است، همچنین: شیرازی «کتو» (کتور)، ترکی «کرچک»، همان بید انجیر است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۳۳)

[۱۰۶] (۱). خرنوب الشوک، نوع نبطی خرنوب است که با انواع آن متفاوت است. (نک: لغتنامه)

[۱۰۷] (۲). خردل، به ترکی «فجی»، هندی «وائی» و «رائی» (رای)، به مولتان «اهری»، فارسی «اسپند» و «اسبندان خوش» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۳۰-۱۳۱)

[۱۰۸] (۱). ربو: مرض تنگی نفس (ضیق النفس) است. (لغتنامه)

[۱۰۹] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش. [۱۱۰] (۱). مسطار (مسطار):

شراب نارسیده. (لغتنامه)

[۱۱۱] (۲). س: گذشته؛ با توجه به مفهوم مسطار و به قیاس دو نسخه بدل دیگر، «نگذشته» صحیح است.

[۱۱۲] (۱). طلع: برخی آن را «موز» و برخی «ام غیلان» دانسته‌اند. خلیل بن احمد گوید:

منظور از «طلع» در قرآن «موز» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۰۳)

[۱۱۳] (۲). مخفف «خاولنجان» است و به هندی «کلیجن» و «کلاجن» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۳۹)

[۱۱۴] (۱). قرفه: نوعی دارچینی است که به هندی بدان «طج» یا «تج» گویند.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۸)

[۱۱۵] (۲). گزر: هویج. (لغتنامه)

[۱۱۶] (۳). خیارزه، نوعی خیار که به هندی «ککری»، عربی «قثاء»، ترکی «شنکیا»، یونانی «قیموتمشور»، سریانی «بوسینی»، رومی «قومیا»، فارسی «خیار درزده» یا «خیار دراز» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۳)

[۱۱۷] (۴). خیار شنبر، خرنوب هندی است که به هندی «املناس»، «بکبر»، «کرماله»، «کرواله» و «کینار» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۴۰)

[۱۱۸] (۱). فلفل دراز را به هندی «پیل» و «پیلی» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۴۲)

[۱۱۹] (۱). هندی آن «کنکنی» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۴۳)

[۱۲۰] (۲). س: گرم؛ به قیاس نسخ دیگر اصلاح شد.

[۱۲۱] (۱). روستنج: روستخ، روسخته، روسخته، اکسید مس را گویند، و انواع است و بهترین آن مصری بود. (لغتنامه)

[۱۲۲] (۲). حرافت: تندی.

(لغتنامه)

[۱۲۳] (۱). هندی آن «پاندروت»، یعنی «دم پاندو» (دم الاخوین) است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۴۶)

[۱۲۴] (۱). شملیز، همان حلبه و یا شنبلیله است. (لغتنامه)

[۱۲۵] (۱). حمر: بیماری است شتر و ستور را که از بسیار خوردن جو عارض گردد. (آندراج)

[۱۲۶] (۱). رازیانج، شمار، رازیانه بزی همان بادیان است که به هندی «سوف» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۵۲)

[۱۲۷] (۱). در وجه آن به بقله الحمقاء (گیاه خوراکی نادان) گفته‌اند که به خاطر این است که بذر آن به طور خودرو و بدون کشت، در مسیر و راه مردم قرار می‌گیرد؛ و همچنین در وجه تسمیه آن به رجله (پا) گفته‌اند که به خاطر واقعه‌ای است که از رسول خدا (ص) حکایت شده و آن حکایت این است که روزی در یکی از غزوات، سربازان پیامبر (ص) از شدت گرما و سوزش پاهایش به حضرت (ص) شکایت کردند. حضرت (ص) برای آنان دعا فرمود.

پس از آن این گیاه رویش یافت و بر سر راه آنان قرار گرفت و موجب تسکین سوزش پاهایشان شد. (غسانی؛ به نقل از: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۸۲ حاشیه)

[۱۲۸] (۱). نسخه‌ها: کذا(؟)؛ احتمالا مراد از رأس، سر هر چیز است، خاصه سر حیوانات.

[۱۲۹] (۱). س: حجر القیشور(؟)؛ به قیاس اصلاح شد؛ حجر الفطور، سنگی است به کف دریا مانند، بر سر آب افتد. (زهره القلوب)

[۱۳۰] (۱). زرنباد، عرق الکافور است که به هندی «کچور» یا «کجور» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۶۱)

[۱۳۱] (۱). زرنب یا زرنب، رجل الجراد است که به هندی «برهمی»، «برنبه»، «سپنی»، «بترج» و «براذج» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۶۱)

[۱۳۲] (۲). زعفران را به هندوی «کیسر» و «کنکون» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۶۳)

[۱۳۳] (۱). هندی آن «سونته»، «سندهی» و «سنده» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۶۴)

[۱۳۴] (۱). س: آواز؛ به قیاس نسخ دیگر اصلاح شد.

[۱۳۵] (۱). س: کند؛ به قیاس نسخ دیگر اصلاح شد.

[۱۳۶] (۱). سپستان، سپستان، سجبستان، سگ‌پستان، أطباء الکلبه، که دارای میوه‌ای شبیه به عناب است و آن را به هندی «لسوده» گویند.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۶۷)

[۱۳۷] (۱). هندی آن «گنگی» و «گنگچه» است. (لغتنامه)

[۱۳۸] (۲). سعد: مشک زمین، به ترکی «یتلاق قرقرون» و «توبلاغ»، و به هندی «موفه» و «مشکک» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۷۱)

[۱۳۹] (۱). يتوع: هر گیاهی که هنگام بریدن شیر از ساقه‌اش بیرون بیاید.

(لغتنامه)

[۱۴۰] (۱). چنین نامی برای سلیخه در منابع یافت نشد. شاید اصطلاح محلی باشد(؟). اما هندی آن «تج» صحیح است. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۷۴)

[۱۴۱] (۱). سماق، طمطم، متمم، تترک، و به هندی «تتل» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۷۵)

[۱۴۲] (۱). سمس یا سمس، جلجلان یا همان کنجد است که به هندی «تل» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۷۶)

[۱۴۳] (۱). هندی آن «بال‌چهر» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۷۷)

[۱۴۴] (۱). نسخه‌ها: کذا(؟)؛ چنین نامی برای سوسن مشاهده نشد.

- شاید «مسیخا» باشد که یکی از انواع سوسن قرمز است. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۸۱)
- [۱۴۵] (۱). شقاق، بیخ گرز دشتی است که به هندی ستالی، سوالی، دودهالی، کاکول و ستار گویند.
(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۸۸)
- [۱۴۶] (۲). منسوب به نعمان بن منذر، زیرا که نعمان این گیاه را بسیار دوست داشته و او اول کسی بوده که آن را در باغچه‌های اطراف قصر خود کاشته بود و یا در خضاب بسیار از آن استعمال می‌نمود؛ همچنین به خون نعمان نیز معروف است. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۸۸)
- [۱۴۷] (۱). هندی آن «قالنجی» یا «کالنجی» و یا «قالیر» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۹۲)
- [۱۴۸] (۱). به فارسی «بیخ تفت» گویند، چون در کوه تفت بسیار می‌روید. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۹۱)
- [۱۴۹] (۲). شیطرج، چیترک هندی، یا شیتره، جوز الراعی و مسواک الراعی است که به هندی «چتره» گویند.
(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۹۳)
- [۱۵۰] (۱). فارسی آن «آویشن»، «اوشن» و «ایشن» است و به هندی «ساتر» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۹۵)
- [۱۵۱] (۱). ضبع، یا ضبع، به هندی «هندار» گویند.
(لغتنامه)
- [۱۵۲] (۱). س: گرم؛ به قیاس نسخ و منابع دیگر اصلاح شد.
- [۱۵۳] (۲). سیخول، شهیم، و یا تشی، خارپشت تیرانداز را گویند. (برهان قاطع، لغتنامه، ذیل واژه «سیخول» و «ضرب»)
- [۱۵۴] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش.
- [۱۵۵] (۱). به هندی «بنس لوجن»، «بنس روجی»، «توشیر» و «تباکیر» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۱۹۹)
- [۱۵۶] (۱). طلع، شکوفه نخستین خرما را گویند. (لغتنامه)
- [۱۵۷] (۱). عدس، بلسن، ملس، نشک، مرجومک، به هندی «مسور» گویند.
(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۰۷)
- [۱۵۸] (۲). ترکی آن «سرچه» است. (تحفه)
- [۱۵۹] (۱). به هندی «مایفلا» نیز گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۱۱-۲۱۲)
- [۱۶۰] (۱). به هندی «اکر» یا «اگر» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۱۶)
- [۱۶۱] (۱). فراسیون، به عربی علقما (به خاطر تلخی که دارد)، و اذن الحمار، حشیشه الکلب، اذن الثور، صوف الارض، و به فارسی گندناهی کوهی و کورار، به معنای کراث جبلی است و لفظ «کروبا»، شاید از «کورار» گرفته شده باشد. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۲۴)
- [۱۶۲] (۱). فلفل اسود را به هندی «مرچ» یا «کلمرچ» (یعنی فلفل گرد) گویند.
(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۲۷)
- [۱۶۳] (۲). نسخه‌ها: فارسی؛ به قیاس اصلاح شد؛ چرا که فوفل معرب «کوبل» هندی است و آن درخت کافور است که به هندی «سپاری» گویند، نه به فارسی. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۰)
- [۱۶۴] (۱). فوه، روناس یا رودک است که به هندی «منت» و «مجتهه» و به فارسی «روین» و «روناس» و «رودک» گویند.
(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۰)
- [۱۶۵] (۱). قافله، شمشیر، شوشمیر، شوسمیر، شوشما، هیل و به هندی «لایچی» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۳۲)

[۱۶۶] (۱). مشکطرامشیع:

مشکطرامشیع، مشکطرامشیر، نامی نبطی است و آن پودنه جبلی یا فودنج بستانی یا بزی است. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۸۱)

[۱۶۷] (۲). قرطم یا قرطم، خسک دانه است و اسم عربی آن حبّ العصفرو برد الحریض و هندی آن «کروکسینه کایج» است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۳۶)

[۱۶۸] (۳). به هندی «کچری تلخ» و «کرمی» است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۳۳)

[۱۶۹] (۱). به یونانی «قسطس» و به هندی آن را «کت» و «کتهه» است و به فارسی «کوشنه» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۳۹)

[۱۷۰] (۱). هندی آن «اوکھے»، «کانده»، «کنه» و «پوندا» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۴۱)

[۱۷۱] (۲). هندی آن «چرایتا» و «چرایته» است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۴۱)

[۱۷۲] (۱). هندی آن «دوئی» و ترکی «ماقوق» و به فارسی «پنه» است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۴۲)

[۱۷۳] (۱). قلی، شخار، چیزی است متخذ از اشنان سوخته، و به هندی آن را «سجی» و «ساجی» گویند. (لغتنامه)

[۱۷۴] (۲). قنابری، (نامی عربی یا نبطی است) و بدان برگشت، برگشت، کرغست، غملول، پزند، بچند و بچند نیز گویند.

گیاهی است که گل زرد ریز دارد. (لغتنامه)

[۱۷۵] (۱). نسخه‌ها: اجمود؛ به قیاس اصلاح شد.

به هندوی «اجود» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۵۳)

[۱۷۶] (۱). به صورت‌های «کرنب» و «کرنب» نیز خوانده می‌شود. (نک:

تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۵۵)

[۱۷۷] (۲). کرسنه، کسنک، حبّ البقر، گشن، کشن، و به هندی «متر» است.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۵۳)

[۱۷۸] (۱). به هندی «دھنیه» و «کوتهمیر» گویند.

(تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۵۶-۲۵۷)

[۱۷۹] (۲). س: سرد؛ به قیاس نسخ دیگر اصلاح شد و در منابع دیگر نیز چنین است.

[۱۸۰] (۱). به فارسی «رانداروی تلخ» و به شیرازی «مانداروی تلخ» خوانند که همان بلوط الارض است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۶۰)

[۱۸۱] (۱). س: کھپور؛ به قیاس نسخ و منابع دیگر اصلاح شد؛ به هندی آن را «کپور» گویند. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۲۶۴)

[۱۸۲] (۱). لبأ، فله است و آن اول شیر حیوان نو زاییده باشد و به هندی پیوسی است. (برهان قاطع) به ترکی «بولاما» گویند.

[۱۸۳] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد ۱، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش.

[۱۸۴] (۱). سعد، به هندی «موفه» و «مشکک» است. (تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱ / ۱۷۱)

- [۱۸۵] (۲). س: ملنجی؛ نسخ بدل: منجی؛ به قیاس اصلاح شد؛ چرا که مصطکی از لغت یونانی «مصطخی» معرب شده است. (نک: تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۸۲)
- [۱۸۶] (۱). نسخه‌ها: کذا(؟)؛ نیلوفر، معرب «نیلوپهل» هندی است و نیل به زبان هندی به معنای آب و پهل به معنای میوه است. تطبیق نام‌های کهن گیاهان دارویی ۱/ ۲۹۲)
- [۱۸۷] (۱). لقاح: شتر ماده را گویند. (لغتنامه)
- [۱۸۸] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش.
- [۱۸۹] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، ریاض الادویه، جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۱ ه.ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

